تجلیل پنجصد و پنجاهمین سال تولد

نورالدین عبدالرحمن جامی

متوفی ۸۹۸

شامل پیام‌ها و بیانیه‌ها

سرطان ۱۳۴۴

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نومره ۲۳۳۲
تاریخ ۷/۹/۱۳۴۳
۱۳





پادشاه افغانستان

پیام

بمناسبت احتفال پنجصد و پنجاهمین سال ولادت مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی مراتب تبریکات خویش را بانجمنیکه برای تجلیل مقام آن بزرگوار منعقد شده ابلاغ میدارم.

من از دانشمندانیکه در امور انجمن جامی و معرفی یکی از شخصیت‌های بزرگ عرفانی و فلسفی کشور خدمت نموده اند و درین راه بمطالعات و تتبعات پرداخته اند اظهار امتنان میکنیم و بمهمانان گرامی که از دول دوست و همسایه درین احتفال سهم گرفته اند خیر مقدم میگوییم.

شخصیت بزرگ جامی که یکی از رهنمایان معنوی جامعه اسلامی میباشد از مفاخر افغانستان است که در یکی از ادوار مشعشع تاریخی ما در جهان ادب و عرفان و فلسفه مقام شامخی داشته چه در زمان خود و چه پس از آن چه در وطن خود چه در سایر بلاد اسلامی مورد تجلیل و احترام مردمان صاحبدل و متفکر بوده است.

ما معتقدیم که در خلال پیشرفت ما بزندگانی نوین فرزندان افغانستان احیای این مفاخر علمی و ادبی را از وظائف مسلمهٔ خود میشناسند و انعقاد چنین محافل در تأمین این منظور کمک مینماید.

اکنون با برگزاری این محفل موفقیت شما را تمنا میکنم و بر روان مولینا نورالدین جامی هروی درود میفرستم

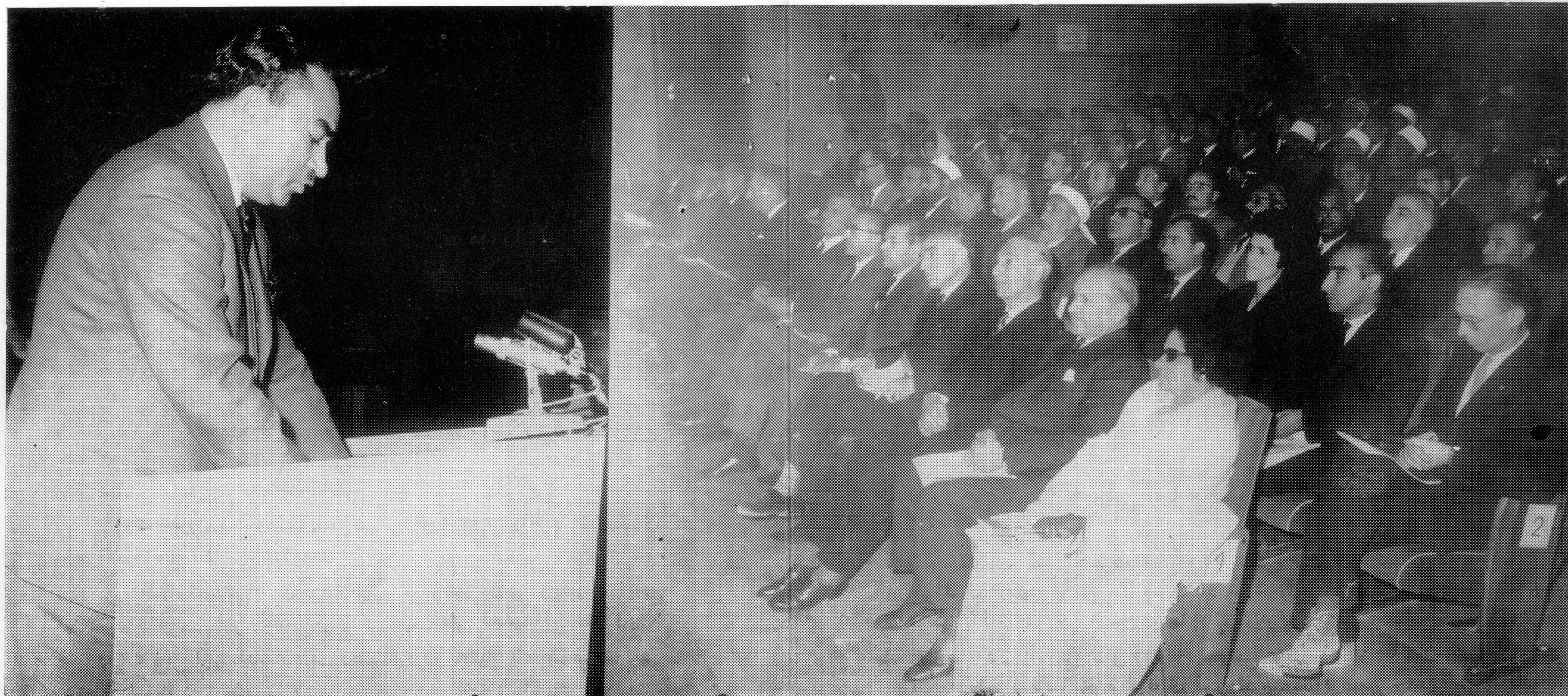
جریان سالگره جامی
در کابل و هرات

مقدمه

کشور عزیز ما افغانستان مردان بزرگی را پرورش داده است ازدورترین زمانه ها از عصر حنظلهٔ باد غیسی و ابو شکور بلخی تا امروز صدشاعر را پرورده وهمین طور در تصوف وعرفان انصاریها ومولویها ودر فلسفه بوعلی و در کلام رازیهارا بوجود آورده وآنها باچشم اندازوسیعی آثار گرانبهای بوجود آوردند وزیر بنای مدنیت علمی و ثقافتی جامعه مارا گذاشته اند .

مردم افغانستان که درطلب روشنی ازدیریست راه افتاده اند ودر یاد آوری و پژوهش سرمایه افکار پدران ونیاکان خود اهتمام میورزند .

چند سال قبل ازطرف وزارت مطبوعات ازخواجه عبدالله انصاری هروی تجلیل به عمل آمد و از مستشرقین دعوت بعمل آمد برخی آثار خواجه انصاری چاپ گردید وبدسترس علاقمندان گذاشته شددرقوس سال (۱۳۴۲) مجلس عالی وزارت مطبوعات تصویب نمود تاسالگره تولدی نورالدین عبدالرحمن جامی هروی متوفی (۸۹۸) برگزار شود ریاست آن به استاد خلیل الله خلیلی تعلق گرفت وازطرف مطبوعات اینجانب موظف شدم که بحیث عضو همراه بااستاد ترتیب سالگره جامی گرفته شود استادخلیلی تشکیل جلسه داده ذوات ذیل رابنام انجمن جامی نامزد نمودند .



بناغلی دوکتور محمد یوسف صدراعظم حین

ایراد بیانیهٔ افتتاحیه انجمن جامی

ښاغلی الفت رئیس مستقل قبایل .
دوکتور نجم الدین انصاری مشاور وزارت معارف
ښاغلی مولینا محمد شاه ارشاد رئیس تنویرافکار .
استاد حبیبی عضو انجمن تاریخ .
دوکتور روان فرهادی مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه .
میرمن دوکتور محبوب سراج رفیق مدیره وثایق وزارت خارجه .
ښاغلی میرحسین شاه معاون پوهنځی ادبیات .
ښاغلی استاد گویا اعتمادی مشاور وزارت معارف .
ښاغلی دوکتور جاوید عضو دارالتألیف .
استاد محمد اسماعیل مبلغ .
ښاغلی مولینا خادم آمر موسسه نشراتی روزنامه هیواد
ښاغلی همایون اعتمادی مدیر کتابخانه سلطنتی .
ښاغلی مولوی قربت .
استاد فکری سلجوقی عضو انجمن تاریخ .
ښاغلی ابراهیم خلیل .
ښاغلی مایل هروی مدیر طبع کتب .

علاوه بران سایر دانشمندان هم عهده دار شدند تا در بارهٔ تصوف وحیات جامی مطالبی بنویسند .

من با استاد حبیبی برای چندی بهرات در شهر جامی رفتیم ور اجع باحفاد جامی وسایر خصوصیات وکتب خطی تحقیقاتی نمودیم .

ذوات ذیل از ممالک دوست وهمسایه در تجلیل یاد بود جامی دعوت شدند :



دوکتور محمد انس پروگرام مجلس را قرائت میکنند با چند تن از اعضای انجمن جامی

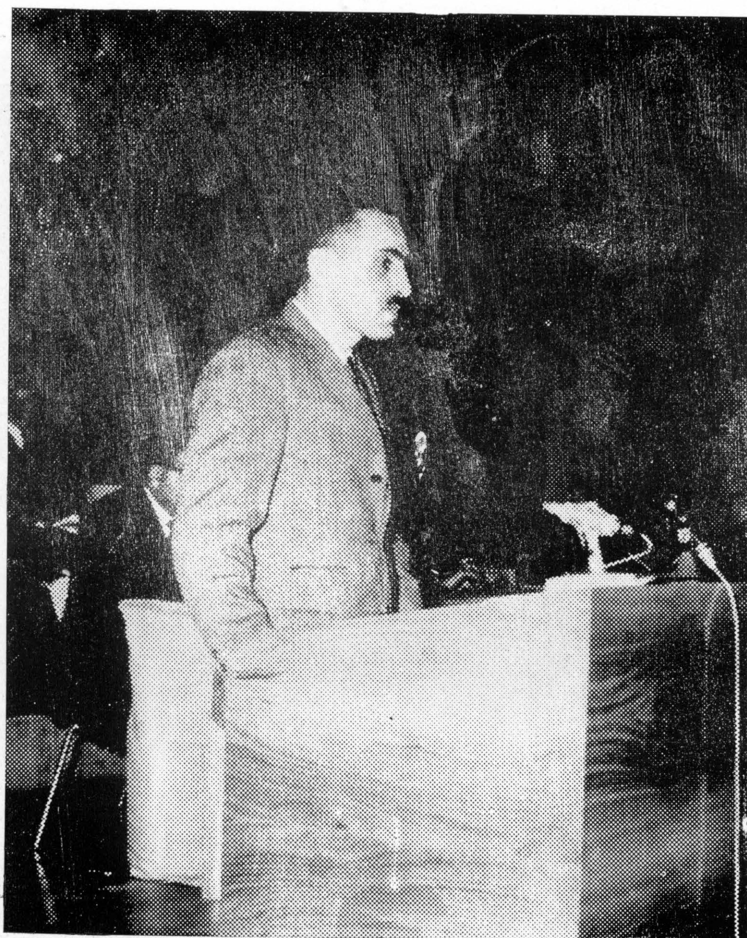
غفور غلام شاعر و نویسنده از بکستان شوروی :



وظیفه : عضو اصلی اکادمی فرهنگی ازبکستان تاشکند سر کرده رشته علمی زبان وادبیات وکیل شورای عالی جمهوریت ازبکستان

کار علمی : این شاعر خلق (۱۴۰) کتاب و رساله نوشته است که (۱۳۶) کتاب از چاپ شده است و یکتعداد عکس مکاتیب جامی را با خود آورده و بانجمن جامی اهدا نمود که بکتابخانه وزارت مطبوعات گذاشته شد.

عبد المنعم محمد عمر رئیس کتابخانه عامه قاهره که یکتعداد رساله باخود اورد ودراین رساله تمام کتاب مخطوط اثار جامی که بمصر موجود بود معرفی شده بود ومقدمه وشرح حال مختصر مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی راخود معزی الیه نگاشته است ودر روز های احتفال بحاضرین توزیع گردید.



آقای ایرج افشار

تحصیل در رشته حقوق تخصص در شق کتابداری وکتاب‌شناسی وظیفه رئیس اداره کل انتشارات وروابط کتابخانه های دانشگاه راهم عهده دار است .

مدیر مسئول مجله رهنمائی کتاب .

در غالب انجمن های علمی سمت عضویت دارد ومنشی شورای تحقیق در تمدن وتاریخ ایران میباشد متن (۳۰) کتاب را تصحیح وچاپ نموده است.



داکتر محمد باقر نویسنده واستاد کرسی زبان ادبیات فارسی پوهنتون پنجاب .

مذکور درسال ۱۹۳۷ وقتی مصروف دکتورای خود بود در پوهنتون لندن در قسمت زبان های شرق بحیث لکچرر کار میکرد مقالات وکتب متعدد نشر نموده اخیرا دو اثر جدید در باره تاریخ لاهور وتاریخ ساسانی ها تالیف نموده است کتب زیادی باهتمام ایشان در پوهنتون پنجاب چاپ شده است

کتابهائیکه انجمن جامی به تحت ریاست استاد خلیلی تدوین و نشر نمودند.

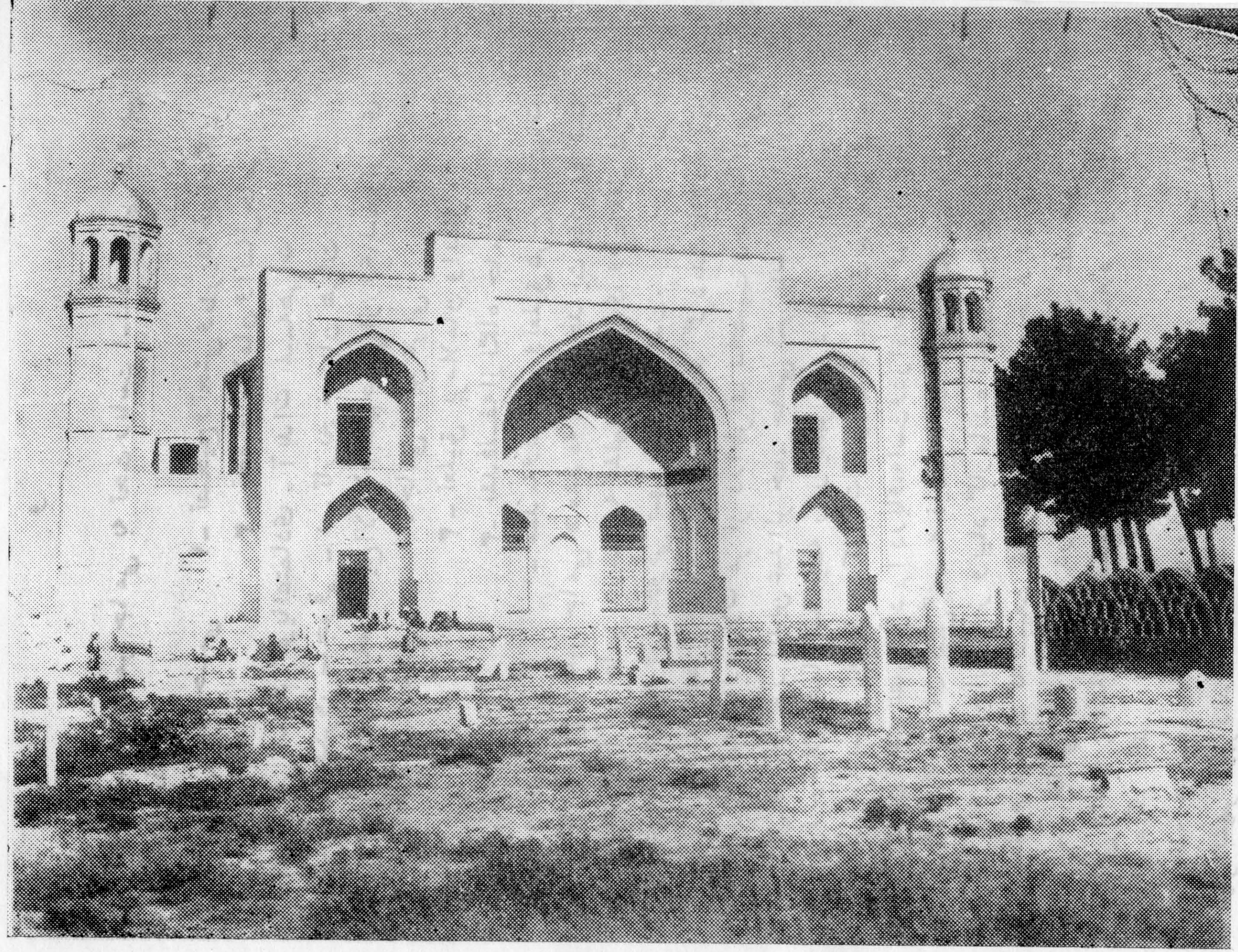
۱- بناغلی استاد حبیبی ۱- تصحیح و تحشی و طریقه خواجگان.
۲- تحقیق سلامان وابسال جامی
۲- بناغلی استاد گویا اعتمادی - آبدات نفیسه هرات.
۳- استاد فکری سلجوقی - ۱ - تاریخ خیابان هرات.
۲- تصحیح و تحشیه مقامات شیخ الاسلام بقلم جامی از روی نسخه اربری
۴- بناغلی استاد مبلغ ۱- جامی و این عربی.
۲- تعلیق بر سلامان وابسال.
۳- نقد فلسفه از نگاه جامی.
۵- مایل ۱- مقدمه و تصحیح و تعلیق شرح رباعیات جامی کتاب شرح اربعین جامی «مقدمه» علم حدیث بقلم مولینا ارشاد و معرفی آثار جامی در مقدمه بقلم مایل هروی و خطاطی شرح اربعین ذریعه حسین و فا سلجوقی صورت گرفته است.

و در روزهای احتفال این نه اثر توزیع و نشر گردید و علاوه بر آن مدیران روزنامه ها و مجلات مرکز دراطراف شخصیت و حیات ادبی و عرفانی مولینا نور الدین عبدالرحمن جامی نشریات فوق العاده نمودند و درخلال همان سه نیمه روز پخش نمودند.

جامی مردیست که جامع کمالات صوری و معنوی بوده و تمام علوم و فنون و هنر عصر خود را دریافته است و در ادب عرب و دری دست درازی دارد اگر شعرای پیش* خمسه نوشته اند او سبعه نگاشته است با وجود آنکه پنجاو چار اثر از و بیادگار مانده اشعار زیادی سروده و ازین معلوم میشود که طبیعت شعری او چون آب خروشنده وروان بوده است جامی با وجودیکه در دربار تمام سلاطین عصر خود مقام و منزلتی داشته پادشاهان و حکمرانان سایر بلاد اسلام باو تعظیم و احترام میکردند.

و تحفه ها میفرستادند و کتابها و آثار گرانقدر او را دست بدست و شهر بشهر میبردند.

جامی نه تنها شمع فروزنده بود که شعرای زیادی بدور او حلقه زده بودند.



مسجد مزار جامی

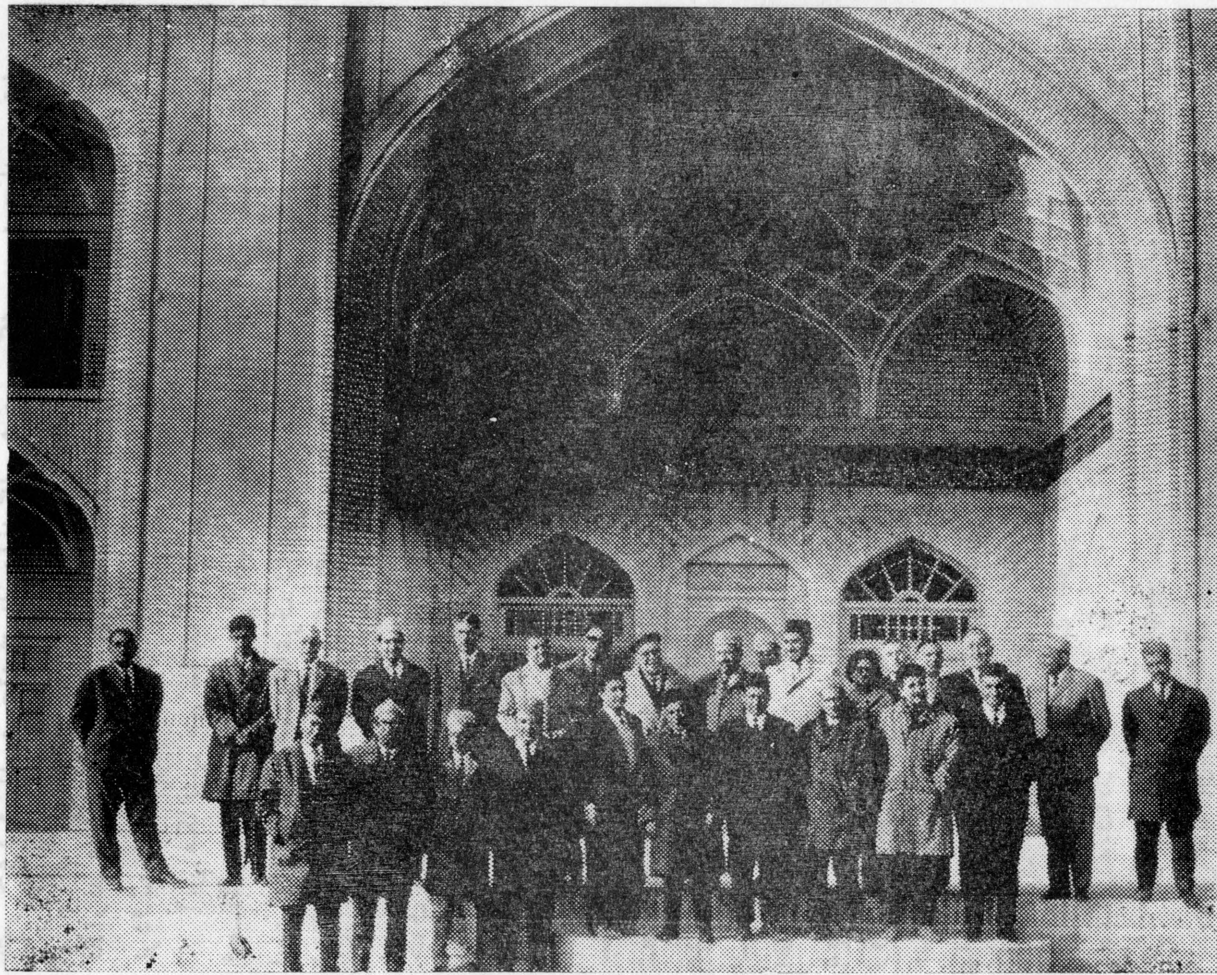
بلکه درتمام شئون اجتماع همشهریان خودوارد بود ودورنمای حیات ایشانرا نیك مینگریست دریکی از مکتوبات او بنام حکمداران عصر خود درباره حقوق بازماندگان شخصی که مورد عتاب دولت قرار گرفته بودنگاشته است که اولاد و بازماندگان آن شخص گناهی ندارند و باید از مواریث شخص بهره مند باشند وحق پرورش را بردولت دارند .

این مکاتیب میرسانند که جامی چقدر در امور اجتماعی مردم سعی ومساعدت داشته است وبا روحیه انصاف وخیر خواهی منسلك بوده است مثل جامی کمتر شاعری رامی یابیم که از آغاز حیات تاآخرین لحظات زندگی مسعود وکامگار بوده است .

هنر شاعری وروحیه علمی وبزرگ منشی اورا شهرهٔ آفاق ساخت جای دارد ازین مرد دل آگاه به نیکی یادکرد .

نظر بفوت فرزند ارجمند استاد خلیلی ، ریاست کنگره را بناغلی دکتور محمد انس وزیر معارف بعهده داشت و در آغاز بعداز آیه چند مجلس به پیام اعلیحضرت معظم همایونی افتتاح شد و سپس بناغلی دکتور محمد یوسف صدراعظم بیانیه مختصری در اطراف شخصیت نورالدین عبدالرحمن جامی قرائت نمودند ودراین مجموعه تمام مقالات و بیانات گرد آمده است در ختم مجلس روز سوم بناغلی دوکتور انس از استقبال گرم مردم ، ازین روز تاریخی اظهار شکران نمود در اطراف شخصیت علمی جامی بیانات ایراد و مجلس بگرمجوشی زیادی خاتمه یافت بناروالی کابل دعوتی در روز ۲ قوس ۴۳ با فتخار مهمانان ترتیب وضمناً باغچه پروان مینه بنام بهارستان جامی از طرف بناروالی کابل انتساب یافت ودرزمینه بناغلی پوهاند محمد اصغر کابل بنار وال بیانیهٔ ایراد نمود که باخوشی وعرفان دوستی بدرقه شد .

شعبه طبع کتب ریاست تنویر افکار وزارت مطبوعات خو درا بختیار میداند که مجموعهٔ بیانیه هائیکه دانشمندان داخلی وخارجی در روز های احتفال قرائت نموده اند بصورت کتاب مستقل چاپ و ورقی از ین روز های مسعود را بکتاب تاریخ کشور . علاوه میدارد وشیرازه می بندد .



هیئت در رواق مسجد جامی



هیئت اکلیل گل را بمزار جامی می برند

تجلیل سالگره پنجصد و پنجاهمین سال ولادت
مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی در هرات.

در ایامیکه مجلس یادبود جامی هروی در کابل برگزار میشد در هرات درهما نروز های مسعود و تاریخی انبوه مردمان درخوابگاه جامی گرد آمدند وازطرف مطبوعات هرات وشار والی آنجا جمع غفیری دعوت شدند استقبال مردم ازروز های تاریخی وعلم وادب دوستی مردم ویادبود از نیاکان علمی این امید وا[illegible]ری را میرساند که

نباشد ذره این خاك بی شور هنوز اندر دل سنگش شرار است
هنوز آن اخگر از دلها نمرده هنوز آن تاب هستی پایدار است
هنوز این سبزه ها می بالد از شوق هنوز این باغ آب ورنگ دارد
هنوز امواج دریا در خروش است هنوزش روز باشب جنگ دارد

مردم ادب دوست هرات از ایام دیرین به نیاکان و بزرگان احترام بی حدو حصری داشته اند.

آنروز گاریکه حکیم غزنه از نیشاپور بهرات میآمده تمام مردم هرات حتی دکانداران اورا استقبال میکردند که روی این مطلب حکیم سنائی دریکی از مکتوبات خود ازمردم هرات شکران نموده وهمین روحیه علم دوستی بشکل یك عنعنه تاامروز در آن سامان حفظ شده است

روز سه شنبه سوم قوس ۱۳۴۳ جمعی از دوستداران جامی با پروفیسر محمد باقر استاد قسمت فارسی دانشگاه لاهور واستاد عبدالنعم محمد عمر رئیس کتابخانه عمومی قاهره واستاد غفور غلام شاعر ازبك روسیه شوروی که با انجمن جامی همراه بودند در میدان طیاره هرات استقبال گردیدند محفلی «عصریه» ازطرف مدیریت مطبوعات هرات بافتخار مهمانان ترتیب یافته بود.

در مسجد مزار حضرت مولینا عبدالرحمن جامی ساعت ۶ شام همانروز ازطرف مردم علم دوست شهر (شاروالی آنجا) دعوتی بعمل آمد ازدرو



لوحه مرقد جامی

دیوار مسجد مزار حضرت جامی نور میبارید آنقدر حال بمردم بخشیده بود که همه مدعوین مبهوت بودند .
احتفال بتلاوت چند آیه قرآنکریم افتتاح شد .
شاغلی نافذ مدیر مطبوعات هرات مهمانان دیار جامی را خیر مقدم گفت بعد شاغلی بشیر هروی مقاله دراطراف تصوف وعرفان جامی قرائت نمود ومتعاقباً شاغلو راشد سلجوقی فاضل سلجوقی ناصر طهوری نثراً ونظماً نوشته های جذاب خودراقرائت نمودند متعاقبا شاغلی گویا اعتمادی شعری راکه هواداران جامی درطیاره از تجالا سروده بودند قرائت نمودکه باوجدوحالی بدرقه شداینك شعر

هواداران جامی

باز مرغ دلم از شوق به پرواز آمد
که هوادار من آن شوخ هوا باز آمد

باز چو لانگه جامی است نظارتگه ما
مرغ جان چهچه زنان بادل شهباز آمد

خاك جامی چقدر رتبه قدسی دارد
هر که خوار از در اورفت باعزاز آمد

در نظر بازی ما با نظر خوار مبین
حسن تا کار کند عشق نظر باز آمد

شعر گوئید و نظر بازید ای دلشدگان
باز آن منبع الهام بصد ناز آمد

جمع یاران ادب پر ورپا کیزه نهاد
در فضای وطنش قافیه پرداز آمد

تا کنند دسته گلی فرش حریم حرمش
مخلص چند بسوز دل خود ساز آمد

تا که دل گشت هوا خواه عزیزان هری
بخت برگشته ام از سوی هوا باز آمد

رستم از داغ غم وغصه شدم غرق سرور
مرغ دل سوی هری تا که به پرواز آمد
عمرها شیفتهٔ خطهٔ جامی بودم
شادم از بخت که بادلشدگی ساز آمد
(فکر)سرمستی این جمع (مبلغ چکند)
که(عسس) نیز درین حلقه کمر باز آمد
مهمانان گرامی سفر از بهر شماست
ورنه اینقدر توان راه باعجاز آمد
گهری یافت ز امواج هریوا (غواص)
که چنینش بسر خوشگهر ان ناز آمد
(مایل) بادهٔ (ارشاد) زجامی (گویا)
سخت پر برگ و(نوا) قافلهٔ راز آمد
همه زی دوست روانیم (حبیبی) گویان
جلوهٔ کیست که اینسان بسر ناز آمد

اززمین گیری توفیق بیندیش ای مه
دیدی یك روز بسوی توفلك تاز آمد

شاغلی ارشاد سخنی چنددر اطراف مقام معنوی مولانا گفته وکتابهائیکه از طرف انجمن جامی چاپ شده بود به یکتعداد کسانیکه در احتفال جامی سهم بارزی گرفته بودند توزیع شد. وشاغلی حبیبی هم نطق جالبی ایراد کرد ـ مجلس باوجدو حال خاصی خاتمه یافت وفردائی آن هیئت بکابل مراجعت کردند.



هیئت اکلیل گل را روی مرقد جامی میگذارند

نمونه از خط مولانا جامی

بیانیهٔ شاغلی دوکتور محمد یوسف
صدر اعظم

حضار گرامی و دانشمند .

دراین ایام خجسته از تولد استاد بزرگ نورالدین عبدالرحمن جامی هروی بحساب سال شمسی در ست پنج و نیم قرن میگذرد شادمانم که باین مناسب درین محفل دانشوران - دانشجویان - ادبا و ادب دوستان کلمهٔ چندایرد میکنم .

حضرت جامی در سلسله استادان بزرگ ادب قدیم زبان دری مقام بلند دارد . در پایان قرون گذشته وآغازقرون جدیده در سخن ابتکارهای ارزنده نموده است . سخنان دلنشین او سرشار زیبائی ها اندرزها تفکرات صوفیانه و نیز تحلیلات با ارزش روانی بوده سزاوار مطالعه عمیق دانشمندان امروز است .

تجلیل مقام حضرت جامی نزد ما محض معنی تشریفاتی ندارد از یکسو توقع داریم ازین محفل در باره سرگذشت وآثار آن شخصیت بزرگ باتبادل نتایج تحقیقات دانشمندانیکه اینجاحاضر شده اند معلومات مزید بدست اید و باین گونه به مجموعهٔ دانش مادر باره تاریخ ادبی ما افزوده شود هدف بزرگتر ما این است که جوانان امروز ما به عظمت اثار و مقام پدران خویش بهتر ملتفت گردند وازان بهره ادبی احلاقی و معنوی بزگتر بردارند این استفاده و طلب فیض باید نمونهٔ استفاده و سیعتر از گنجینهٔ بزرگ ادب پشتو و دری باشد که هر دو پایه های مهم میراث

فرهنگ ملی ما و جزء ارزندهٔ فرهنگ بشریت را تشکیل میدهند .

ارزش شعر جامی فراتر از ساحه مشرق زمین شناخته شده در اکثر زبانهای غرب آثار او را ترجمه کرده اند مقام عالی تنها از قوت و زیبائی کلام اونه بلکه از روی بسط نظر و بشر دوستی او بیشتر شناخته میشود از همین جاست که امروز ما خاطرهٔ او را نه تنها بحیث یك شخصیت بزرگ تاریخی ملی بلکه بحیث یك فرزند گرانمایه شرق و یکی از - سخنوران و مفکران عالی مقام بشریت گرامی میداریم شاد مانیم که درین محفل از کشورهای دوست و نزدیك ما دانشمندان گردآمده اند امیدواریم اقامت شان در افغانستان خوش گذشته و درآینده ایشان و همکاران ایشان به مناسبت محافل دیگر نظیر این ما را از ورود خویش مسرور واز دانش خویش مستفید نمایند .



بیانیه بشاغلی دوکتورانس
وزیر معارف

جلالتماب صدر اعظم خانم ها آقایان !

میراث جامی از ذخایر معنوی ماست که به آن مباهات داریم خزینه آثار منثور و منظوم او در شقوق مختلف شعر، ادب، فلسفه کلام، حکمت، تصوف بز بانهای دری و عربی و همچنین شخصیت بارزاو معروف است آثارش در نصاب تربیه مدارس اسلامی ماداخل شده باوجود شهرت جهانی که داشته ودارد وباوجودیکه آثارش مورد مطالعه خاص وعام قراریافته هنوزهم معرفی جامی مطالعات وتتبعات مزید راایجاب میکند تامردم به عقاید ومشرب او آشنائی کامل حاصل کنند از زیبائی های کلامش بوجه احسن متمتع گردند تمجید از استادان ادب و مشاهیر وعلما درمواقع لازمه علاوه بر تجلیل از مقام عالی شان بما فرصت می بخشد تا آثارشان رادرپرتو تحولات زمان ومکان وشرایط محیطسر از نو تقدیروارزیابی نمائیم انجمن جامی ازچندیست که درباره انعقاداین محفل تحت ریاست استاد خلیلی به جلسات خود ادامه داده وعدۀ ازمحققین که درین محفل حضور دارند مؤظف گردیدند تاکتب ورسایلی تالیف وتدوین وباین مجلس تقدیم دارند که عده ازآنها بطبع رسیده ونشرمیگردد بنده بحیث وزیر معارف ازین همکاران قلباً تشکر می نمایم واز وزارت مطبوعات که در ترتیب این محفل و طبع کتب و ترغیب دانشمندان افغانی ودعوت از علمای ممالک دوست همجوار به تقریب محفل جامی اقدامات قابل قدری بجا آورده اند سپاس گذاری می نمایم .

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی از نوابغی بود که بقدرت فهم وادراك وذکای سرشار وطبع روان و عقیده خالص وپشت کار دریك محیط مساعد بفضل وعنایت پروردگار توانست بمقامات رفیعه معنوی نایل گردد وشهرت جهانی را درمیدان فضیلت کسب نماید افکار گفتاروآثارش ملل واقوام مختلف رادرادوار تاریخ هدایت

و رهنمائی میکند طوریکه مادام الحیات مورد تمجید و احترام خاص وعام قرار گرفت اکنون که قریب پنج قرن از وفاتش میگذرد افغانستان وعدهٔ از ممالك دوست که از مکارمش فیض یاب گردیده اند مقام اورا تجلیل و بمطالعه آثار و شناختن افکارش نویسندگان ومحققین را تشویق وترغیب می نمایند .

مذاکرات و تبادل افکار که درین محفل بین محققین وخطبا واعضای مجلس بعمل می آید در عصر حیات و آثار جامی و تاریخ هرات روشنی های می اندازد علاقهٔ که ممالك دوست در مورد احترام از مقام این مرد بزرگ نشان میدهد رابطه مودت شان را با ما تقویه واستحکام می بخشد وموجب تشئید بیشتر روابط ثقافتی بین افغانستان وهمسایگانش میگردد .



پیام رئیس پوهنتون کابل

افتخار دارم از ینکه امروز موقع می یابم در احتفال که بمناسبت پنجصدوپنجا همین سال حیات یکی از فرزندان عارف و فاضل این سرزمین حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن (جامی) منعقد شده است به نمایندگی از پوهنتون کابل اشتراك نمایم ـ جامی از شخصیت های بزرگ فرهنگی این کشور است که نه تنها جنبهٔ علمی وی به او امتیاز خاص بخشیده بلکه صفات عالی انسانی ومکارم اخلاقی هم داشت که بهاتکای آنها توانست نه تنها در جامعهٔ خود بلکه اقلا در جهان اسلام مقام ارجمند بیابد . ازین جهت است که اورا به حق عارف کامل وانسان واقعی لقب داده اند . تجلیل از وی تجلیل ازمقام علم وانسانیت است . واینکه وزارت جلیلهٔ مطبوعات وانجمن محترم جامی باعث این تجلیل گردیده است . مراتب امتنان خود و همکاران خویش را صمیمانه تقدیم میکنم .

ما از دوجهت به این تجلیل بدیدهٔ تحسین مینگریم . یکی آنکه وسیله رابرای تتبع و تحقیق در احوال وافکار یکی از شخصیت های بزرگ علمی کشور ما ویکی از ساحه های فرهنگی محیط ما محیط که این بزرگ مرد در آن زندگی مینمود ـ فراهم کرده است ـ وباین وسیله عدهٔ از علمای ما توانستند تتبع در تاریخ یکی از دوره های مهم فرهنگی وطن خود نموده و با آثار خویش هدیه با ارزش علمی به هموطنان شان تقدیم نمایند دلیل دیگری که ما راباین احتفال علاقه مندمی سازد اینست که نتیجهٔ مؤید تأمین یکی از اهداف مهم پوهنتون کابل میگردد . این وظیفه عبارت است از ایجاد تسلسل بین فرهنگ مثمر قدیمی افغانستان وثقافت فعلی ما .

ملت هائیکه دارای سوابق فرهنگی درخشان هستند امتیاز خاص دارند . زیرا این مدنیت در حقیقت پشتی بان و قوت الظهر ثقافت فعلی آنهاست . اماازین امتیاز وقتی میتوانیم عملا مستفید شویم که از عهدهٔ آمیزش اورگانیك گذشته وحال موفقانه برآیم وذهنیت نسل جوان را ـ باوجود اشتیاق شان به قبول پدیده های

نوین وازرش‌های مفید ثقافت جهانی عصر برای امتزاج مفکورهای جدید و اندوخته‌های باستانی آماده سازیم یعنی در نسل جوان خود قدرت تحلیل تاریخ و ثقافت ملی را با روحیهٔ تطابق آن در حدود مقتضیات عصر امروز خلق کنیم. تجلیل از شخصیت های بزرگ از آنجمله مولانا عبدالرحمن جامی و تجلیل مفکورهٔ ایشان در تامین این منظور کمك مینماید زیرا باین وسیله موقع می یابیم احوال وافکار یکی از شخصیت‌های علمی مملکت ویکی ازدورهٔ‌های مهم تاریخ خود را عمیقانه مطالعه نمائیم وتاریخ فرهنگی عصر اورا روشن سازیم.

اعضای محترم انجمن جامی در تحقیقیکه راجع به احوال و آثار این مرد بزرگ نموده اند قدمی برای برآوردن این منظور برداشتند. پوهنتون کابل این اقدام بزرگ‌را به ایشان قلباً تبریك میگوید.

درحالیکه روح پرفتوح جامی راشاد میخواهیم امید واریم تحت رهنمائی ها وارشادات اعلیحضرت معظم همایونی وسیله برای تجلیل از شخصیت‌های دیگری علمی این مملکت فراهم شود.



د پښتو اکیډیمۍ پیام

نن چه د افغانستان په پایتخت کابل او هرات کښې د مولانا نور الدین جامي د نمانځنې او درناوي لویه کالیزه جوړېږي.

دا ورځ یقیناً چه یوه مبارکه او له انوارو څخه ډکه ورځ ده. نن د علم او ادب معنوي باغ و بڼ ډېر سمسور او ښیرازه دی. نننۍ ورځ د تصوف او روحانیت په ځلاندو پلوشو روښانه او ځلانده ده. د دې ورځې په ذراتو کښې د نور او برکت بخرې له ورایه ځلیږي.

له دې ماحول او چاپېریال څخه یو نوی برم او جلال پورته کیږي. د روحانیت او تصوف د سپېڅلو پتنګانو روحونه په ډېر احترام او درناوي د دې دروند محفل د لیدو د پاره په ادب ولاړ دي او ټول غواړي چه په دې نمانځنه او ستاینه کښې ګډون وکړي.

د عبد القادر خټک، حمید مومند او علیخان روحونه هم د دې تاریخي ټولنې ته د بلبلو په خوږو نغمو کښې د درناوي پیغامونه استوي. په دې لړ کښې د پښتو ټولنې علمي او ادبي انجمن هم د خپلې عقیدې او اخلاص غونچې په ډېره مینه او ویاړ د دې دروند محفل ته وړاندې کوي او د هیواد د دغه لوی پوهاند، ستر صوفي او لوی نحوي پاک روح ته د خپلو سپېڅلو ارزوګانو سره زیات درودونه او دعاګانې ورلیږي.

پښتو ټولنه د هیواد د دغسې نومیالو پوهانو درناوي، نمانځنه او یادونه خپله مسلکي او ایماني وظیفه ګڼي او دغسې کالیزې د روحانیت او معنویت د لوړتیا د پاره ضرور بولي.

پیام انجمن تاریخ

تجلیل از شخصیت بزرگ و مقام معنوی حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (رح) که افکار و آثار عرفانی و اخلاقی شان عالمیان را به تزکیه نفس و علو روح دعوت نموده و تکامل صفات انسانی را غایه زندگی دانسته قابل هرگونه ستایش می باشد. جاد ارد با وجود این عارف کامل که در سرزمین علم پرور ما به مقامات ارجمند علمی و فرهنگی رسیده مباهات کنیم و بروان پاك آن بزرگوار تحیات بفرستیم.

برای انجمن تاریخ افغانستان کمال مسرت ومایهٔ افتخار است که می بیند از رجال نامی ومفاخر تاریخ وفرهنگ وطن مطابق شأن و مرتبت شان تقدیر بعمل می آید.



پیام پوهنتون پنجاب

مولانا جامی از آن زمرهٔ شاعران بزرگ و کم نظیر بشمار میرود که اهل ذوق ورجال پاکستان و افغانستان در حلقهٔ ارادت ایشان بطور کلی سهیم و شریک میباشند ـ درحقیقت میراث فرهنگی ما وبرادران افغانی ما تااندازهٔ زیادی یکیست وگرچه نباید این میراث مشترک را به زمینه‌یی شعر وتصوف محدود ساخت ولی بمناسبت جشن تولد پانصدوپنجاه سالهٔ جامی ذکر همان میراث سخنوری ومعرفت جویی پسندیده تر بنظر میرسد که شعرا وصوفیان برای پرمایه ساختن آیندهٔ ما دانش و اخلاق حسنه برای ما بارث گذاشته اند ـ همین میراث مبارک وپاکیزه دلهای ما را برشته یی یکانگی و اتحاد مسلک کرده است وما را به توسعه و فروغ اقدار حقیقی بشری وتکمیل روحیه یی اسلامی رهنمائی میکنند ـ برای ما لازم است که بمواقع مناسب گرد آمده از مفاخر فرهنگ وتمدن خود یادآور شویم چون نورهمین شمع وخاطرات، دلیل روشن راه فلاح انفرادی واجتماعی ماست ـ

بنظر بنده کمال هنر جامی این است که وی تا اندازهٔ جامع اختصاصات روش ادبی ومحاسن معنوی گوناگون فردوسی و انوری ونظامی وسعدی ورومی میباشد ازین لحاظ مشار الیه همیشه مرجع عقیدت وارادت آن منطقه بزرگ و پهناور جهان اسلامی خواهد ماند که درطی یک هزار سال زبان فارسی وسیلهٔ تشکیل یک فرهنگ مشترک قرارداده است ـ بدین وسیلهٔ مشترک جمهور پاکستان و افغانستان، گرفته از حضرت علی هجویری ومولانا عبدالرحمن جامی تا میرزا عبدالقادر بیدل و علامهٔ اقبال خود را در یک رشتهٔ محکم وقوت وبرادری می‌بینند واین خیال چنان موهبت بزرگیست که تصور آن کلمات شریفهٔ ربانی ـ فاصبحتم بنعمته اخوانآ را بزبان میاندازد به عقیدهٔ بنده این اجتماع بین المللی که بمناسبت جشن تولدمولانا جامی برپاشده است یکی از مظاهر همین تحدیث نعمت است ـ

حمید احمد خان

رئیس دانشگاه پنجاب، لاهور (پاکستان)

۲۱ نوامبر ۱۹۶۵ میلادی

پیام دانشگاه طهران

بیانیه ایرج افشار

بدو آغاز اجازتی که بمناسبت تشریف حضور را ین مجلس شریف از طرف جامعه دانشمندان گرانقدر افغانستان بمن داده شده است اظهار تشکر قلبی میکنم درود و سپاس دانشگاه تهران ودانشمندان ایران را بشما همزبانان ارجمند بعرض میرسانم که چنین محضر فیض بخش وعالمانه را برای بزرگداشت یکی از ستارگان فروزان صدر اول آسمان زبان فارسی یعنی نورالدین عبدالرحمن جامی که خاکجایش شهر بهشت مثال هرات است باچنین عزت واحترام تشکیل فرموده ید و بایکی از بالیدگان تمدن درخشان اسلامی وسرایندگان مشترك را در دلهای مردم عارف زنده ساخته اید

بحث در احوال وآثار جامی وتحقیق در معانی وافکار شاعر توسط محققان زبان فارسی چه پیش شما وچه ازما درحد مطلوب پیش آمده است وایران شناسان فرنگی هم در ینباب خدماتی کرده اند و بخصوص این چند کتاب ورساله .. که بمناسبت احتفال پانصد و پنجاهمین تولد جامی از طرف دانشمندان سرشناس افغانستان منتشر شده است جمله متضمن بر اطلاعات بدیع وتحقیقات تازه ایست که ره آورد سفر به دوستان ایرانی یعنی به شیفتگان جامی خواهد بود

خدمات جامی بزبان وادب فارسی وبخصوص کوششی که در شرح افکار عرفانی بوده است در خور تجلیل بسیار برای ما میراث بزرگ وارزنده ایست که باید بدقت مورد تنقیح و سنجش قرار گیرد و آثار متعدد ی چنانکه درخور است صورت طبع پذیرد

دانشگاه تهران و فضلای ایران نیز در ین خدمت بزرگ سهم دارند و در احوال آن سخنور بزرگ جامع ترین تحقیقات را استاد دانشگاه تهران علی اصغر حکمت انتشار داده است و

اخیراً رساله نفیس لوامع یعنی شرح خمریه ابن فارض او توسط یکی از معلمان دانشگاه تهران انتشار یافته متن صحیح ومنقح نفحات الانس مبتنی بر نسخه های قدیم - اصیل با هتمام یکی از استادان دانشگاه در دست طبع است در پایان ضمن عرض تشکر و امتنان از ین اقدام مفید در خصوص یاد جامی این بیت را از سراج الدین قمری می خوانم

رنگ تو هنوز در چمنها است
بوی تو هنوز در سمنها است



نظر به فوت فرزند خود استاد خلیلی رئیس انجمن جامی درمجالس احتفال حاضر شده نتوانستند.

این مضمون رادر روز برگزاری سالگره ارسال نموده اند که درمحفل خوانده شد.

درین انجمن روحانی که مقام رفیع صدرنشین هفت اورنگ معانی مولانا ومخدومنا نورالدین عبدالرحمن جامی راهموطنان وی تجلیل میکنند و پنجصد و پنجاهمین سال ولادت اورا بزرگ میدارند.
احرار برمزاروی تحفه میگذارند وابرار دران صومعه روشندلان سبحه میشمارند بران بودم که پس از چلواند سال درین راه صرف سرمایه روز وشب ودست آویزیها باین سلسله ذهب خاصه پس از یك سال همراهی باصاحبدلان روشنضمیر که درانجمن جامی ازان بهارستان معانی گلهاچیده اند- امروز درین محفل اشتراك ورزم واز مبحث شیوای جامی باجهان انسانی سخن گویم
ولی دردا دریغا اندوها حسرتا
چنانکه ترکیب بندزندگانی جسمانی انسانرا با تخلص (مرگ) منقطع گردانیده اند. ناگهان از ترکش قضا تیری حواله قلب این ناتوان کردند که سوزنده تر از آتش وبرنده تر از شمشیر بود.
فرزندجوان مرا ازمن درربودند بیت الشعر مرا اتم سرا گردانیدند تصادف رانگرید که خداوندگار هرات مولینا جامی را، فرزندی شیرخواره بنام صفی الدین ازدست شده وباآن همه مقامی که درصبر ورضاوتسلیم داشت این واقعه اعصاب قلب وی رالرزانیده وگفته است

ریختی خون دل ازدیده گریان پدر
رحم برجان پدر نامدت ای جان پدر
نوبهار آمدوگلها همه رستندزخاك
توهم ازخاك برا ! ای گل خندان پدر
جان خود بدهدوجان توعوض بستاند
گر بود قابض ارواح به فرمان پدر

وروزگار صفی الله جوانمرگ مرا در ۳۰ سالگی از من دور بود از ین مصیبت جانکاه- آه سوزان بر خرمن آن سخنان پریشان که گرد آورده بودم آتش زد و اشك خونین آن نقشهای بدیع را از صفحه خیال فرو شست.

شاید صاحبدلانی که درین انجمن فرخنده تشریف دارند مرا ببخشایند که نتوانستم سخنان دل انگیز وحکمت آمیز جامی را درباب جهان انسانی عرضه دارم

زیرا این مصیبت جانگاه دلشگاف جگرسوز سینه خراش مرا بران وادار کرد تا از لا بلای طومار حیات انسانی تنها بذکر یك نقش اکتفا کنم.

که آن مرگ یعنی آخرین نقش این طومار است

امیدوارم احیای این مفخرت علمی وعرفانی وادبی در تاریخ ادبیات این کشور سهمی بارز داشته باشد وانجمن جامی توفیق یابد تا سایر آثار غیر مطبوع مولینا را که بنابر قلت فرصت توفیق طبع نیافتیم طبع کنند وسایر کتبی که دانشمندانی مانند مولینا قربت و امثال ایشان نوشته اند طبع نمایند

دعای من است

که فرزندان این کشور در کشف عدالت وامیدی که در پیش گرفته ایم بهدفهای فکری وملی خود برسند.

۱۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲

طریقت جامی

مطالعهٔ عصر — بیانیه استاد حبیبی

قرن نهم هجری در تاریخ آسیای میانه و خراسان، آرامش نسبتی و نضج و پختگی برخی از مبادی اجتماعی ودینی وفکری است

در اوایل قرن هفتم چنانچه میدانیم ـ یغمای چنگیز و چنگیزیان مبانی زندگانی این سرزمین راکه در اثر پیدایش مدنیت وثقافت مختلط عربی وخراسانی بوجود آمده بود از هم پاشید وعناصر قوی تاتاری را نیز اندران قسراً دخیل ساخت وهزاران لغت واصطلاح زبان تاتاری بزبانهای فارسی وعربی وپښتو وغیره در آمیخت آداب ورسوم معاشرت مغولی از دربار ورجال مغل رواج یافت و یاسا نامهٔ بزرگ چنگیزی وبیلیک‌های او منزلت قوانین دولتی راگرفت

ولی درمدت دو قرن این مردم در محیط متمدن و شایستهٔ آسیای میانه و شهرهای معمور ماوراءالنهر خراسان وعراق مهذب شده و با مبانی دینی ادبی فرهنگی و مدنی این سرزمین آشنائی یافتند.

درین وقت بنیان فرهنگ وکیش وتمدن خراسان آنقدر نیرومند بود که فرآورده های تاتاری را با رجال و افکار ایشان در خود جذب وحل نمود و در نسل سوم چنگیز پادشاهانی متدین ومهذب وهنر پرور بوجود آمدند که از نظر فرهنگ و فکر ودین کاملا خراسانی بودند ودربارهای ایشان ازسمرقند اقاصی عراق (ایران کنونی) پرورشگاه آداب و هنرها وافکار و فرهنگ مشترک آسیایی گشت که مرکز مهم این حرکت خراسان بود

پوره یکصدو هفتاد سال بعد ازظهورچنگیز از همین سلاله و نژاد تیمور خروج کرد که تشکیلات نظامی ولشکر کشی های او با همان روحیه و اصول آبائی صورت گرفت ولی در فکر فرهنگ

و کیش و سنخ زندگانی خود کاملاً خراسانی بود وبا آداب ورسوم اسلامی خراسانی زندگی میکرد ودر بارش هم رنگ محلی یافته بود .

درین اوقات طبقات عامه مردم آسیای میانه در تحت سلطه مطلق شهزادگان مغولی وامرا ودر باریان ایشان میزیستند و ملوکیت طوایف قوی ونیرومندی حکمرانی داشت. تشددهولناك لشکری و سلطه مطلق لشکر دا ران مغول از همان ظهور چنگیز واخلافش روح مردم رافشرده وفسرده بودوبنا برین پناگاه رامیجستند این پناه چه میتوانست ؟ باشد

درعصریکه زیر مطالعه ماست دواعی مختلف اجتماعی و دینی وروحی وفکری و سیاسی برحیات مردم این سرزمین مسلط بوده و با سلطهٔ مطلق حکمداران نیرومند هم آهنگی میکردند واز انجمله ممزوج لطیف وجاذبی از افکار دین اسلامی وفلسفه اشراق و زهدو تقشف هندی و خصایص محلی که از وضع سیاسی و سلطهٔ استبدادی طبقات حاکمه زاده بودند وجود داشت که آنرا « تصوف گفتندی و چون دامن آن از غبار و آلایش های دنیوی پاك بود و حتی فرمانروایان مطلق العنان مغل هم آنرا بنظر قبول واستحسان میدیدند بنا برین میتوانست پناهگاه ومفر مردم ستمدیده وخدا جو یا نیکه از کدورت اوضاع اجتماعی بستوه آمده بودند باشد .

پیدایش طرایق :

مطالعه فلسفه پیدایش انظمه اجتماعی یکی ازمسایل مهم تاریخ وعلوم اجتماعیست واکنون دانشمندان بشر بدین حقیقت پی برده اند که قوانین ونظامات هر ملتی زادهٔ احتیاجات وتمایلات آن ملت است وبقول گوستاولوبون تاوقتیکه در احتیاجات و تمایلات يك ملت تغیر وتبدیلی پیدا نشود در نظامات آنها تغیری روی نخواهد داد ونوامیس ونظاماتی که تکامل موجودات حیه در تحت آنست تکامل نظاما ت اجتماعی هم برهمان وتیره خواهد بود . (۱)

(۱) تمدن اسلام وعرب ۴۸۵

چنانچه نژاد، ومحیط وعوامل اجتماعی وتاریخی و نیاز مندی زندگی درپیدایش انظمه دخالت تام وقوی دارند همین علل در تخلیق طریق فکری وعقلی وروحی جوامع انسانی نیز مؤثر ند و چنانچه درمسایل کلامی در بین مسلمانان فرقه های متعدد در ادوارمختلف بوجود آمده در سیر روحی ولاهوتی نیزطریقه های در تصوف ایجاد شده که هریکی قواعدسیرالی الله رامطابق ضرورت ورجحان عصر وزمان خود ترتیب ورواج داده اند .

اگرچه بقول عارفان «الطرق الی الله تعالی بعدانفاس المخلوقات بوده ولی مؤسسان هریکی از طریقه های صوفیان کوشیده اند که اصول و ضوابط خاصی رابرای این مقصداسنی ترتیب دهندوهم راهنمای طریقه های اند که موصل الی الله بوده است .

واختلافی درمقصد وغایه ندارند واین طرایق درسر تا سر کشور های اسلامی ازالمغرب تاچین وبنگال مطابق احتیاج روحی مردم ترییب ورواج یافته اندولی اختلاف بینی آن مانند اختلاف فرقه های کلامی مبنی برجدل واستدلان منطقی وفلسفی نیست بلکه همه کوشیده اندراه نزدیکتر و موصل بحق پیدا نمایند تا سالک رازودتر وکامیاب تر بمنزل مقصودرسانند وازین طریقه های تصوف آنچه بسیار مشهور طریقت قادری منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی (٤٧١ - ٥٦١ هـ) وطریقت چشتی در هند منسوب به خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی (متوفی ٦٣٢هـ) وطریقت شاذلی منسوب به علی بن عبدالله شاذلی (٥٩٣-٦٥٦هـ وطریقت غزالی منسوب به حجة الاسلام محمد بن محمد غزالی (٤٥٦-٥٠٥هـ) وطریقت سهروردی منسوب به شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی ٦٣٢هـ) وطریقت بهائی منسوب به شیخ بهاالدین ملتانی (متوفی حدود ٦٥٦هـ) وطریقت کبروی منسوب شیخ نجم الدین کبری (متوفی ٦١٨ هـ وطریقت مدنی منسوب به شیخ شعیب بن حسن مغری (متوفی ٩٤ ٥هـ) وطریقت همدانی منسوب به سیدعلی همدانی (متوفی ٧٨٦هـ) وطریقت آفاعی منسوب به سیداحمد آفاعی (٥١٢- ٥٧٨هـ) ودیگر طرق تصوف که عدد آن تنها در هند به چهارده میرسید، وطوریکه سید فقیرالله حصارکی درقطب الارشاد وطریقة الارشاد وغیره شرح کرده ، اغلب این طرق ، اذکار وترتیبات مشابه و مشترکی داشته اند .

مقدمات پیدایش طریقت نقشبندی :

اگرچه در عصر نبوی و قرون نخستین اسلامی پدیده یی بنام «تصوف» موجود نبود، ولی برخی از مبادی آن که زهد و طلب رضای الهی وزندگی برای پرستش خالق و آرامش مخلوق باشد در نصوص قرآنی وسنت نبوی وجود داشت. اما اسلام همواره مبدأ اعتدال را در تمام اعمال ملحوظ داشته، واز افراط در زهد و تقشف و رهبانیت و گریز از معیشت وزندگی نهی کرده بود، و حضرت پیامبر اسلام میفرمود: خیرالامور اوساطها.... ووالله انی اخشاکم لله واتقاکم، ولکنی اصوم وافطر واصلی و ارقد واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی.. که این احادیث صحیح در بخاری ومسلم وغیره در باب اقتصاد در اعمال روایت کرده اند.(۱)

از همان وقتیکه فلسفهٔ اشراق باروح رهبانیت نصرانی ازمکاتب نو فلاطونی اسکندریه از غرب، ورهبانیت هندی ازشرق در تصوف اسلامی ریشه دوانیده، صوفیان محقق در صدد دفع این پدیده که منافی تعالیم اسلامی بود برامدند و نگذاشتند که مردم از دنیا بکلی اعراض کنند، این کار را در خراسان از حدود قرن پنجم هجری آغاز کرده بودند، چنانچه شیخ الاسلام انصاری هروی گوید: که محمد عبدالله گازر یکی ازاولیاصاحب کرامت هرات، در ترك دنیا سخن نیکو گفتی وسخنان اودردل هرویان آنقدر اثر کردی که بسیار مردمان دست از دنیا بداشتند، واز املاك خود بیرون آمدند.

درینوقت خواجه بو عبدالله بوذهل والی هرات، که خود از صوفیان محقق بود، وچهار سال را در خدمت شبلی گذرانیده و مردم هرات او را بمنزلت پدر خود می داشتند، واو هم شب و روز تیمار خلق شهر میکرد، این والی صوفی مشرب، محمد عبدالله گازر را حسب ضرورت از شهر هرات بیرون گسیل کرد و گفت:

«بباید رفت، از شهر بحوالی جای کن! کی سخن تو مردمان را زیان میدارد.» (۲)

(۱) تیسیرالوصول ۱-۲۸ (۲) طبقات الصوفیه ۵۱۱

این حکایت بزمانی تعلق دارد، که فجایع هولناك یغمای چنگیزیان، روح فعال و زندهٔ مردم خراسان را نکشته بود، ولی بعد از دیدن این حوادث جانگداز، میل مردم بترك دنیا وانزواو تصوف منفی آنقدر افزوده بود، که تصوف وطرایق خدا پرستی یك اصلاح جدی وریفارم بسیار موثری را نیاز داشت، وصوفیان محقق اسلام ملتفت اوضاع بودند، که مردم را از اعراض غالیانه دنیا و رهبانیت مطلق بازگردانند ونگذارند که کانون فعالیت حیاتی ایشان سرد گردد، ویا از برکات اتباع قرآن وسنت محروم مانند.

در تاریخ اجتماعی وروحی وفکری خراسان، تحقیق و مطالعه در عنصر تصوف اهمیت فراوان دارد، محالست که بدون مطالعهٔ دقیق آن، به تحلیل اوضاع و کشف علل حوادث تاریخی برسند. زیرا در ادب وفرهنگ وسیاست و اکثر نوامیس اجتماعی مردم، عنصر تصوف وعقاید وافکار صوفیان دخالت تمام داشت، و اکثر طریقه های تصوف، مولود عوامل اجتماعی وحوادث روحی وفکری و نیازمندیهای مادی ومعنوی مردم آن زمانند، و پیدایش طریقهٔ نقشبندی نیز در سلسلهٔ علل و معلولهای اجتماعی و پدیده های فکری حادثه ایست، که ضرورت عصر وزمان ومحیط آنرا بوجود آورده است. وطریقه ایست که بکلی خراسانی و مولود فکر و ضرورت ومزاج اجتماعی مردم این سرزمین است.

اگناس گولد زیهر (IGNAZ GOLDZIHER) یکی از محققان شرق شناسان اروپا معترفست که تصوف هم مانند یکی از انظمهٔ اجتماعی، بشکل طرایق وطوایف در حیات عملی مردم تشکل کرد، وازحوالی ۱۵۰ هـ ۷۷۰ م بود، که جماعات صوفیان در صوامع و خانگاهها به تزهد وتشقف پرداختند که درین اعتکاف و انزوا و تحاشی از اجتماع، لابد عناصر تزهد هندی و رهبنهٔ مسیحی نو فلاطونی دخالت داشت. (۱)

---

(۱) عقیده و شریعت در اسلام ترجمه عربی ۱۴۵ طبع قاهره ۱۹۴۶ م

بقول همین بحاث نقاد، این مبالغه وغلو در تزهد وتقشف از دو ناحیه در تصوف اسلامی ظهور کرده بود :

نخست : از ناحیه تعبدی، که غلو دراذکار باشد. ودیگر از ناحیهٔ خلقی که بصورت توکل مطلق و اهمال کلی دنیا و سلب اراده «کالمیت بین یدی الغاسل» پدیدار گشت ویکی ازمنسوبان این طایفه میگفت «ان الحکمة لتنزل من السماء فلا تدخل قلباً فیه هم الغد (۱) یعنی حکمت که از آسمان پائین آید دردلیکه غم فردا دران باشد جای نمیگیرد .

درچنین حالی که مبالغه در تزهد حتی خود صوفیان (مانند بوذهل پدر هریوکان والی هرات) رادر فکر نجات ازین جریان کشنده وسرد انداخته وقرنها هم دوام کرده بود طریقت نقشبندی در قلب آسیا وخراسان پدید آمد واکنون بایددید که با این جریان فکری وروحی چه گونه پیش آمد کرد ؟

طریقت نقشبندی :

حضرت جامی درطریقه های مروج صوفیه پیرو ورکن رکین طریقت نقشبند یست که مؤسس آن خواجه بهاالدین محمد بن محمد بخاری مشهور به شاه نقشبند بودوی درروستای کشك هندوان (کشك عارفان ما بعد) یك فرسخی بخارا بوجود آمدودرسن ۱۸ سالگی به سماس یك میلی وسه میلی رامتین بخارا فرستاده شد و درانجا از محضر خواجه محمد باباسماسی استفاضه نمود و بقول جامی (ایشان بحسب حقیقت اویسی بوده اند) یعنی مانند اویس قرنی بی واسط غیری یا پیری در حجر عنایت نبوی پرورش دیده (۲) وتربیت از روحانیت علاء الدوله خواجه عبد الخالق غجدوانی «متوفی ۵۷۵ هـ» یافته اند وهنگامیکه خواجه محمد باباسماسی از جهان رفته اند خواجه بهاء الدین نقشبند را بر مسند خلافت خویش باقی گذاشته و ایشان از آنجا به سمرقندو بخارا رفته متأهل

---

(۱) عقیده وشریعت ۱۳۴ بحوالت خلاصته الاترمحبی ۳ ر ۱۴۸

(۲) نفحات ۱٤

شده‌اند و بعد ازین در تحت نظر سید امیر کلال سوخاری (متوفی ۷۷۲ هـ) که یکی از خلفای سماسی بود در نسف پرورش دیده ومدت هفت سال با عارف ریوکری یکی از خلفای امیر کلال محشور بودند .

حضرت نقشبند بعد از گذرانیدن این مراحل برهنمائی مردم پرداخته وسفر هائی هم بمکه وبغداد و نشابور وتا یباد وغیره نموده وامیر حسین بن غیاث الدین غوری را در هرات و سرخس دیده اند وفات ایشان روز دوشنبه ۳ ربیع الاول ۷۹۱هـ است(۱) ودرمولدخود کشك عارفان بخارا مدفون اند .

درباره اینکه اورا چرا نقشبند گفتند محقق معروف براون در رسالهٔ درویشان (ص ۱۴۲) گوید که این کلمه بمعنی نقاش Painter است زیرا او تصاویر بینظیر علوم الهی را نقاشی کردی اما این تعبیر صاحب کتاب مفتاح المعیه که اهلوارت Ahlwardt در فهرست کتب خانهٔ برلن ۲۱۸۸ از نسخه خطی آن نقل نموده دربارهٔ نقشبند خیلی صوفیانه است که گوید نقشبند یعنی القا کننده صور کمال حقیقی اندردل(۲) این حضرت جامی هم اشارتی بهمین مطلب دارد که گفت :

سکه که در یثرب وبطحا زدند
نوبت آخر به بخارا زدند
از خط آن سکه نشد بهره مند
جز دل بی نقش شهٔ نقشبند
(تحفة‌الاحرار)

یا بطور صریح تر درین رباعی :

سرغم عشق دردمندان دانند
نی خوش منشان وخودپسندان دانند
از نقش توان بسوی بی نقش شدن
وین نقش غریب نقشبندان دانند

---

(۱) حبیب السیر ۳ر۸۳
(۲) مختصر دایره المعارف اسلامی بزبان انکلیسی ٤۳٦

بهر صورت نقشبند در مجموعه تصوف اسلامی نقوش جدیدی را مطابق ضرورت محیط وزمان ومکان افزود و تصوف را از کنج خانگاهها وصوامع گوشه نشینان فرا ارنده به محضر اجتماع و بازار ودربار و طبقات عامه کشانید وآنرا در وحدت مستحیل الانفکاك انسان ومحیط دخیل نمود وچون طریقتی بود با مزاج زمان ومکان مطابق وزندگانی وخواسته ها و امیال اجتماع دران مراعات شده بنا بران درمدت کمی از پیدایشگاه خود یعنی ماوراءالنهر در تمام خراسان رواج یافت و حتی وسعت و پهنائی آن تا اقاصی هند و استنبول رسید وفقر راطنطنه شاهنشهی دادند و بقول جامی :

زد به جهان نوبت شاهنشهی کوکبهٔ فقر عبد اللهی

(تحفة الاحرار)

علل مقبولی این طریقت :

در نصف دوم قرن هشتم ونهم هجری رژیم ملوکی طوف مغولی بعروج خود رسیده بود ، شهزادگان آن در سرزمین خراسان بامدنیت خو گرفتند ، وبهره یی از فرهنگ ودانش اسلامی خراسان یافتند ، دردربارهای ایشان علم و ادب وفرهنگ وصنعت پرورده شد ، وشهرهای خراسان بعد از یغمای ویران کن چنگیز باز آباد شدند ، وتمدن وهنر و فرهنگ زندگی تازه یافت ، که ازانجمله سمرقند وبخاراوهرات ونشاپور مراکز مهم هنری وفرهنگی بودند .

درچنین محیط که نهال زندگی مردم ستمدیده تازگی باز مییافت ، ونسیم گوارای مدنیت وشایستگی می وزید ، طرایق روحی تصوف غالی و فلسفهٔ فرار ، که با روح حقیقی اسلام واقتصاد در اعمال هم سازشی نداشت ، بامزاج اجتماعی محیط و امیال روز افزون طبقات مردم سازگار نمی آمد ، وطبیعت اجتماع خواهان ریفورم واصلاحی بود .

حضرت نقشبند این میل طبیعی واقتضای عصر ومکان را درك فرمود ، وبرای اینکه مردم از زندگانی روحی ومعنوی بکلی دست نبردارند ، طریقتی را که ملایم با این نوامیس طبیعی بود و باخواسته های روحی ومادی مردم سازگاری آمد ترتیب وروایی داد .

اصل محاب اعمال :

چنانچه پیشتر گفتیم ، اقتصاد دراعمال وحفظ اعتدال ، از اصول اساسی دین اسلام بود ، وحضرت پیامبر صلعم رعایت جانبین دین ودنیارا به پیروان خود تلقین فرموده بود . ابن قتیبه حدیثی را روایت کند که«: لیس خیرکم من ترك الدنیا للاخره ، ولا آخرة للدنیا ،ولکن خیرکم من اخذ من هذه وهذه» (۱) یعنی :«بهترین شما کسی نیست که دنیارا برای آخرت ویا آخرت را برای دنیا پدرود گوید ،ولی کسیکه ازین وهم از آن بهره برد بهتراست .»

الماوردی مینویسد :که درسفری یکی ازاصحاب بخدمت حضرت رسول گماشته شد ،ولی اودر اوقات سواری به تلاوت ادعیه وهنگام فرودآمدن به خواندن نماز مشغول بود حضرت رسول پرسید :آیا علف اشتر وخوراکهٔ خودش راکه آماده میسازد ؟ اصحاب دیگر جواب دادند :

همهٔ ما! حضرت پیامبر فرمود : پس همهٔ شما از و بهترید ! (۲) این دومثال از زندگانی اعتدالی واقتصاد در اعمال دوره اول اسلام بود، ومانظایر، را از مبالغه های بعدی امور تعبدی و اخلاقی در بین صوفیان هم ذکر کردیم .

نقشبندیان این مراتب افراط وتفریط ومبالغه را در نظر داشتند و باوجود آنکه ذکر خدا و مراقبه راهم شمردند ،ولی اصل عمل به محاب اعمال راهم فراموش نکردند ،وایجاب و اقتضای زمان را نیز رعایت نمودند .

اصل این مبدأ حدیثی است ، که ابو نعیم در حلیة الاولیاء روایت کرده که حضرت محمد صلعم درحین دعا فرمودی : الهم انی اسالك التوفیق لمحابك من الاعمال .. (۳) واین اصل اصیل را نقشبندیان مبنای طریقت خویش قرار دادند ، مولانا محمد بن برهان الدین

(۱) عیون الاخبار ۳۷۵

(۲) اعلام النبوه ۵۳ قاهره ۱۳۱۹ق.

(۳) ابن جامع الصغیر ۶۰.

مشهور به قاضی سمرقندی متوفی ۹۲۱ هـ در کلمات و مقامات خواجه احرار گوید، که وی محاب اعمال را در طریقت خویش چنین شرح میداد:

«میفرمودند که طریقهٔ درویشان خانواده خواجگان قدس الله ارواحهم آنست که همگی همت، مصروف بران میدارند که در هر وقت به محاب اعمال مشغول باشند، یعنی آنچه مقتضای آن وقتست آن میکنند. مثلا بذکر و مراقبه وقتی اشتغال مینمایند، که اهم از ان در ان وقت نباشد از خدمتی که راحتی بدل مسلمان رسد. اگر چنانچه بخدمت و معاونت ایشان راراحتی بدلی میرسد آن خدمت را بذکر و مراقبه تقدیم میکنند، چنانچه گفته اند: که راه بحق سبحانه بعدد انفاس خلایق است. اما بهترین راها آنست: که راحتی بدل مسلمانی رسانی!... از انفاس قدسیهٔ حضرت خواجه جهان عبدالخالق خواجه غجدوانی است که:

در خلوت بند، ودر صحبت را کشای!

در شیخی را بند، ودر یاری را کشای!»(۱)

اینست شرح محاب اعمال در نظر نقشبندیان، که از ان روحیهٔ تسامح وسعت مشرب وتساند اجتماعی پیداست، وازین گفتار خواجه احرار روشن می آید، که نقشبندیان در کردار های نیکو، همان عمل را مقدم میداشتند، که نفع آن فردی نبوده وراحتی را بدیگری رساند و از نظر اجتماعی مفید باشد.

خلوت در نظر نقشبندیان:

عزلت وانقطاع از مردم و خلوت از زمان قدیم جزو مهم تصوف وادیان بود، ودر زمان قبل از اسلام ومقارن ظهور آن معابد بسیار مشهور عرادهٔ کبیر وصغیر بودائی درهده ولغمان وکاپیسا وبامیان وبلخ ودیگر بلاد خراسان وجود داشت، که هزاران نفر راهب بودائی در

(۱) سلسلة العارفین خطی نسخهٔ موزهٔ کابل.

معابد ومغاره های کوهساران خلوت گزیده وبه تفکر وتأمل در ماورای ماده می پرداختند ، و هیون تسنگ زایر چینی در حدود سال نهم هجری هنگام سیاحت وجهانگردی خویش در (سی-یو-کی) یعنی یادداشتهای کشورهای غربی از ان ذکر ها دارد .

باری عزلت و انقطاع از از منهٔ قدیم، رکن مهم تصفیهٔ روحی و تصوف شمرده میشد ، و صوفیان اسلامی هم خلوت را بر دو نوع اول حسی و ظاهری ، دوم معنوی یا باطنی بخش نموده بودند ، که هردو آداب وسنن خاصی داشت ، وعاقبت آن به اصطلام و غیبت از ماسوی الله و تجرد تام میرسید.(۱) و برای اینکه این شغل بر هبانیت مطلق وانزوای هندی ومسیحی نکشد، در قرن ششم هجری صوفیان طریقت قادری ازجمله اشغال عشرهٔ خود شغل دوم را الخلوه فی الجلوه مقرر داشتند، که همین اصطلاح را نقشبندیان وخلوتیان بنام خلوت در انجمن ، جزومهم طریقت خویش شمردند و مقصد از ان این بود ، که عارف سالک در زندگی با مردم همراه و همنو اولی در دل باخدا باشد تا از تهمت ریا وسمعت برهد و حضرت نقشبند میفرمود :

طریقه ما صحبت است در خلوت شهرت است ودر شهرت آفت خیریت در جمیعت است و جمیعت در صحبت (۲)

مولانا یعقوب چرخی بن عثمان بن محمود از عرفای چرخ لوگر افغانستان ومرید ان مستقیم حضرت نقشبند که در سنه **۸۳۸** ه از جهان رفته است گوید که خواجه نقشبند بعد از سفر حج بدعوت ملك معز الدین حسین غوری بهرات آمد و در پاسخ یك سوال این پادشاه گفت: درویشان طریقت ما بظاهر بخلق باشند وبباطن بحق . چون پادشاه ازو پرسید چنین دست دهد ؟ حضرت نقشبند گفت :

آری حق ، تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله(۳)

اصطلاح عرفانی خلوت در جلوت یا خلوت در انجمن ناشی از آمیزش یك احساس اجتماعی در مسلك روحی بود که سالك

---

(۱) قطب الارشاد ۵۵ ببعد . (۲) نفحات ۲٤۸ (۲) رساله انسیه خطی

را با اجتماع انسانی ربط و پیوستگی میداد و او را از خود گذرانیده و به یك مفهوم کلی هدف اجتماعی وصل مینمود و هر چند طریقت نقشبندی زمانا متأخر ولی اصلا بر مبادی قدیم اسلامی استوار بوده زیرا مسلمانان قرون نخستین اسلامی با وجود عدم اعراض از امور دنیا توجه خاطر خود را با خدا حفظ کردندی ودر جهاد امر به معروف واستقامت روابط اجتماعی و ساختن یك معاشرت مفید مصالح همواره کوشیدندی و عارف حصارکی سید فقیر الله جلال آبادی در قطب الارشاد گوید که مسلمانان عصر نبوی بجای خلوت حسی وظاهری باعلای کلمة الله وارشاد گمراهان و تعلیم شریعت وجهاد و نشر احکام دین پرداختندی (۱) وعز الدین محمود کاشانی متوفی ۷۳۵ هـ در مصباح الهدایه تصریح میکند که خلوت امری محدث است ودر روزگار رسول صلعم جز صحبت سنت نبوده است وهم از ین روست که در طریقت نقشبندی خلوت در انجمن را برای منافع اجتماع ترجیح داده اند و این مقام را حضرت خواجه محمد حافظی بخاری مشهور به خواجه پارسا در رساله قدسیه کلمات خواجه نقشبند چنین شرح کرده :

«طریقة اهل الله بر انواع است و بعضی برخصت عمل کردند وایشانرا مقصود از رخصت نفع خلق بودنه وجود خود- و بعضی بعزیمت عمل کردند و مقصود ایشان نیز «نفع خلق» بودنه وجود خود ... اظهار کمال اهل الله تربیت وجود خلق است. بار هستی را از برای منفعت دیگران می باید کشید ...» (۳)

اگرچه در کردار صوفیان قدیم نیز نظایر چنین اعمال پید است ولی نقشبندیان شالوده طریقت خود را برین نهاده بودند که بار هستی را برای منفعت دیگران می کشیدند و برای تامین منافع اجتماع با طبقات عامه وحتی خواص ودربار نیز می آمیختند تا از آلام اجتماع بکاهند و شاید علت شیوع عظیم بینظیر این طریقت در ممالك آسیا همین باشد که مردم آنرا ملایم با زندگی ومصالح اجتماعی خویش یافته اند

---

(۱) قطب الارشاد ۵۵۶ (۲) مصباح ۱۶۰

(۳) رساله قدسیه خطی ورق ۶۷ انجمن تاریخ کابل

ممیزات ثلاثه

برای شناسائی هر چیز باید او را از داخل آن مطالعه کنیم و وجوه امتیاز آنرا از نظایرش بدانیم و با چنین تدقیق طریقت نقشبندی را بر سه شالوده قوی استوار می یابیم

۱- اتباع کامل از کتاب الله وسنت و احکام شریعت عقیدتاً وعملاً.

۲- در مسائل وحدت وجود و وحدت شهود موقف معتدلی را گرفتن

۳- ترتیب بنیان و دستور عملی سلوک و طریقت

دو مبدأ نخستین را خواجه عبیدالله احرار که مرشد مستقیم حضرت جامیست در کتاب فقرات خواجه پارسا چنین شرح میکند

بعد از تصحیح عقیده بموجب کتاب و سنت و متابعت سلف ودانستن علم احکام از حلال و حرام باید همگی همت خودرا درین صرف کنند که دل اورا هیچ چیز از یاد حق مانع نیاید معتقد حضرات خواجگان اعتقاد اهل سنت وجماعت و دوام عبودیت یعنی دوام آگاهی است بجناب حق سبحانه بی مزاحمت شعور بوجود غیری ونسیان خود بشهود نور حق سبحانه . . . » (۱)

این مرتبه شهود در نظر نقشبندیان مقام کمال تحقیق ووصول بدرجه عالی عرفانست که بعد از طی مراتب تحقیق و کشایش بصیرت ورفع سکر بمعراج صحو میرسند و بقول خواجه احرار «درشهود وجود نور حق وجود خودرا فراموش میسازند» و بنابرین نقشبندیان درین مراتب عسیر السیر با حتیاط قدم بردارند و از ارباب سکر وشطح حذر جویند وتصوف و عرفان را با احکام شریعت توام پیش برند و عارف نقشبندی خواجه عبیدالله احرار موقف نقشبندیان را در مسئله مغلق توحیدی چنین روشن می سازد.

---

(۱) فقرات خطی

چون دل از مزاحمت تصرف غیر حق سبحانه آزاد شد الوهیت دیگری از پیش بصیرت برخاست در ین مقام بشهود تجلیات صفات حق سبحانه از شهود اوصاف خود وغیر خود نجات یافته از تجلی ذاتی از پس پرده تجلیات صفات بهره مند شود »

(فقرات خواجه پارسا خطی)

اینست آنچه از اقوال خود پیشوایان طریقت نقشبندی در بارهٔ اتباع کتاب و سنت و تحقیق مسئله توحید ین و رسیدن بمقام شهود منقول است وخواجه پارسا در کتاب مهم خود « تحقیقات » که یکی از متون بزرگ تصوف و طریقت است تمام این مرا تب را درین بیت خلاصه کرده :

تو او نشوی ولیکن ارجهد کنی
جائی برسی ، کز تو تویی برخیزد
(تحقیقات خطی ورق۹۰)

کلمات قدسیه یازده گانه باروشنی های آن:

اکنون میروئیم بشرح بنیان ودستور عملی طریقت نقشبندی:
در بعضی از طرایق تصوف مقامات ومنازل خاصی را برای سالکان همان طریقه‌ها مقرر داشته وآداب مخصوصی را در ذکر ومراقبه وخلوت ودیگر مقررات صوفیان ترتیب کرده اند مثلا طریقت قادری ده شغل داشت ودر طریقت چشتی شروط ذکر وربط قلب بشیخ وصلوة کن فیکون وغیره مقرر بود ه وشاذلیان هم اصولی در ریاضت وزهد ومجاهده وکثرت صوم وتقلیل نوم وخروج بصحرا واقامت نزدیك قبور وتلاوت قرآن ودعاء حزب البحر وذکر نفی و اثبات ودفع خواطر ردیه وادعیهٔ خاصی داشتند ،وطریقت غزالیه ذکر نفی واثبات در مرتبه عالم فنا ، وذکر اسم ذات در مرتبهٔ جذبه و ذکر هو در عالم قبضه مقرر کرده بودند ، و اصحاب طریقت خلوتیه با تخلی از مجالسات ورسوم و عادات ،وذکر خفی اسم ذات نفوس سبعه را در معرفت نفس انسان می شناختند ، که با آداب خاصه بالاخره بمرتبهٔ

هفتم نفس کامله می رسیدند وشطاریان به نه شغل و در ذکر اسم ذات هم به ضربات متعددی قایل بودند ، وکذالك پیروان سایر طرق راههای ویژه ئی درسلوك وذکر وشناخت خدا و وصول باوتعالی داشته اند ، که عارف جلال آبادی حصارکی سید فقیر الله در سه کتاب خود قطب الارشاد و طریقه الارشادو فتوحات غیبیه تفصیل آنرا باستیفاء واستقصا آورده است .

اما نقشبندیان هشت دستوررا از مقررات خواجه عبد الخالق غجدوانی گرفتند که (۱) هوش دردم (۲) نظر درقدم (۳) سفر در وطن (۴) خلوت درانجمن (۵) یادکرد (۶) بازگشت (۷) نگهداشت (۸) یاداشت باشد . ولی سه مبداء دیگررا خواجه بهاءالدین نقشبند بران افزود که وقوف زمانی ووقوف قلبی ووقوف عددی است(۱) دررسالهٔ انفاس نفیسهٔ مولانا سعد الدین کاشغری مرشدحضرت جامی (متوفی ۸۶۰ھ) تفصیلی در شرح این کلمات قدسیه وارداست که خلاصهٔ آن درینجا آورده می شود :

(۱) هوش دردم : نفسی که برمی آید باید که از سر حضور باشدوغفلت راه نیابد .

۲ نظر درقدم : سالك در رفتن وآمدن نظر در پشت پای کند ، تانظر اوپرا گنده نشود وبجائی که نمی باید نه افتد .

۳ سفر دروطن : سفر باید در طبیعت بشری باشد ازصفات بشری بصفات ملکی ، و ازصفات مذمومه بصفات مرضیه .

۴ـ خلوت درانجمن : ظاهرش درمیان خلق و باطنش باحق باشد

(۵) یادکرد : تکرار ذکر دایما بدون غفلت ، بزبان وقلب .

۶ . باز گشت : در عقب هرذکری گویند : خداوندا مقصود من تویی ورضای تو .

۷ ـ نگهداشت : دل‌راازخطور اغیار نگهداشتن ، وخلو ذهن از خطرات و احادیث نفس

۸ـ یاداشت : توجه‌دل بجناب الهی مجرد از لباس حرف وصوت

---

(۱) قطب الارشاد ۵۶۱ .

ومجرد ازجمیع جهات که بدون فناء اتم ممکن نباشد . (۱)

۹- وقوف زمانی: واقف احوال خود بودن که در هر زمان صفت وحال اوچیست ؟موجب شکر است یااستغفار . ؟

۱۰- وقوف قلبی: دل ذاکر در زمان ذکر گفتن حاضر بحق سبحانه وواجد مذکور باشد . (۳)

۱۱- وقوف عددی: مراعات عدد طاق درذکر قلبی (۴)

این یازده مبداء طریقت وسلوک راه حق را نقشبندیان درروشنی ده چیز دیگر بسر رسانند، که آنرا ده روشنی گویند، وحضرت خواجه پارسا آنرا در مقدمه جامع الکلم خواجه عبد الخالق غجدوانی شرح داده است وچنین گوید:

«درطریقت نقشبندی سالک رادرطی مقامات ازده نورچاره نبود اول نور ایمان- دوم نوراسلام -سیم نور توحید -چهارم نور معرفت -پنچم نور هدایت ششم نور یاد کرد هفتم نور باز گشت هشتم نور نگاهداشت - نهم نوریاد داشت - دهم نورشیخ (۵). »

این بودآنچه ازاصول ومبادی عملی طریقت نقشبندی در کتب ایشان مذکور افتاده وبا نهایت اختصار آورده شد.

مقام حضرت جامی درطریقت نقشبندی :

جامی درطایفهٔ نقشبندیان مقامی شامخ دارد، ودرآثار منثور ومنظوم خویش بسا ازغوامض این طریقت راشرح وتوضیح کرده، ویکی از نویسندگان وشارحان اقوال پیشوایان این طریقه بود.

حضرت جامی بدووسیله به حضرت نقشبند نسبت مریدی دارد: اول از سعد الدین کاشغری از نظام الدین خاموش ازعلاء الدین محمد عطار ازشیخ الطائفه خواجه بهاء الدین نقشبند دوم ازخواجه

(۱) انفاس نفیسهٔ درمجموعهٔ خطی معارف نقشبندیان ورق ۲۹ ببعد

(۲) شرح رباعیات جامی در سلوک خطی .

(۳) فقرات خواجه احرار، ورق ۲۰۵ خطی .

(۴) قطب الارشاد ۵٦٤ .

(۵) جامع الکلم خطی)

عبیدالله احرار از یعقوب چرخی از خواجه نقشبند (۱) و مراد او حضرت سعد کاشغری و خواجه احرار از پیشوایان بزرگ روحی عصر خود بودند که تولد خواجه احرار رمضان ۸۰۶ هـ و وفاتش سلخ ربیع الاول ۸۹۵ هـ است (۲) و این همان شخص است که در ما وراء النهر شهرت و جلالی شاهانه داشت و جامی چهار بار بدیدارش شتافت و در لباس فقر دارای طنطنهٔ ملوکانه بود و به تدبیر او فقر در قبای شاهی آمده بود.

چو فقر اندر قبای شاهی آمد
به تدبیر عبید اللهی آمد

بقول اکثر نویسندگان و منسوبان طریقت نقشبندی، حضرت جامی مخدوم این طائفه بود و طریقت نقشبندیه را ازو کسب کرده و بوسیله مریدان مستقیم او مسلسل بدیگران و آیندگان رسیده است.

مثلا یکی از پیشوایان و مولفان معروف این سلسله چنانچه گفتیم حضرت شاه فقیر الله حصارکی جلال آبادی معاصر و مراد اعلیحضرت احمد شاه بابا است، که در شکارپور مدفون اند، وطریقه نقشبندیه ازو در افغانستان وسند رواج یافته، واو در قطب الارشاد سند طریقت نقشبندی خود را به شش وسیله به مولانا محمد امین خواهرزاده جامی میرساند که او از غیاث الدین احمد واو از علاء الدین محمد، واو از حضرت عبد الرحمن جامی استفاضه کرده بود (۳) وبنا برین ما حضرت جامی را یکی از پیشوایان روحانی مردم افغانستان هم شمرده می توانیم.

موقف جامی بین طریقت نقشبندی و توحید وجودی:

در ابحاث سابقه اشاره کردیم که نقشبندیان موقف معتدلی بین توحید شهودی و وجودی داشتند چون حضرت جامی در مسائل وحدت شارح مقتدر و دانای آثار ابن العربی است و اکثر رباعیات

---

(۱) قطب الارشاد ۵۵۶

(۲) واقعات خواجه احرار خطی

(۳) قطب الارشاد ۵۵۸

او و شروح آن وقف همین مباحث است و در بادی نظر یکنفر صوفی وجودی محض دیده می شود پس در ینجا اشکالی وارد می آید که چگونه او پیروی طریقت نقشبندی را با افکار وحدت وجود فراهم آورده ؟ در حالیکه پیشوایان ما بعد نقشبندیه قایل به همه «از وست» بودند نه «همه اوست»

این سوالیست که جداً در خاطر متتبع در آثار و افکار جامی میگذرد و تطبیق و تلفیق فکر توحید وجود را - که جامی شارح و ناقل آن بوده با رویه نقشبندیان مشکل در می یابد در حالیکه حضرت جامی استاد مسلم این طریقت بوده و نقشبندیان محقق مانند شیخ عبدالقادر مفتی مکه و شیخ محمد هاشم تتوی و شاه فقیر الله حصارکی وغیره سلسله انتساب خود را بامشایخ نقشبندیه بوسیله مولانا جامی و مولانا محمد امین خواهر زاده اش پیوسته می دانند و با وجود مواد فراوانیکه در آثار و اشعار حضرت جامی من باب توحید وجود موجود است باز هم وی در نزد پیروان نقشبندی مرشد مسلم و مرادی متبع است

حل این معضله در ینست که ما تاریخ انفکاک و تشعب وحد تین را در کتب صوفیان بادقت مطالعه نمائیم و ببینیم که صوفیان متقدم با وجو یکه در شرح مسائل توحید پیچیده اند و در کتب ایشان مانند قوت القلوب ابو طالب مکی و طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن محمد سلمی و اللمع ابو نصر سراج و رساله قشیریه و کشف المحجوب هجویری غزنوی و دیگران مباحثی در توحید وارد است و مخصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه خود بارها مسایل توحید را شرح داده و انواع مختلف آنرا به نامهای توحید اخلاص و توحید اسرار و توحید تجرید و توحید تقلیدی و حقیقی و خاص و رسوم و شواهد و غیره با بیانی شیرین و سودمند آورده است که هریکی نزدوی تعریف خاصی دارد و نیز عزالدین محمود کاشانی متوفی ۷۳۵ هـ در کتاب مصباح الهدایه که مبتنی بر عوارف المعارف مؤسس طریقت سهروردی شیخ شهاب الدین عمر متوفی ۶۳۲ هـ است توحید را به اقسام اربعه ایمانی و علمی و حالی و الهی تقسیم کرده ، که دو قسم اول آن عادیست، ولی

منشاء توحید حالی نور مشاهده بوده که بدان اکثر ی از رسوم بشریت منتفی شود و شرك خفی مرتفع گردد، و ورای این در توحید آدمی را مرتبه دیگر نیست (۱)

از این تقسیم و طبقه بندی توحید که در آثار صوفیان متقدم وارد است فرق و امتیاز خاصی بین توحید وجود و شهود مشهود نیست و چنین بنظر می آید که تا عصر جامی نیز فرقی که جامع و مانع باشد بین توحیدین با این شهرت و صراحتی که در ازمنه بعد از قرن دهم یافت وجود نداشته باشد.

در مجموعه گرانبهای معارف نقشبندیه که در انجمن تاریخ کابل موجود است؛ در کلمات قدسیه حضرت سعدالدین کاشغری که مرشد مستقیم جامی است این کلمات منقول است که موقفی را بین توحیدین نشان میدهد:

« بدانکه در وقت ملاحظه توحید صرف انکار متصور نیست چه بر حسب فرموده «لا انکر الباطل فی طوره فانه بعض ظهوراته» باطل نیز از پرتو ظهور جلال الهی است از آن سبب که غیر اصلا وجود ندارد، چه منتهی در ذکر مذکور حقیقی منافی نمایش وهم غیریت است مطلقاً بلکه از بود وجود و از ذکر و حال و سر خودش هم شعور نباشد و آن عبارت از کمال وصال و قربست

تو زخود گم شو کمال این است و بس
تو ممان اصلا وصال اینست و بس

اشیا دو قسم اند بعضی موجود در خارج که وجود ایشان از عناصر اربعه ترکیب یافته باشد و بعضی دیگر موجود اند در ذهن. وجمیع موجودات سواء موجود ذهنی وخواه خارجی تعین او امر اعتباری عدمیست و بحقیقت حق است که دران مظهر ظهور کرده است...

پس وقتی که این دانستی هرچه را در خارج بینی حق در آن مشاهده کن هرچه در فکر وخیال تو در آید البته آنرا

---

(۱) مصباح ۲۲

صورتی و تعینی خواهد بود صورت تعینی خواهد بودن صورت و تعین رادور کن وحق را درهمه صورت خیالها و فکرهای خود خواه پسندیده وخواه ناپسندیده مشاهده کن و بدانکه وجود این فکر توهم به حق قائم است بلکه عین حق است که باین تعین مخصوص ظهور کرده است و دایم درین حال باش که تو جه همین است ۰۰۰» (۱)

خواجه عبید الله احرار مرشد مخدوم دیگر جامی در فقرات خود گوید :

«زمان غیبت از مادون حق سبحانه بشهود حق سبحانه بحقیقت زمان وصول و شهود وجود است ظهور این معنی مقدمه فناست و مبشر است بظهور تباشیر صبح سعادت ۰۰۰ و نیل سعادت حقیقت بدانست که حضور بنده بحضور او سبحانه او را بی نیاز و غائب گرداند از حضور بخود و بغیر خود «شهودك شهودك علیك، ینبغی ان یفنیك ویغیبك عن كل شیء ۰۰ مقصود از وصل شهود ذاتیست بی مزاحمت شعور بوجود کثرتی ۰۰۰» (۲)

پس عرفای نقشبندیه توحید را چنین تعریف کنند :

اگر پرسند توحید چیست؟ بگو تخلیص دل و تجرید او از آگاهی بغیر حق سبحانه ۰۰ واگر پرسند وحدت چیست ؟ بگو خلاصی دل از علم بوجود غیر حق سبحانه ۰۰ « (۳)

در چنین صورت نتوان گفت: که پیشوایان نخستین نقشبندی تا عصر جامی به فرق بین و امتیاز روشن وحدتین قایل بوده اند بلکه نظریاتی در بارهٔ توحید و طبقه بندیهای آن از قدیم وجود داشت و نقشبندیان هم طوریکه در بالا گذاشت گاهی میگفتند که غیر اصلا

(۱) مجموعه معارف نقشبندیه ورق ۱۳۹ خطی

(۲) همین کتاب ۲۰۱

(۳) همین کتاب ۱۰۶

وجود ندارد، ومدتی هم به نفی صورت و تعین وشهود حق بی مزاحمت شعور بوجود کثرت وظهور حق در مظاهر یکه تعین آنها عدمیست قایل بوده اند تاوقتیکه نوبت به حضرت شیخ احمد مجدد کابلی سرهندی (۹۷۱-۱۰۳۴هـ) رسید که اجدادش از پنجشیر کابل بوده و خودش ازخواجه محمد باقی باالله کابلی استفاضه کرده بود. این شیخ از نقشبندیان معروف هند ومشهور به مجدد الف ثانیست زیرا او در طریقت نقشبندی مکتبی جدیدرا کشود، که بعد ازو تمام پیروان این طریقت آنرا پذیرفتند و فکر مسلم و متبع نزد همه گشت ومکتوبات او که در چندین جلد ضخیم بارها نشر یافته کتاب درسی و خواندنی نقشبندیان وحتی پیروان طرایق دیگر نیز گردد.

حضرت مجدد باینکه بر آثار ابن عربی واقوال او در توحید وجودی کاملا عبور کرده وبرافکار صوفیان طرایق دیگر نیز احتوا دارد وحدت وجود را از مخالطات صوفیه و بعینه مذهب سوفسطائیه پنداشته وعقیده دارد که مبنای این فکر بر سکراست ودر آغاز حال فکر وحدت وجودی پیدا می آید تا که صوفی از ین مقام ارتقا میکند واین ترقی از توحید وجودی کمال اوست که بمرتبت توحید شهودی میرسد و از همه «اوست» میگذرد وبه عبارت مختار حضرت مجدد «همه ازاوست» میرسد (۱)

باری حضرت مجدد مکتب شهود و همه ازوست را باروبه مجتهدانه وتصفیه از شوایب وخلطات شرح و تهذیب میدهد و مبحث توحید را که در تصوف قدیم رنگی جدائی وشری داشت در قالب ظواهر شرع و فیوض نبوت میریزد که اقول پیروانش در عالم ذوق وجذبه هم ادنی مخالفتی با ظواهر شریعت نداشته باشد.

شکی نیست که تعابیر مصطلح وجود وشهود در تصوف اسلامی سوابقی داشت و حتی بقول محمود کاشانی در مصباح الهدایه (ص ۴۳۰) اتصال محب به محبوب بعد از فنای وجود محب و بقای او بمحبوب بردوقسم بود: که اول آن اتصال شهودی یعنی وصول سر محب به

---

(۱) مکتوبات مجدد دفتر ۱-۱۵ و ۸۱ ودفتر دوم ۳۶ وغیره

محبوب درمقام مشاهده بود وبعد ازان اتصال وجودی یعنی وصول ذات محب بصفات محبوب می آمد که مراتب آنرا نهایت نبود وآنرا سیر فی الله میخوانند.

درچنین حال گویا مرتبت وجود ازشهود بلند تر بوده، لـ حضرت مجدد این مرتبت را باظاهر شریعت ومنهاج نبوی توفیق داد وتوحید وجودی را مرتبت عبوری وگذری خواند که عارف بعد ازان در مرتبه سکون واطمنان شهود قرار میگیرد وبقول او درینجا عمل به شریعت واخلاص مدار کارش باشد وازسکر بصحو کامل وتمام میرسد واز مشکاة نبوت استناره مینماید.

مکتب فکری شهود مجددی همه از وست را صوفیان ما بعد طریقت مختار ومتبع پنداشتند وشاه فقیر الله حصارکی بهترین مبصر این طایفه آنرا باین عبارات توضح میکند:

«نزد ایشان همان وجود مطلق است که بکمالات خود در جمیع مراتب ظهور نموده است آن وجود نزد ایشان درحد ذات خود درجمیع نسبت ها واعتبارات وشکل وحد، معرا ومنزه است ومع ذالك باطوار جلوه نموده وشکل وحد ظهور فرموده است.

وایشان چـون ظل راعین اصل میدانند به همـه اوست قایل گردیده اند.

وحال آنکه ظل عین اصـل نیست ... وقول نیـك در توحید وجود آنست که گویند که این همه ظهورات اوست وهمان وجودیست که درجمیع مراتب ظهور نموده است ودر مرایاء متعدده ظاهر گردیده است. نه آنکه اینهمه اوست وصفات راکه راجع بعلم می دانند آن صفات حضرت حق تعالی نیستند، آن همه ظلال صفاتند وشبه ومثال آن صفات، که درخانهٔ علم، عکوس وظلال آنها در مرایاء عدمیه ظاهر گشته، وحقایق ممکنات گردیده اند، واین توحید از روی تحقیق در شهود است.(۱)

مکتوبات فقیر الله ۲٤٤ طبع لاهور:

با این صراحت ووضاحتی که در بیانات حضرت مجدد وپیروان او موجود است، قدمای صوفیان وحتی نقشبندیان، قایل به انفکاك کلی مکتبین شهود ووجود نبودند. وتعبیر همه ازوست، که مختار حضرت مجدد است، درمقابل همه اوست که دراشعار ومواجید صوفیه وارد بود رواج نداشت. وبنابرین حضرت جامی باوجود پیروی طریقت نقشبندی وعقیدت کامل برهبران این طایفه، بردأب قدمأ گفتاری مشابه به وجودیان خالص دارد، وشارح دانا وبصیر آثار ابن عربی وافکار اوست، درحالیکه حضرت مجدد نص را بر «فص» و فتوحات مدینه رابر «فتوحات مکیه» ترجیح می دهد.

چون رهبران نقشبندی وخود حضرت جامی، شریعت را باکمال احترام پیروی میکردند، وموافقه شریعت وطریقت، وجههٔ همت ایشان بود. بنابرین باید گفت که شرح وتفصیل کتب واقوال وجودیه واستعمال تعابیر ومصطلحات واطایف ایشان رامنافی باشریعت نمیدانستند، و خود حضرت جامی بین طریقت خویش وتعابیر وجودیه موقفی ثابت داشت، ومیتوانست همان افکار راوضعی ملایم ومتجانس باطریقت وشریعت دهد.

درکتب واشعار حضرت جامی، تعابیر ومطالبی موجود است که بوی توحید وجودی از ان بمشام میرسد. وبرخی ازعلماء اهل ظاهر، آنرا ازنظر شرع نه پسندیده اند، چنانچه آخند ملا احمد الکوزئی قاضی القضات قندهاری درحدود ۱۲۴۰ هـ« رساله فارقه» را در شرح این مطالب نگاشته وباهل توحیدوجود تاخته است. ولی علامه حبیب الله محقق قندهاری دررسالهٔ « شمعهٔ بارقه» بین اهل توحید یک محاکمه وتطبیق عالمانه نموده

ومخصوصاً ازگفتارهای حضرت جامی مدافعه کرده است. وی گوید «یکی رباعیه مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره که :

همسایه وهمنشین وهمره همه اوست
با دلق گدا واطلس شه همه اوست

درانجمن فرق ونهان خانهٔ جمع
بالله همه اوست، ثم بالله همه اوست

میخوانند وازان این معنی میخواهند که همه عکوس و ظلال و مظاهر و مرایای جمال وکمال حضرت اقدس اویند وبدین معنی لذت میگیرد، وذوق وحلاوت در می یابد، ضرری ونقصانی به وی لاحق نگردد، وایراد واعتراضی بروی وارد نشود مگر آنکه این تکلم درمحضر عوام کالانعام باشد، که سماع آن کلمات، ایشانرا مظنهٔ خطر وقوع درفتنهٔ الحاد وزندقه وفساد اعتقاد درشریعت حقه باشد آری: هرسخن وقتی وهر نکته مکانی دارد.... وجناب معظم الیه جای دیگری میگوید:

کیست آدم عکس نور لم یزل
چیست عالم موج بحر لایزال
عکس راکی باشد ازنور انقطاع؟
موج راچون باشد ازبحر انفصال الخ...(۱)

بدین نهج حضرت جامی موقف استوار وثابت خودرا بین طریقت وشریعت وافکار توحید وجود حفظ کرده ومسئله توحید راازقیود اهل ظاهر، چاشنی جهانی وبشری ایکه درسابق داشت داده است. درحانیکه آداب طریقت وشریعت رانیز باررعایت کامل و تام احترام داشته، وبدون اینکه درخلوت نشیند ویا بساط شیخی گسترد باجاذبهٔ صحبت شیرین، سالکان راه خدا را بسر منزل مقصود رهنمائی کرده است، وخود وی درستایش طریقت نقشبندی گوید:

نقشبند یه عجب قافله سالارانند
که برند ازرهٔ پنهان بحرم قافله را
از دل سالك ره، جاذبهٔ صحبت شان
می برد وسوسهٔ خلوت وفکر چله را

(ختم جمعه ۸عقرب ۱۳۴۳. جمال مینه ـ کابل)

---

(۱) شمعهٔ بارقه خطی

بقلم شاغلی سرژد وبورکوی
داکتر الهیات و لسانسه ادبیات
استاد تحقیق اصل در پوهنتون کابل

مولانا عبدالرحمن جامی وخواجه عبدالله انصاری

در جمله مرقدهای بزرگان که امروز نشانه عظمت هرات قدیم میباشد ، در نگاه من دو مرقد ممیزهٔ مشترك دارند مثل اینکه از هر دو ، درختی سر برآورده این درخت رمز زندگانی همیشه بهاری است که هر سال ازخاك مرشدان رو حانی که پیام ایشان جاویدان است میرویدـ این دومرقد که هر دو زیارتگاه مخلصان است یکی مرقد مولانا عبد الرحمن جامی ودیگر مرقد خواجه عبدالله انصاری است .

دوسال قبل دانشمندان افغانی وخارجی برای تجلیل نهصدمین سالگره رحلت پیر هرات اینجا گرد هم جمع شده بودند. مردم افغانستان هرچند بسوی آینده مینگرند مگرخاطره نیاکان صاحبدل راعزیز میدارند .واز همین جاست که اکنون محفل یادبود حضرت جامی را برپا میکنند.

جامی وانصاری هردوصوفی بودند ،وهردو درتاریخ ادب زبان دری نقش پاینده گذاشته اندوهم هردودرهراتزیستهوهمان جااز جهان چشم پوشیده اند . البته بین این هردو مرد بزرك چهارقرن فاصله موجود است هرچند نقاط مشترك اهمیت زیاددارد مگرمطالعه محیط زندگی ، آثار افکار هر دو صوفی حاوی تفاوت هایجالب نظر است . خواجهانصاری مجاهدیست که ازکودکی تاپیری با

سختی ها پنجه داده است . زندان، نفی بلد، تهمت ، تهدید به مرگ، بینوائی بیماری و کوری، همه به سراغ او آمدند خواجه انصاری سخت گیر شدید و به اصطلاح بعضاً متعصب بود .

ازینکه زیر بار اهل مکنت وقدرت نمیرفت، فخر میکرد پیوسته تدریس شفاهی میکرد ومریدان را ارشاد میفرمود و به کتاب نویسی نمی پرداخت تا آنکه مریدان بوی زاری میکردند آنگاه حاضر میشد کلماتی املا بگوید تا پس از او باقی بماند در تصوف خواجه داخل هیچ فرقه نبود وخط طریقت خود را خود ترسیم میکرد و آن در بر تو صحبتها صوفیان که نصیب او شد ومحنتهای بلیات وتجربه و تفکر بر گفته های بزرگان پیشینه بود همه آنچه را بزرگان قبلهم گفته بودند نا سنجیده حتماً نمی پذیرفت وخود قدر هر گفته را به اندازه آن میشناخت وخلاصه آنکه مرشدی بود سختگیر وخودسر اگر او را با مولانا جامی مقایسه کنیم درمیابیم که مولانا مانند او نبود .

کودکی وی بی ماجرا گذشته و بی آنکه مبتلا به سختی شود هرگونه علم آموخت پابست طریقت خواجگان نقشبندیه بود سلاطینی او را عزیز میداشتند واهل قدرت او را میشناختند و رعایت میکردند درسفرهای خود سختی ندیده بود، بعضی کرامات به او نسبت داده بودند شعر زیبا و رنگین می سرود هر کسی او را تحسین میکرد اگر چه چند بار داغ مرگ عزیزان را دید ومرثیه گفت اما باقی بخت پیوسته با او یاری میکرد. سزاوار قدر است که با این همه آرامی وکشایش در زندگی مردی بود، مهربان لطف کار و بشردوست .

باوجود این تفاوت ها بین این دو مرد تاریخی که یکی از دیگر چندقرن دور افتاده میتوان رابطه هارا بجوئیم واگر آنرا در یافتیم تحقیق کنیم که چگونه رابطه است واز کجا سر چشمه گرفته وا ین سه موضوع را در سه قسمت این مقاله طرح میکنیم :

۱ ـ آیا بین مولانا عبدالرحمن وخواجه عبدلله انصاری رابطه موجود است ؟

جواب دادن این سوال دشوار نیست ودو واقعه باید به یاد آورد :

الف : جامی یکی از تذکره نگاران پیر هرات است وآثار وی در باره زندگانی وافکار خواجه عبدالله انصاری در کنار آثار ذهبی (متوفی در ۷۴۸ه ق) وابن رجب بغدادی (متوفی در ۷۹۵ه ق) مدرك ومرجع مهم آشنائی ما باحضرت خواجه میباشد

جامی در دواثر خویش درین باره سخن میگوید : یکی در « نفحات الانس » چنانچه شرح خواهیم داد ودیگر در « مناقب شیخ الاسلام » واین رساله را استاد برای برطانوی اخیراً کشف کرده وطی مقاله در جلد نهم «اسلام میك کوراترلی» (مجله سه ماهه اسلام شناسی) که در لندن نشر میشود ، معرفی نموده چنان در می یابیم که تذکره نگاران عرب چون ذهبی وابن رجب بیشتر از مجاهدات و محنتهای زندگی خواجه انصاری سخن گفته بودند وجامی بیشتر از محیط خانواده ، کودکی ،صحبتها وسیر او در سلك تصوف وخوی وعادت او حکایه کرده .

ب ـ چنان پنداشته نشود که مولانا جامی فقط به سرگذشت پیر هرات سر وکار داشته در مقدمه (نفحات الانس) میگوید که (طبقات الصوفیه شیخ الاسلام را خوانده و آن (کتاب لطیف و مجموعه شریف را به زبان هروی قدیم که در آن عهد معهود بود در یافته وخواسته است که آنرا « به عبارتی که متعارف اهل روزگار است در بیان آرد واز کتب معتبرهٔ دیگر سخنان چیده ... اضافه ئی بران کند « بنا براین حضرت جامی به زندگانی خواجه بحد اقل یکی از آثار او با کمال مجاهدت سر وکار داشته و در آن بارهٔ دو رساله نوشته .

جامی پیر هرات را بیگانه نمی شمرد ، بلکه شیخ الاسلام و مرشد محبوب ومحترم می شناخت .

۲ـ در چگونگی ارتباط بین عبدالرحمن وخواجه عبدالله انصاری چه میتوان گفت !

گفتیم جامی شیخ الاسلام را محبوب و محترم میشمرد. آیا از این برمی آید که بگوئیم جامی پیرو و شاگرد خواجه انصاری بود اگر شاگرد او نبود اما باز هم زیر تاثیر نمونه زندگی، پندار و اسلوب تحریر او بود.

در بارهٔ اسلوب تحریر و افکار آن باید دقت کرد و محض همان آثار پیر هرات را بشمار آورد که نسبت به شیخ الاسلام یقینی بوده و مورد شك نباشد، و این آثار ثقهٔ خواجه عبارت اند از «صد میدان»، «ذم الکلام»، منازل السائرین»، علل المقامات».

- «طبقات الصوفیه» و بعضی اقتباسات که میبدی در «کشف الاسرار مشهور به تفسیر خواجه عبدالله انصاری» آورده است.

الف: با این تذکر میتوان از اسلوب و سبك نگارش او سخن گفت جامی در سخن محتاج اقتدا به متقدمین چون پیر هرات نبود و در آثار نز دیکتر بسوی اهل سخن زیاد بوده از خود آثار گرانبها ادبی گذاشته بودند مانند انوری - خاقانی - سعدی حافظ - نظامی امیر خسرو و غیره سبك نگارش جامی از این ادبا ء اثری دارد هنگام تالیف یکی از کتب خویش یعنی «نفحات الانس» جامی از «طبقات الصوفیه» اقتباس و پیروی کرده است چنانچه گفتیم در مقدمه از دشواری کلمات اثر خواجه ذکر کرده گفته است که آنرا به عبارت متداول میآورد و در نتیجه نتنها کلام او را به سبك خود اداء کرد بلکه بعضی متن را بکلی حذف نموده است و گاهی این متن های حذف شده مظهر شور و شوق شیخ الاسلام بوده و در «نفحات الانس» اقتباس نشده است.

ب: این بود سخنی چند در بارهٔ سبك نگارش اکنون میآئیم بر افکار این دو مرد بزرگ مولانا جامی در یك مورد از پیر هرات بسیار دور افتاده است.

وی مانند شیخ الاسلام مجاهد سر سخت راه سنت و مذهب حنبلی نیست و بر اهل کلام سخت نمی تازد و از علوم غیر دینی گریزان نیست اگر نگاهی بر اوراق (بهارستان) بیافگنیم درمی یابیم که جامی حکایات

هزل آمیز مینگاشت درحالیکه شیخ الاسلام چنین حکایات را در قلم وزبان نمی آورد در میدان بحث تصوف امکان مشابهت بین هر دو شخص زیادتر است واین تشابه را در مقدمه «نفحات الانس» جسته میتوانیم حتی در این مقدمه چون از اصناصوفیه و توحید وکرامات واصل تصوف سخن میگوید باز هم راه شیخ الاسلام را تماماً نمی گزیند در آغاز چنین کتاب که بر «طبقات الصوفیه» پیرهرات بنا یافته جامی اگر پیرو کامل خواجه انصاری میبود باید مجمهای از «منازل السائرین» خواجه رامی آورد که در آن شیخ الاسلام در موضوع حکم های عمده کرده است چنان در می یابیم که جامی محض یك بار از «منازل السائرین» سخن میگوید و سه بیت خاتمه آن کتاب رادر باره توحید ذکر میکند وپس ملتفت میشویم که جامی این سه بیت را به طرز خویش درضمن بیان وحدت الوجود میآرد درحالیکه میدانیم شیخ الاسلام باین گونه طرفدار وحدت الوجود نبود حقیقت این است که جامی نه تنها در اسلوب نگارش بلکه در میدان پندار وافکار غیر از پیر انصار مرشدان دیگر داری یعنی خواجه گان نقشبندیه که جامی خود در طریقت ایشان بود نیز آنانکه جامی بر آثار ایشان شرح نوشته مانند ابن الفارض و ابن عربی .

جامی مانند دیگر ارادتمندان شیخ ابن عربی خواجه عبدالله انصاری رایکی از صوفیه متقدمین و بیش قدمان میداند که کلام او مجمل و فهم او دشواری است و باید از روی آن دربس و آثار پیروان بزرگ ما بعد او شرح او تفسیر نمود .

اگر احوال اینست ـ پس در بارهٔ «نفحات الانس» چه میتوان گفت درست است که جامی در آن از «طبقات الصوفیه» انصاری استفادهٔ زیاد کرده مگر در مقدمهٔ «نفحات الانس» نخست از «طبقات الصوفیه «عبدالرحمن سلمی نیشاپوری (که بزبان عربی نوشته شده نامبرده وگفته است که خواجه انصاری «آنرا در مجالس صحبت مجامع تذکیر و موعظت املا میفرمودند وسخنان دیگر ... بران میافزودند و مریدان آنرا جمع میکردند» چون چنین است پس جامی تحقیق حال شیخ الاسلام انصاری رامقصد نداشته بلکه برای نوشتن

«نفحات الانس» در ذکر صوفیان میخواسته از «طبقات الصوفیه شیخ الاسلام بحیث یك کتاب تاریخ تصوف استفاده کند حقیقت آنست که خواجه انصاری تنها تاریخ تصوف تدریس نمی کرد بلکه راه صوف و توحیدرا باذکر حال قدما بامریدان میآموخته، جامی فقط به جنبهٔ تاریخی طبقات الصوفیه مینگرد درحالیکه این جنبهٔ در «طبقات الصوفیه» فرعی وثانوی بوده و جامی ازهمین جنبهٔ هنگام اقتباس هرچه راخواسته انتخاب واختیار کرده ودوباره انشاء نموده است .

ج : بنابرین نه ازجنبه نگارش ونه ازروی افکار وپندار جامی تماماً پیرو شیخ الاسلام نیست . میدانیم بر طرز زندگی وخط مشی در راه طریقت درین جنبهٔ نیز هر دو باهم تفاوت ها دارند ومشکل است بگوئیم تا چه پیمانه خواجه عبدالله انصاری بر مولانا جامی تاثیر آورده .

البته یقین است که شخصیت شیخ الاسلام جامی را جلب کرده است وجامی خواجه را محترم وقابل تمجید میداند . جامی کوشیده تا در بارهٔ محیط خانوادگی تولد کودکی جوانی و دوران او باصوفیان اخبار گرد آورد . اگر آثار جامی نمی بود ما مطلع نمی شدیم که پدر عبدالله خانواده و کودك را بکس گذاشته به شهر دیگر سفر کرد . از ارشاد ابو عبدالله طاقی وابوالحسن خرقانی و اثر شان بر عبدالله آگاه نمی شدیم آنچه در نیاذان واقع شد و نیز دست تنگی وبینوائی خواجه را پس از وفات شیخ عمو ونیز بیماری های شیخ الاسلام را در سالهای واپسین زندگی از روی هردو اثر جامی یعنی «نفحات الانس» و «مناقب» دانسته ایم . مولانا جامی آنقدر در پی کرونولوژی (یعنی به مقدم یامؤخر بودن ماجراها) وقعی نمیگذارد مدعی آن نیست که همه سرگذشت حضرت خواجه را مکملا شرح دهد و حتی از پیکار او با اهل الکلام سخن نمی گوید در بارهٔ مراحل مختلف تحول خواجه عبدالله انصاری در راه تصوف شرحی نمیدهد . محض حکایات را می آرد وخاطرات شیخ الاسلام را

که مریدان وی از زبانش شنیده بودند روایت میکنند ازخوی وعادت حضرت خواجه وآنچه در بارهٔ کسان وچیزها حکم میکرد سخن میگوید گویا بیانات جامی در بارهٔ حضرت خواجه مانند نقش های متفرق قلم نقاش است که باید یکجا شود تاازروی آن از شخصیت شیخ الاسلام چیزی بدانیم (بنابرین جامی در بارهٔ پیر هرات نکتهٔ چند میگوید، وچندین چیز را بیان ناکرده میگذارد وازهمین جاست که خوانندگان زبان دری که خواجه راافقط ازروی «نفحات» شناختند و«طبقات» ابن رجب وآثار ذهبی راکه همه به عربی است نخوانند حضرت خواجه رانیمه شناخته اند).

۳- علاقهٔ مولانا عبدالرحمن جامی به خواجه عبدالله انصاری از کجا منبع گرفته است:

این سومین سوالیست که درپی حل آن میباشیم، چون اسناد و منابع قاطع نداریم درینجاجزامداد ازحدس وقیاس چاره نیست مولاناجامی درین باره بماچیزی نگفته بنابرین سه گمان میبریم.

الف: معلوم است که جامی در خرجرد- نزدیك جام - به جهان آمده وچون یکجا باپدر به هرات رفت وبه کسب علم پرداخت خورد بود، چون سلطان شاه رخ مرزا در محرم ۸۲۹ هق فرمان داد که به ترمیم و تزئین مرقد پیر هرات پردازند شاید جامی درهرات بود وکم وبیش دوازده سال داشت اگر چند سال پس ازین هم درهرات رسیده باشد ترمیم وتزئین مرقد خواجه توجه اورا جلب کرده چنانکه بعدها قصیدهٔ معروف رادر بارهٔ گازرگاه سروده است در اثر مساعی سلاطین تیموری اهل هرات از گذشتهٔ خود باخبر شدند. مرقد پیرهرات که البته همیشه زیارتگاه مردم بود شکوه وابهت بیشتر یافت جامی که دوستدار دانش بودباکمال شوق درپی شناختن خواجه انصار شده باشد ودر بارهٔ زندگی اوجستجو کرده است و شاید درهمان زمان نوجوانی، مجموعهٔ حکایات وروایات رادر بارهٔ خواجه عبدالله انصاری وخاصهٔ کودکی اوانباشته و بعدها بر معلومات خود افزوده باشد.

ب : سالها سپری شد و عبدالرحمن نوجوان به جوانی رسید . جوانی بود باذوق و تیزهوش ، ازهرات به سمرقند سفر کرد تا در طلب علم پیش رفته باشد چون بر گشت به صحبت سعد الدین کاشغری رسید که مرشد او گردید و او را در طریقت خواجه گان نقشبندیه دستگیری و رهبری کرد چون در بارهٔ یوسف همدانی (متوفی در ۵۳۵ هـ - ق) اسناد و منابع در دست نداریم بنابرین در بارهٔ ارتباط طریقت نقشبندیه به خواجه عبدالله انصاری چیزی گفته نمیتوانیم آنچه معلوم میباشد اینستکه از پیرهرات به بزرگی یاد میکردند و آثار او را خوانده غرق تفکر میشدند - مرشد عبدالرحمن جامی یعنی سعدالدین کاشغری در آغاز سلوك خوابی دیده بود که داخل مجلس از اولیای هرات شده و اورا از همه پیشتر جاه داده بودند جز از خواجه عبدالله انصاری و ازاستاد زمان نوجوانی عبدالله یعنی ابو عبدالله طاقی سجستانی بعد اسعد الدین کاشغری به صحبت زین الدین خوافی رسیده بود و خوافی بر «منازل السائرین» حضرت خواجه شرح نیکو نوشته . خوافی آرزومند بود سعدالدین کاشغری مرید او بشود و سعدالدین نه پذیرفته بود بالاخره درجملهٔ گفته های سعدالدین کاشغری سخن آمده است که پیر هرات آنرا بارها گفته و شرح داده بود و آن اینکه « چیزیکه هست اهل آنرا میجویند بعد از ان میابند وحق سبحانه را اول می یابند بعدازان جویند» .

بنابرین شمول عبد الرحمن جامی در طریقت خواجه گان نقشبندیه احترام اورا به شیخ الاسلام عبدالله انصاری دوبالا کرده اورا در شوق ادامهٔ جستجوی احوال وافکار خواجه انداخته بود .

ج : ازهمین جاست که عبدالرحمن جامی به خواندن آثار حضرت خواجه پرداخته و «طبقات الصوفیه » توجه اورا جلب کرده اگر جامی پیرو کامل شیخ الاسلام انصاری میبود باید در « طبقات الصوفیه » بیشتر احوال مؤلف آن یعنی انصاری را میجست تا از فکر و دل او آگاه شود ، درین صورت جامی باید همه آن بیانات را که خواجه درضمن تدریس در بارهٔ حال و فکر خود بیان میکرد یك بیك اقتباس کرده در « نفحات الانس» میاورد و از بی نظمی و دشواری های سبك تحریر به هراس نمی افتاد .

جامی چنین نکرده بلکه «طبقات الصوفیه» را محض به حیث مدرك تاریخ تصوف و تذکرهٔ زندگی صوفیان استعمال کرده است و زبدهٔ آنرا فروگذاشته است و به حیث تذکره نویس مطلب چند برای تکمیل «نفحات الانس» افزوده است خلاصه اینکه «طبقات الصوفیه» خواجه انصاری رهبر تصوف است و «نفحات الانس» مولانا جامی تذکره وشرح حال صوفیان، بهر صورت جامی بسی از کلمات وسخنان شیخ الاسلام را در نفحات آورده است و بسیار معلومات را در بارهٔ زندگی وشخصیت پیر هرات به کمال شکیبائی طی سالیان دراز گرد آورده ودر «نفحات» نگاشته است ومعلوم میشود که خواجه را حرمت میگذاشته ودوست میداشته .

نتیجه : در خاتمه در می یابیم که بین عبدالرحمن جامی مؤلف «مناقب شیخ الاسلام» و«نفحات الانس» وخواجه عبدالله انصاری هروی ارتباطی موجود است چنانکه بسی از صفحات زندگی خواجه را از روی این دو اثر جامی شناخته ایم مگر به نظر نمیرسد که خواجه برسبك نگارش و یافکر مولانا جامی اثر قاطع انداخته باشد علاقهٔ جامی بشیخ الاسلام از روی حرمت وی به شخصیت آن بزرگوار بوده ونیز ازروی ذوق وی در تحقیق تاریخ تصوف این علاقه مندی مولانا جامی در زمان کودکی وی ریشهٔ عمیق دارد ودر آن زمان به هرات رسیده دریافته بود که هراتیان وسلطنت مقام شیخ الاسلام رابیش از پیش تجلیل میکنند چون مولانا جامی هم مسلك خواجه گان نقشبندیه شد وایشان شیخ الاسلام را محترم میداشتند این علاقهٔ مولاناجامی افزونی یافت وچون مولاناجامی درپی تکمیل وتجدید متن «طبقات الصوفیه» پیر هرات افتاده «نفحات الانس» را تالیف نموده این علاقمندی وی افزونتر شد .

بنابرین نباید گفت که مولانا جامی مطلق مرید و محض تلمیذ خواجه عبدالله انصاری بوداما میتوان گفت که به یقین مولینا جامی از سرتاپای زندگی خویش مقام خواجه را تحسین میکرد ازین نشاید کمتر یازیادتر حکم کرد .

پښتانه ادبیان او
نورالدین جامی «رح»

داخبره جوته ده چه زیاتی اسلامی پوهنی مذهبی او تصوفی فکرونه د اسلامی دین اوعربی ادب له لاری او مړی پارسی ژبی ته او بیا پښتو ته را ننوتی دی . دغه اغیز په طبیعی ډول ډیر مهم دی. په پارسی ادب کښی ځان ځرگند کړ او بیا یی په پښتو ادب کښی ځای ونیو. پښتون اولس چه له کوم وخته د اسلام مبارک دین ته غاړه کښیښوده بیا یی په پوره قوت سره د اسلامی افکارو د خپرولو د پاره زیار ویستلی دی او ډیر دینی او مذهبی کتابونه یی له عربی او پارسی ژبو څخه په پښتو را اړولی دی . ولی چه پارسی ژبه هم د ګاونډی په لحاظ ورته نژدی او هم ورته آسانه وه . نو ځکه یی د پارسی د نومیالو پوهانو او مشرانو زیات کتابونه په پښتو ژبه ترجمه کړی دی او په دی وسیله یی د نژدیوالی او ګاونډیتوب پوره حق په ځای کړی دی .

لکه چه ښکاره ده په دی سلسله کښی عبدالقادر خټک له ټولو نه زیانه برخه اخستی ده . ده د شیخ سعدی (رح) ګلستان په ډیره خوږه پښتو په داسی ډول ترجمه کړی دی ، چه نثر یی په نثر او نظم یی په نظم اړولی دی او «ګلدسته» یی بللی ده .

دغه شان امیر محمد انصاری هم په ۱۲۳۷ ق کال کښی د سعدی ګلستان پښتو کړی دی . یوی ښتنی شاعری زرغونی کاکړی په «۹۰۴ هـ» کښی د شیخ سعدی بوستان په پښتو نظم ترجمه کړی دی او د پښتو او پارسی آدب د نژدیوالی تادویی ایښی دی .

دغسی مثالونه نور هم ډیر دی چه د ټولو راوړنه له یوی خوا د ادبیاتو د تاریخ کار دی او له بلی خوا مونږ له خپل مقصد څخه لری باسی .

زمونږ مقصد په دی ځای کښی دادی چه د عبدالرحمن جامی د یادونی په دی لویه کالیزی کښی له ده سره د پښتنو ادیبانو مینه او علاقه وښیو او په دی خبره باندی یو څه رڼا واچو . د شعر او ادب له دنیا

څخه پرته هم عبد الرحمن جامي ديو اسلامي پوهاند ، ستر صوفي او لوی نحوی عالم چه تو ګه په ټوله پښتونخوا کښي دزيات نوم او شهرت خاوند دی . دده مشهور کتاب شرح ملاجامي اوس هم په ټولو ديني اومذهبي مدرسو کښي ديو مهم درسي کتاب په تو ګه ويل کيږي .

دی کتاب دومره شهرت موندلی دی چه که چيری څوك په عربي نحو کښي دغه کتاب ونه لولی نو د دغه علم عالم ورته نه شي ويل کيدای

لکه چه معلومه ده دجامي (رح) دغه کتاب ديو عربي متن (کافيی) شرح ده

په دغه شرح باندی ډيرو پښتنو عالمانو نوری شرح ليکلی دی او بی شميره حاشيي ور باندی جوړی شوی دی .

د شرح ملا جامي په مشهورو حاشيو کښي يوه د ننګرهار دملا فهيم ګل شرح ده چه د (باسولی) په نامه ياديږی بله شرح يی په کابل کښي ليکل شوی ده او د کابلی په نامه ياديږی .

په پښتنو عالمانو کښي دجامي صاحب تصوفي اثر نفحات الانس هم پوره شهرت لری او همېشه ديولوی ماخذ په توګه ور څخه کار اخيستل شوی .

په ادبي کتابونو کښي دده يوسف زليخا دومره نوم ويستلی دی چه په ټوله پښتونخوا کښي ديو درسي کتاب په توګه ويل کيږی او چه څوك دغه کتاب ونه لولی نو د پارسي ديو هيدو نکو په ډله کښي نه شي راتلای .

هر پښتون ز ده کوونکی دپنځ کتاب ، ګلستان او بوستان نه وروسته دخپلي خولی غوټۍ په دی بيت سپړی :

الهي غنچه اميد بکشای گلی از روضهٔ جاويد بنمای

پښتنا نه ناظمان او استادان چه په کوم خوند او مزه د جامي صاحب يوسف زليخا خپلو شاګردانو ته وايي ، هغه خوند لا تر اوسه په بل کتاب کښي نه دی پيدا شوی او دغه له حضرت نورالدين جامي سره د پښتنو اديبانو او پوهانو د عقيدی او اخلاص د څرګندون يولوی ثبوت دی .

اوس غواړو چه ددغه مقصد دپوره څرګندتیا دپاره یوڅو عملی مثالونه راوړو.

تر ټولو غوره مثال د عبد القادر خټك یوسف زلیخا ده چه په (۱۱۱۲ ه) کال یې دجامی له یوسف زلیخا نه په پښتو نظم ترجمه کړی ده.

د عبدالقادر خټك له سریزې څخه ښکاریږی چه یوسف زلیخا اول په عربی ژبه لیکل شوی وه، بیا له عربی نه پارسی شوی ده اوده نه پارسی نه په خفیف بحر پښتو کړی ده لکه چه وایی:

دا قصه اول تازی وه | په تازی یی اغازی وه
په پارس کړه پارسیانو | نظم، نثر سخندانو
ماهم بیله تری حصه کړه | په پښتو می داقصه کړه
هر پښتون چه پری ناظر شی | په لوستو یی خوښ خاطر شی
ما نه کاردی پکښې کړی | نه مضمون می دی راوړی
په خفیف بحر ویلی | کل د قت څخنی وتلی
ماشیرین بحر خفیف کړ | بی څوابه می حریف کړ

عبدالقادر خټك د کتاب په پای کښې دجامی صاحب پیروی ته په مخلصانه ټول داسی اشاره کوی:

شکر شکر کتاب تم شو | بار له زړه د فکر کم شو
سر می هسك شو له ژنګونه | خلاص شوم زه له څیګر خونه
پیروی می د جامی کړه | ما پخته خپله خامی کړه

عبدالقادر دیوسف زلیخا ترجمه په ډیر قوت سره کړی ده او دپښتو محاورو اولغاتو پوره خیال یی پکښې ساتلی دی. دعبدالقادر خټك دشعر ونو له کتنی څخه جوتیږی چه دی د روان او خوږ شعر ښښتن دی. دیوسف زلیخا په ترجمه کښې دغه بیت دروانی اوخوږلنی یوښه مثال دی.

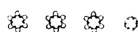
دهرخیز پټول وشی | عشق اومشك پټول نه شی

دیوسف زلیخا ترجمی ته چه سړی ښه ځیر شی، نودترجمی ګومان پری نه کیږی بلکی دیوګڼبی اثرخیال ور باندی کیږی.

دمثال په توګه له دی نمونو څخه دغه مطلب ښه څرګندیږی:

د زلیخا ستاینه:

قد یې سم لکه د سرو — په رفتار لکه تدرو
چه وېښته د دې د سرو — به تر مشکو تر عنبرو
صاف یې هسې رنګ جبین ؤ — چه هر راز پکښې مبین ؤ
له وېښتو یې ساده تن ؤ — لکه ګل د دې بدن ؤ
سر تر پا یې خزانه وه — هسې ښکلې جانانه وه



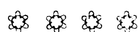
د یوسف ستاینه:

ترکیب شوی درست له نور ؤ — په صورت ښکلی تر حور ؤ
آهو چشمه ګل رخسار ؤ — په دوه شونډو شکر بار ؤ
تو یېدې تری مرغاری — چه به ده کړلې خبرې

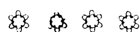


د یوسف و زلیخا قلمي نسخې د لندن او هند په موزیمونو او نورو ځایونو کښې ډېرې پیدا کېږي د کابل په موزیم کښې هم یوه ښیره واله قلمي نسخې شته دی چه په ۱۲۲۰ هـ کال د کشمیر د والي امین الله خان مومند په وخت کښې د ملا ولي محمد په قلم لیکل شوې ده.

د پښتو ټولنې په کتابخانه کښې یې یوه چاپي نسخه موجوده ده چه د امیر عبدالرحمن په زمانه کښې (د ۱۳۱۵ ق) د په امر د کابل په سلطنتي چاپخانه کښې د سردار محمد خان محمدزي په خط او اهتمام د خیر و سره چاپ شوې ده د دغې چاپي نسخې مخونه (۴۶۰) ته رسیږي.



لکه چه ښکاره ده په پښتو کښې یوه بله یوسف زلیخا هم شته خو هغه ترجمه نه ښکاري بلکې احمد نومي لیکوال د پښتو په نیمه منظوم ډول لیکلې ده او یوه قلمي نسخه یې د هند د رامپور په (رضا) نومي کتابخانه کښې شته.



عبدالحمید مومند چه د پښتو ژبې یو خوږ ژبی نازک خیال شاعر دی (۱۱۴۷ هـ) حضرت جامي د پارسي د مشهورو شاعرانو په ډله کښې راوړی او پښتنو شاعرانو ته د پېغور یوه مترو که ورکوي چه په ناسې

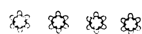
کیښي ولي دغسي شاعران نه پیدا کیږي ؟ چه د سعدي او نظامي سره برابري وکړي او یا دجامي او فردوسي سره هم جام شي لکه چه دشاه ګدا دقصې په سر یزه کښې وایی :

یو حریف پکښې پیدا د میدا ن نه شو
یو ظریف پکښې پیدا سخندان نه شو
چه هم چشمه د سعدي د نظامي شي
یاهم جام دفردوسي د دجامي شي

له دی نه معلومه شوه چه حمید بابا جامي (رح) دفردوسي نظامي او سعدي به کتار کښې دروی اوپه شعر او ادب کښې یې دهغوی هم څنګ بولي او په دی ډول یې دیار سې شاعري د میدان یو لوی پهلوا ن ګڼي .

علیل خان خټك (۱۱۸۰) هم حضرت جامي (رح) ته په ډیر درو ند نظر ګوري اودیو خوږ ژبی توتي ، سیلا ني بلبل اودجنت دباغ قمري ورته وایی لکه دا :

د جنت د باغ قمري د ی — که شیرین زبان توتي دی
یا بلبل سیلا ني د ی — که جامي دی ډیرشیدا دا



درپسي خان دحضرت محمد اوجامي صاحب تابع بولي لکه دا :

زه پس رو محمد ی یم — هم تابع دصاف جامي یم
په دادوا ړو پسي ما ده — څه که کړی اقتدا دا

له دې بیتو څخه خرګند یږي چه علیخان جامي صاحب ته دیو روحاني مشر اولوی صوفي په سترګه ګوري اوپه معنوی لحاظ خان دده تابع ګڼي اودده په پل باندی دتللو هڅه کوي .

علیخان دجامي صاحب یو څه شعرو نه هم په ډیر خو ندور ډول ترجمه کړی دی چه ځینی بېلو نه یې د خو ندا و مزی د پاره دلته راوړل کیږي :

ا ننګی دی که سپوږ مۍ ده — که سور ګل دی د لالا دا
یا دزړه و او آ ئینه د ه — یا خونمردی په ربتیا دا
دا اوسې د ی که ساحر دی — که صیاد دی زړو نه وړی

یا د ی ستر گی فتنه گر ي — یا خو دی نر گس شهلا د ا
یا زنځیر د ی که ستا زلفی — که نافی که غوړ ندی (۱) دی
سنبل تر د ی که ا مبر د ی — که ښا مار دی اژ د ها د ا
یا دا خو له یا سر چشمه د ه — دحیات که ښکلی میم د ی
یا د بلی د ی د یا قو تو — یا تو تی د ی شکر خا د ا
دادی ستور ی په آسمان کښی — یا گلی په گلستان کښی
یادی غابش دی په دهان کښی — یا د ی د ر قیمت بها د ا
د ا د چین نقش خا نه د ه — یا د تر کو ا ستا نه د ا
د همـا یو آ شیـا نـه د ه — که دی گـو ر مـحبو با د ا
دادې زنـه ده که سیب دې — که کوهی ډك له فریب دی
دښایست دباز ار ز یب دی — که میو ه د ه د شفا د ا
دادې خط د ی که ها له د ه — که سبزه تر گل چاپیر شوه
شنه فولاد دی جوهر دار ه — که شهپر د ی د عقنا د ا
علیخـا ن چه په پښتـو کـړ ه — د جا می صـا حب بیتو نه
گو یا ښکلی جـا مـی و ښـکی — نو ی اغو نـد ی زیبـا د ا



په دغه راز شاعرانو له حضرت جامی رح سره خپل معنوی روحانی او مسلکی ارتباط ساتلی دی او دده صوفیانه اوشاعرانه مقام ته ی داحترام اوعقیدی د گلو نو غو نچی وړ اندی کړ ی دی.

رښتیا خبره داده چه دمعنوی په ملك کښی دژبی او توکم هیڅ توپیر او بیلتون نشته او هلته هر خیل او توکم د وحدت د باغ گلونه دی عبدالقادر خټك چه تر هر چا زیات دحضرت جامی دمقام منونکی د ی په ډیر اغیزناك ډول د غه مطلب ته گوته نیسی اووایی :

دمعنی په ملك پارسي عربی نشته
کوم نقصان که عرب نه یم عجبي یم

بیانیه پروفیسور دکتور محمد باقر
رئیس قسمت فارسی دانشگاه پنجاب
لاهور (پاکستان)

روابط مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی
با هند و پاکستان

از نوشته های مولانا رضی الدین عبدالغفور که از خواص تلامذه مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بوده و در ذیل حاشیهٔ نفحات الانس شرحی مختصر ومفید راجع باستان خود بیان کرده است واضح می شود که مولانا جامی روز ۲۳ شعبان المعظم سنه ۸۱۷ هجری (۳ نومبر ۱۴۱۴ ع) متولد گردید در آن زمان سرزمین هند و پاکستان زیر پرچم سید خضر خان بود که خود را هیچ وقت سلطان نگفته و از حیث نائب تیمور و پسرش شاهرخ که پایتخت آنها سمرقند و هرات بوده سلطنت می کرد بروز آثار ادبی مولانا جامی از زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر (وفات ۲۵ ربیع الثانی ۸۶۱ ه) شروع می شود که مصادف با زمان لودیان هند (۸۰۵-۹۳۲ ه) است مولانا جامی در هجدهم محرم ۸۹۸ ه «۱۴۹۲ ع» وفات یافته واین زمانی بود که نظام خان سکندر لودی در شمال هند سلطنت می کرد موسس خاندان لودیان بهلول لودی بود که زمان سلطنت او از سال ۸۵۵ ه «۱۴۵۱ ع» تا سال ۸۹۳ ه «۱۴۸۹ ع» بطول انجامید.

در مجموعه مرسلات مولانا جامی «۹» نامه دیده می شود که مخاطب آن شخصی موسوم به جلال الحق والملت، غیاث الاسلام والدین و غیث المسلمین است که در آن زمان ملک التجار شبه قارهٔ هند و پاکستان بود این مراسلات در جواب مکاتبی است که غیاث الاسلام به مولانا می نگاشته است ظاهراً ملک التجار مزبور شخص محترم و مجللی بوده و سر عرفان و تصوف نیز می داشتند و به مولانا مراسلات با ذوق وحال می نوشت.

۱- نسخهٔ چاپ کلکته (۱۲۸۶ ه) ، ص ۳۰ -

با اینکه تحقیق احوال این شخص که درخدمت مولانا ارادتی زیاد داشت با وسایل موجوده میسر نیست چندین نتایج مفید از ین مراسلات برمیداریم .

اول اینکه عده ای عقیدتمندان وگرویدگان مولانا جامی در زمان حیات خودش تا حدود هند و پاکستان پیدا شده بودند که ازراه احترام و تعظیم بمولانا مکاتبت میکردند وجلال الحق غیاث الاسلام یکی ازینها بوده مولانا نیز عنان قلم رها کرده نامه های مفصل مشتمل بردقائق نکات عرفانی ومزین به لطائف اشعار تازی و پارسی در پاسخ اومی نوشت وخیلی آرزو میداشت که بهند وپاکستان مسافرت بکند اما از موانع گونا گون موفق نشد مثلا در رقعه دوم مولانا می فرماید .

جامی آن دارد که آرم رو بهند آن سان که شد
هند رشک روم از عکس جمال انورش
ملك اوهنداست ومن آن بشر عشق آئین که بود
عمرها سودای هند اندر دل غم پرورش
ز آتش غم سوخت دل خواهم بیادش در دهم
باشد آمیزد بخاك کوی او خاکسترش

اما بواسطهٔ مزاحم علائق وتراکم عوائق که ازان جمله مراقبهٔ اوقات کهن سالی است شکسته احوال که بحکم الجنة تحت اقدام امها تکم .

مصلحت نیست که ازسر قدمش بردارد، این نیت بعمل نرسید واین امنیت محمل نگردید .

این نامه ها که مولانا جامی بغیاث الاسلام نوشته و انعکاس روابط قلمی ومعنوی آن دورا دارد درحدود ۸۸۳ هـ «۱۴۷۸ع» نگاشته شده که عمر مولانا ازشصت سال متجاوز شده بود مولانا دریکی ازین نامه ها می گوید :

با آنکه این فقیر را سنین عمر از ستین گذشته است و بر حدود سبعین مشرف گشته نه متخیله راقوت تخیل مانده ونه متفکره را تحمل تامل

نسخهٔ چاپ کلکته (۱۸۲۸ ع) ، ص ص ۳۶ ، ۳۷ ـ

رشتهٔ نظم بگسیخته وسجهٔ نثر ازهم ریختهٔ میدان قافیه تنگ شده است و ساز سجع از آهنگ افتاده طبع نفور است و نفس در کشاکش امور ناصبور، نه با هیچ کسم کاری و نه بر هیچ کارم قراری دامن هرچه می گیرم گذاشتنی است وپیرامن هرچه می گردم دست باز داشتنی از انچه ناگزیر است میگریزم و در آنچه گزیر است می آویزم مقصود داخل سینه ودرون دیده ومن از نابینائی چون دیده بهر گوشه گردیده مطلوب در کنار دل و میان جان ومن درهر کنار ومیان سر گردان یار در جان و دلم در طلبش سر گردان سر مجنون سوی هر وادی ولیلی در حی .

این نامه مصادف با زمان سلطنت بهلول لودی است و بعد از بانجام رسانیدن کتاب نفحات الانس من حضرات القدس نگاشته شده همین طور که معروف[۱]است نفحات الانس درسال ۸۸۳ ه بانجام رسیده بود ومولانا نسخه‌ای ازین کتاب بغیاث‌الاسلام ارسال نمود ودر ضمن این ترسیل درطی نامه‌ای اظهار داشت .

مجموعه مسمی به نفحات الانس من حضرات القدس ازمقامات وحالات درویشان ومعارف ومقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفهٔ آن مجمع مکارم ومستجمع اکارم میگردد[۲].

امید واری چنان‌است که مواظبت برمطالعهٔ آن سخنان و تامل شافی دران خاصیت دولت مصاحبت ایشان دهد و جمعیت تمام حاصل آید .

غیر ازین نهٔ نامه که‌حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بملك التجار نوشته نامه‌ای به‌پسرش خواجه‌علی نیز نگاشته است که در آن نامه مولانا ابراز احساسات مودت ومحبت فرموده است .

---

۱ - نسخهٔ چاپ کلکته (۱۸۲۸ ه) ، ص ۴۸

۲ - نسخهٔ چاپ کلکته (۱۸۲۸ ه) ص ۴۹ -

۳ - » » » » ص ۵۱،۵۲ -

بیانیه دوکتور روان فرهادی

آغاز و انجام عشق وعشبازی
در لیلی و مجنون مولانا
جامی

مقصد نگارنده از تقدیم این مقاله تهیهٔ نمونه ایست تا دانشمندان وبخصوص محققان جوان ما بررسی های مانند این و بهتر از ین نمایند، مثلا آغاز وانجام عشق در بعضی از دیگر مثنوی های شامل هفت اورنگ جامی، دیگر جنبه های مهم در لیلی ومجنون مانند جریان حکایت از نظر داستان نگاری بامفهوم های اجتماعی، اخلاقی، دینی وغیره، یامقارنهٔ یك موضوع خاص در چندین مثنوی هفت اورنگ مثلا مقایسه آغاز وانجام عشق وعشقبازی بین دو یاچندین مثنوی هفت اورنگ یا بالاخره مقایسه آغاز وانجام عشق درهمه مثنوی های مماثل نظامی یا امیر خسرو وغیره وغیره.

عقیدهٔ واثق نگارنده این است که سخنان وپندار سخنوران بزرگ ازروی سخنان وپندار خود ایشان بهتر تفسیر شده می تواند. اینگونه مطالعات که دانشمندان جوان به نیکوئی از عهده آن بر آمده می توانند چون باهم انباشته شود از انسجام وتلفیق آن مواد مهم تحقیقی بارمی آید وباصنف بندی مفردات این مواد ارزش سخن وپندار بزرگان قدیم ما چون آئینه روشن میشود. این مسالهٔ ساده را بسان خشتی دردیوار بزرگی که باید جوانان ما آنرا آباد کنند بدانشمندان بزرگ اعضای انجمن جامی، بهمین معنی، تقدیم میدارم.



حضرت جامی اکثر آثار برجستهٔ خودرا در ثلث اخیر زندگی یعنی درزمان کمال استادی نگاشته، استادی درسخن، درشناسائی آدمیان ودلهای ایشان یعنی در شناسائی عشق وعشقبازی واستادی دراخلاق، تصوف وهمه آنچه بود ونبود آدمیت وابستهٔ آن است. مثنوی لیکلی

ومجنون رادرظرف چهارماه درسال ۸۸۹هجری مطابق ۱۴۸۴ مسیحی (یعنی در سالیکه جامی بحساب شمسی درست هفتاد ساله بود) هشت سال پیش از وفات، سروده.

درین مختصر عشق وعشقبازی لیلی ومجنون دلدادگان نامی عرب رانخست در آغاز ووصال وسپس درجدائی و هجران می نگریم. درهر مرحله برحالت دلدادگان نظر می افگنیم. چون حضرت جامی دلدادگی لیلی را به نیکوئی بیان کرده، دراخیر این مقاله احوال وی را بحیث سرآمد همه زنان دلداده از نگاه جامی جداگانه مطالعه میکنیم.



هرانسان حقیقی باید برکسی یا بر چیزی عاشق شود:

کس زآدمیان چه دون چه عالی — از معنی عشق نیست خالی
لیکن ازدوست فرق تادوست — افزون باشد زمغز تاپوست
صحرای وجود راگل است این — دریای مجاز راپل است این
زین عشق کسی که بی نصیب است — درانجمن جهان غریب است
غافل زحریم محرمیت — نشنیده نسیم آدمیت

آغاز عشق صاعقه آساست: لیلی وقیس

«در خرمن هم زدند آتش»

روز های اولی دلدار و دلداده صحبت های شرین میکنند که مقصود از آن همین صحبت است:

«مقصود سخن همین سخن بود»

عاشق نوجوان باسخن های ظریفانه دلدار رامی خنداند:

قیس وسخنان خنده انگیز — لیلی و ز خنده در شکر ریز

دلدارهم ناز میکند:

لیلی وگره زمو کشادن — قیس ودل و دین بباد دادن

بهر صورت:

«عشق اول او سرور وشادی است»

در این ایام دلداده از دلدار به هیچچی خرسند میشود. مست دیدار ویا مست شوق دیداراوست. ببوی وصال شادمیگردد بحد یکه هوش اوپریشان ودلش رمیده جز باو به کسی و به چیزی فکر نمی کند.

لیلی زجهان ترا پسند است هر کس که جز اوست بر تو بند است
از هر چه نه اوست بند بگسل پیوند ز ناپسند بگسل

عاشق باید از همه ارزش های جامعه دست بشوید مانند مال، نسب، کینه قبیله با قبیله دیگر (که در جامعه عرب بسیار مهم بود.)

عاشق به نسب چه کار دارد کز هر چه نه عشق عار دارد
هر کس که بود فتادهٔ عشق فرزند وی است و زادهٔ عشق
از نسبت آب و گل بریده در روضه جان و دل چریده
مادر نشناسد و پدر نیز از عیب رهیده و ز هنر نیز
مارا که زمهر سینه چاکست از کینهٔ دیگران چه باکست

پدر لیلی بخلیفه از قیس شکایت می برد، مگر در چشم عاشق ارزش سیاسی و قوت دولت همه بیهوده و بی اثر است.

جز عشق وظیفه نیست مارا پروای خلیفه نیست ما را
زان پایه که عشق پای ما بست کوتاه بود خلیفه را دست
آنجا که حمام ما گریزد شهبا ز خلیفه پر بریزد
ما طایر سدره آشیانیم بالای زمین و آسمانیم
لیلی چو درون جان نهد پای در روزاویهٔ دلم کند جای
گویند برو خلیفه ره را بستان ز روی این دو جلوه گه را

عشق در ین جا هر چه باشد عشق پاك است. در حالیکه از دید و وادید لیلی وقیس مدت های طویل میگذرد هنوز میگوید:

یك شب بهم آندو پاك دامان در کشور عشق نیك نامان
بودند نشسته هر دو تنها انداخته درمیان سخن ها

صحبت دلدادگان در آغاز عشق ظرافت وشیرین سخنی است ودر مراحل ما بعد بشرح شوق دیدار وجدائی های شبا روزی می کشد زیرا دامنهٔ روزهای وصال زود بریده می شود.

با خاطر خوش دو یار بودیم
دور از غم روزگار بودیم
از دست خسان ز پا فتادیم
وز یکدیگر جدا فتادیم

پیش از آنکه خسان دلدادگان را دامنگیر شوند خود به نوعی

بلای جان یکدیگر می‌شوند: هر ثالث را دشمن می‌دانند، زیرا هر کدام فکر می کنند که در هر لحظهٔ جدائی ثالثی با یارش یکجاست.

دلداده پریشان خاطر و بیقرار می‌شود.

«می خفت و همی نشست و می خاست»

بلای هجران هردم مستولی می گردد، خاصه در تاریکی شب.

«شب نی که سیاه اژدهائی است!»

در دم خطیر دلداده از روی ثابت قدمی با همه حتی با خود می جنگد تا از پا در نیفتد.

از صلح منش اگر بود ننگ   آغاز کنم بخویش هم جنگ

از همین جاست که قیس هنوز درزمان دیدو وادید می زیست که مجنون شد. ازخیمهٔ لیلی اورا بیرون کشیدند، درخیمهٔ همسایهٔ لیلی رفت. آنجا هم اورا نگذاشتند. کارش آهسته، آهسته از حاشیهٔ خیمه گاه بدامنهٔ بیابان کشید.

در اولین روزهای عشق، قیس بزمین خواری می افتاد، هوش ازسر و توان ازتنش می رفت و چون مار زخم خورده به خودمی پیچید. درین ایام هجران، آهسته آهسته کارش بآن کشید که نام لیلی راپیهم بر ریگ می نوشت و با اشك چشم آنرا می شست.

قیس مجنون شده بود دیگر به مردم [خود امید نداشت. بزرگان قبیله چنان بیخبر ازعشق بودند که فکر می کردند باید برای او پر- یرخی را همخوابه سازند تا لیلی رافراموش کند. پدرش نیزاین مشورت بزرگان قبیله را درست شمرد. مجنون به فریاد

گفت ای پدر این چه حیله سازیست

با بید لی این چه عشوه سازیست؟

پدر لیلی کج نهاد، کج دل وستمگر بود هر چند قبیله مجنون بسیار کوشید مگردختررا بقیس مجنون نداد وی پس ازین گرچه «همواره زمر دمان رمیده» بود مگر بازهم گاهی امیدش پیدامی شد، چنانکه یکدو بار به تشویق دیگران

« اندام بسشت و سر تراشید »
باز به جامعه آمد، اما کار او بجائی نکشید. بدربار خلیفه بدون شوق وامید آمد و آنجا بجای عرض و جزع و فزع

«از گفت و شنید لب فرو بست »

و پس از آن دیوانه وار شعرخواند مجنون به مرحله‌ای رسیده بود که میدانست پس از آن کار او در عالم اسباب از کار گذشته. حتی اگر چه خلیفه امر کرد که پدر لیلی را حاضر کنند مگر :

«مجنون بوی التفات ننمود» .
در حقیقت مجنون در ین زمان دیده و بدانسته هم از عقل وهم از جامعه بکلی قطع علایق کرده بود .

ویرانه نشین کوه اندوه | دیوانه، سوار قلهٔ کوه
هم گردن آهوان صحرا | هم شیون بلبلان شیدا
چون از خود و قوم خود بگردید | وزقاعدهٔ خرد بگردید
بر بستر شب نیار میدی | چون روزشدی کسش ندیدی

اعمال عاشق درین صفحهٔ زندگی متکی بر موزمی شود. از رمهٔ پدر خود یك گوسفند گرفته به صیادی عیالمند وفقیر می دهدودر عوض آن آهوی را که صیاد در دام افگنده می گیرد و به صیاد می گوید :

این صید که سوی اوت میلی است
در گردن و چشم همچو لیلی است
قیمت نه کنم که چند ی ارزد
هر موی او بگوسفندی ارزد
اکنون رسنش بدست من ده
کاهوی چنین بدست من به
تا سر نهمش بجای لیلی
آنکه کنمش فدای لیلی

بچشم مست آهو هزار بوسه داد و گفت :

گویم بزبان راست گوئی صد بار که او تو و تو او ئی
در گرد دیار یار می چر سنبل می چین، لا له می خور

مقصد مجنون آزاد کردن آهو میشود واین کار را باروش بسیار مجنونانه دوام میدهد : دام می نشاند، آهو بدام می آرد، چشم آنرا می بوسد، آنرا چون جان به برمیکشد حلقهٔ دام از پایش میکشد و آنرا آزادمیکند، باز بهمین اسان آهوی دیگر میگیرد، چشمان آنرا میبوسد و آزادمیکند وبازهم....

مجنون باین گونه هردم شبیه یار خودرا در بند آورده بفدای یارخود آزادمیکند، ورنه اگر هنوز تابع عقل خود باشد سپاه غم برو مسلط میشود وتباهش میکند. چون کسی به محضر او در بیابان برود وی آه میکشد داستان درد خودرا بوی می گوید :

از شعلهٔ آه آتش افروخت هر دل چه که سنگ آتشش سوخت
هر کس که بر آن نوا نهد گوش خون دلش ازدرون زند جوش

زندگی هر روز وهر شب او چنین می گذرد :

جان بیجانان رسید بر لب شب بر دبسر چنانکه هر شب

از آغاز زمان هجران، پیابی مجنون می پنداشت لیلی بادیگران شادمان است :

لیلی و بخنده شکر افشان مجنون وزدیده گوهر افشان

این تصور او پی هم جا بجا می ماند وچون لیلی راپدر بشوهر میدهد مجنون در بیابان این واقعه را بر بی وفائی لیلی حمل میکند ومی میگوید :

آه از دل یار سنگدل آه آه از غم یار دل گسل آه

چون لیلی بوی نامه نوشته وفای خود را بیان میکند باز هم مجنون بوی در جواب می نویسد :

زاغوش دگر نباشد انصاف از عشق کسی دگر زدن لاف

یعنی چه درایام وصل وچه در ایام هجران بزرگی عشق هنوز پستی سوء ظن رادرمان نمیکند :

مسکین عاشق چه بدگمان است هر لحظه اسیر صد گمان است
هر شبهه به پیش او دلیلی است هر پشه مرده زنده پیلی است

در روزهای نومیدی کلی اگر کدام لمحهٔ وصال دست دهد آنهم در ناله کردن ، در ددل گفتن ودلاسائی کردن می گذرد :

هردو به سخن زبان کشادند غمهای گذشته شرح دادند
آن بود زناله درد دل گوی وین بود بگریه رخ به خون شوی
آن گفت دلم زغم دو نیم است وین گفت، چه غم، خدا کریم است

باسپری شدن روز و شب وصال عاشق بیچاره بجائی میرسد که :

ازگردش ماه و مهر بیرون وزدایرهٔ سپهر بیرون
از دعوی عاشقی بریده وزمعشوقی عنان کشیده

کار بجائی میکشد که اثرخارق العادهٔ عاشق حالت پیرامون او راخارق العاده میسازد ومظهر کرامات میشود :

از کین کسان چو شست سینه با او دگری نجست کینه
باوی همه وحش رام گشتند درانس بوی تمام گشتند
میرفت بکوه ودشت چون شاه با اوچو سپه وحوش همراه
چون برسر تخت خود نشستی گردش دد و دام حلقه بستی
آهو ازگرگ رم نکردی نخجیر ز شیر غم نخوردی

مجنون وحوش رایار وخویش خود میداند از خوردن گوشت شان می پرهیزد. خود بیخ گیاهان میخورد ومی گوید :

بر من همه جانور حرامند زان رو برمن همیشه رام اند

این حال دوام میکند مگر تا کی ؟ تا آنکه برای خاتمهٔ زندگانی مجنون بهانه پیدا میشود . طرفه آنکه آن بهانه هم یك وصال مختصر است . لیلی درصحرا می آید مجنون اورا دیده بیخود میشود. لیلی

بنهاد سرش بزانوی خویش خونابه فشان ز سینهٔ ریش

سپس ازوی وداع میکنند ، مجنون می پرسد : بازت را کجا ببینم ؟

گفتا که بوقت بازگشتن خواهم هم ازین زمین گذشتن
گر زانکه درین مقام باشی ازدیدن من بکام باشی
این رفت زجای ، او بجا ماند چون مرده تنی زجان جدا ماند
میبود ستاده چون درختی مرغان بسرش نشسته لختی
یك چند برین نسق چو بگذشت لیلی بدیار خویش برگشت
آمد بسر رسیده مجنون دیدش ز حساب عقل بیرون

هر چند نهفته داد ش آواز — نامد بوجود خویشتن باز
زد با نگ بلند کای وفاکیش — بنگر بوفا سرشته خویش !
گفتا توکه ئی واز کجا ئی ؟ — بیهوده بسوی من چه آئی ؟
گفتا که منم مراد جانت — کام دل ورونق روانت
یعنی لیلی که مست اوئی — این جا شده پای بست اوئی
گفتا: روروکه عشقت امروز — در من زده آتش جهانسوز
برداز نظرم غبار صورت ! — دیگر نشوم شکار صورت !
عشقم کشتی به موج خون راند — معشوقی و عاشقی برون ماند!

در ینجا مولاناجامی سه مرحله عشق را شرح میدهد:

نخست: آنکه درآغاز عاشق خواسته خودرا می خواهد.
ثانی : چون جذبه عشق زور گیرد
از میل مراد خود بمیرد
آرد بمراد یارخود روی
ثالث:چون آن جذبه زیاده گردد

معشوقی وعاشقی کشد رخت — گردد نظر دو لخت یك لخت
یکسر، نظر ازدوئی ببندد — چشم از منی و توئی ببندد
از کشمکش دوئی سلامت — او ماند و عشق تا قیامت ! !

رسیدن باین کمال یعنی رسیدن به پایان زندگی این جهان.
مجنون این سخن رابرزبان هوشیاران باسر انگشت بر ریگ نوشته پا به آستان مرگ می گذارد.

شد شیشهٔ چرخ بر دلم تنگ
زد شیشهٔ زندگیم بر سنگ
تا حشر خلد به هر دل ریش
این شیشهٔ ریزه ریزه چون نیش

حتی دردم مرگ بازهم با رمزی که ما پا بندان عقل بآن پی برده بتوانیم عشق ووصال رابا رموزی واعجازی عملا چنین ادا می کند:

با آهو یکی سفید وروشن — همچون لیلی به چشم وگردن

خفته به مغا که‌ای هم آغوش وز مرگ شده به خواب خرگوش
همخوابه چو دیده ما جرایش او نیز بمرده در وفایش
گردش دزدو دام حلقه بسته شاخ طرب همه شکسته

بر جنازهٔ مجنون یاران وخویشان با آهوان وشیران یکجا گرد آمدند ، یعنی که معجز: عشق قانون ظاهری طبیعت راشکست .
معجزهٔ بزرگتر عشق آین بود که قانون جامعه (که گاهی سنگدلانه تر از قانون طبیعت است) نیز بشکسته شد. قبیلهٔ لیلی که لیلی رادر زندگی به عقد مجنون نداد وبرای جلوگیری از این کار حاضر به جان بازی شده بود پس ازمرگ لیلی حاضر می شود، مطابق وصیت او، اورا در پای مجنون دفن کنند. قیس ولیلی که در آغاز پسرودختر دوخانوادهٔ تنگ نظر ومتخاصم عرب بودند فرزندان جهان و دوگوهر گرانمایهٔ آدمیان شدند :

خاکش بجوار دوست کندند
در خاک چو گوهرش فگندند
پهلوی هم آن دو گوهر پاک
خفتند فراز بستر خاک
شد روضهٔ آن دو کشتهٔ غم
سر منزل عاشقان عالم



حالت لیلی بحیث یک‌زن‌در میدان عشق دقت‌خاص ایجاب می کند .
در آغاز، لیلی هم‌مانند مجنون به یکبار دل میدهد، مگر باز هم زن‌است و با همه دلدادگی ناز وعشوه رابکار میاندازد. در روزهای نخست‌چندان ناز می کند که‌قیس بیخود می شود لیلی از او می پرسد :

این بیخودی از کجا فتادت؟

قیس بیچاره جواب می‌دهد که بیخودی او ازعشوه وناز او ست :

گر بیخودی ای کنم چه چاره؟
من آدمی ام ، نه‌سنگ خاره!

با مرور روزها دختر رانیز هوش ازخودمی رود. دشواری بزرگ

در راه او اینست که او زن است واز عشق خود به آواز بلند سخن گفته نمی تواند. به قیس چنین می گوید:

در دی که ترا نشسته در دل | یا کرده به سینهٔ تو منزل
داری تو گمان که مرغ آن درد، | تنها بدل تو آشیان کرد؟
هست، ای تو ز باغ عیش خندان | درد دل من هزار چندان
لیکن چو تو دم زدن نیارم | سوی تو قدم زدن نیارم
رازی که توانیش تو گفتن | من نتوانم بجز نهفتن

لیلی چنان شیفتهٔ عشق می شود که عشق خودرا شدید تر از عشق قیس می شناسد، زیرا قیس مرد است واو زن ومی هراسد که قیس اورا هیچ دوست نداشته باشد.

هست او مرغی بلند پرواز | هرجا خواهد، شدن کند ساز
من فرش حرمسرای خویشم | جنبش نبود زجای خویشم
رفتن سوی او ز من نشاید | وای دل من، گر او نیاید!
مردان همه جا خجسته حال اند | بیچاره زنان که بسته بال اند
آمد شد عشق کار زن نیست | زن مالك کار خویشتن نیست
عشقی که بر آورد سر از جیب | از مرد هنر بود ز زن عیب
داغی که مراست در دل از وی، | رنجی که مراست حاصل از وی
گر بر دل من ز صد یکی هست | امید وصالش اند کی هست
ار نیست زهی بلا که افتاد | این مرد ن نو مبارکم باد!

با مرور روزها و ماه ها سخن بجائی میرسد که به قیس چنین می گوید:

من بی تو چه دم زنم که چونم | اینك ز دو دیده غرق خونم
روزان وشبان در آرزویت | تنها منم وخیال رویت
خوشحال تو در غمم که باری | گفتن دانی به غمگذاری

چندی بعد لیلی به قاصد مجنون چنین می گوید:

من نیز بجان خراب اویم | بر آتش غم کباب اویم
او بیخبر از خرابی من | غافل ز جگر کبابی من

این همه ادعای مساوات ازروی آن بدگمانی که در نظر جامی با عشقبازی لازم وملزوم است با دعای تفوق می رسد. چون خبر

نادرست را بوی میرسانند که قیس دختر عم خود را بزنی می گیرد، لیلی آن خبر را درست می پندارد و قیس را غایبانه خطاب میکند:

کای دلبر بی وفا چه کردی! با عاشق مبتلا چه کردی!
با آنکه بجان غم تو خوردست کردی کاری که کس نکردست
اول ز وفا نهادیم دام وانگه که زمن گرفتی آرام
دامان نکوتری گرفتی وارام بدیگری گرفتی!
چون با دگریت دل خوش افتد غم نیست که درمن آتش افتد

جالب ترین کلمات لیلی همان است که بسختی بشوهر خود گفت. شوهرش بوی او دست هوس دراز کرد واو:

زد با نگک که خیزد ور بنشین زین تازه رطب صبور بنشین
زین نخل کسی رطب نچیدست چیدن چه سخن، رطب ندیدست
آنکس که فگار خار اویم دل خسته در انتظار اویم
دریادیه از من است دلتنگ درکوه زمن زند بدل سنگ
پیمان وفای اوست طوقم غالب به لقای اوست شوقم

لیلی سخن زنانهٔ دیگر به شوهر می گوید: اینکه اگر دیگر دست هوس بوی دراز کند

خود را بکشم به تیغ بیداد وز دردجفات گردم آزاد!

لیلی شوهر دار تا بیوه نشود دیگر مجنون را نمی بیند، مگر بوی نامهٔ می نویسد وازوی چند پرسش زنانه می کند:

سر با که همی نهی ببالین؟ هم خواب کنی بیك نهالین
شبها کف پای تو که بیند؟ خار ارکف پای تو که چیند؟
خوانت که نهد بچاشت یا شام همخواب تو کیست جزددودام؟

لیلی درنامهٔ خود چنین دعوی تفوق در عشق میکند:

باایهمه شکر کن که باری نبود چو منت به سینه باری
باری چه که کوه های اندوه هرذره از آن بجای صدکوه
پند پدر و جفای مادر! درد سر و ماجرای شوهر!

لیلی شرح میدهد که در خانهٔ شوهر گرفتار سخت ترین عذاب است: اگر آه بکشد، میگویند: برای کهٔ آه میکشی؟ اوراگریه کردن

اجازهٔ نمیدهد وازین رنج بزرگتر برای یك زن نمی تواند بود. اورا نمیگذارند که پا از خانه بیرون گذارد. خلاصه اینکه:

شوهر کردن نه کار من بود ــ کاری نه به اختیار من بود
ازمادر وازپدر شد این کار ــ زایشان بدلم خلید این خار

درین جاست که لیلی بی رحمانه مرگ شوهر را آرزو میکند، وچون مدتی بعد شوهرش میمیرد، مردن شوهر رابهانه می سازد:

آهی که بسینه‌اش گره بود ــ در خرمن صبرشعله نه‌نبود
در ماتم شو ز سینه بگشاد ــ واندوه نهان بباد بر داد
در گریه‌چو«دوست، دوست» گفتی ــ درها بفراق«دوست»سفتی
زان«دوست»غرض نه‌شوهرش بود ــ باخویش خیال دیگرش بود
عمری بلباس سوگواری ــ بنشست برسم عهدداری
عشقش بدرون نداشت خانه ــ شد ماتم شوهرش بهانه
عمری بدراز گریه و آه ــ می کرد وربان حلق کوتاه

خلاصه اینکه لیلی زن وفادار بود مگر اینجا وآنجا ازوی چنین کارهای شگفت واقع شد که در نگاه مردم منافقت انگیز می آمد؛ یعنی در میدان عشق وعشقبازی لیلی هرچه بود زنی نیکه بود ونه آن زن که سخن چینان ارزوی تهمت در باره‌اش به مجنون می گفتند:

زن کیست؟ فسون سحروئیرنگ ــ ازراستی‌اش نه بوی‌ونه رنگ
زن‌صعوهٔ سرخ زرد بال است ــ بودن به‌رضای‌زن محال‌است
گر بگذاری،شود هوا گرد ــ ور بفشاری، بمیرد از درد
نخلی است ولی ز موم بسته ــ کز یك جنبش شود شکسته
بروی همه‌شاخ و برگ بستند ــ جزشاخ‌وفا، کزو شکستند
چون بادگری‌شودهم آغوش ــ پیمان ترا کند فراموش

لیلی ازاین زنان نیست وچنان که به سوگند در آغاز به قیس عهد می کند،

کز مهرتو تا مجال باشد ــ ببریدن من محال باشد
صد بار گر از غمت بمیرم ــ پیوند بدیگری نگیرم
کس هم نفسم مباد بی‌تو ــ پروای کسم مباد بی‌تو
زین عهد که باتو بستم امروز ــ عهد همه را شکستم امروز

لیلی به‌این عهد پا برجامی ماند. قدرت‌عشق زنانهٔ وی هر روز

بیشتر ومعجزه آسا می گردد. چون دلداده فرسخ ها دوراز وی در بیابان می میرد دل او آگاه می شود :

کاین دل که به پهلوی چپش جاست
از وی نشنیده ام بجز راست
هر لحظه کند حدیث با من
کان خاك نشین چاك دامن
از محنت فرقت تو مرده ست
تنها و غریب جان سپرده ست

لیلی، زن وفا سرشت، چنین وصیت می کند:

بی او روزی که زار میرم | وز کار جهان کنار گیرم
نز دیك ویم نهید بستر | تا بر کف پای وی نهم سر
با هم باشیم بی غرامت | در گفت وشنید تا قیامت
واندم که نم حیات ریزند | تامرده تنان زخاك خیزند
آریم بدست یکدیگر دست | خیزیم بپای، دست در دست
هر جای که سر نوشت باشد | گر دوزخ اگر بهشت باشد
با یکدیگر مقام گیریم | وزهم بفراق کام گیریم



اینست معنی عالی عشق در نگاه زن وفادار که در ین حال می میرد. مگر حال مجنون در انجام عشق وعشقبازی فراتر ازین بود :

هان تا نبری گمان که مجنون | بر حسن مجاز بود مفتون
در اول اگرچه داشت میلی | با جرعه کشی ز جام لیلی
اندر آخر که گشت از آن مست | افگند زدست جام و بشکست
عیشش ز باده بود نه از جام | از جام رهیده شد سرانجام

گویند صوفی ای مجنون را در خواب دید :

گفت : ای شده ازخرابی حال | بر نقش مجاز فتنه سی سال
چون کرد اجل نبرد با تو | معشوق ازل چه کرد با تو ؟
گفتا : بسرای عزتم خواهد | بر صدر سریر قرب بنشاند
گفت ای به بساط عشق گستاخ | شرمت نامد که چون درین کاخ
خوردی می ما ز جام لیلی | خواندی مارا بنام لیلی !؟
برمن چو در خطاب بگشود ، | با من بجز این عتاب ننمود !

کابل- قوس ۱۳۴۳، مطابق نومبر ۱۹۶۴

د ښاغلي قيام الدين « خادم » وينا
د ملا جامي شرحه پر کافيه باندې

مولانا جامي چه په ملا جامي شهرت لري زموږ د وطن د لويو علمي مفاخرو څخه دی. دی د علم، ادب او تصوف په دنيا کښې لوی نوم لري. دی په خپل وخت کښې لوی استاذ و. او د درس حلقې ته به يې دايشياد لرې لرې ځايونو څخه را تلل په خپل وخت کښې يې هم ډير علمي او ادبي نفوذ لاره. وزيرانو او شاهانو به ور ته د قدر او احترام په سترګه کتل او پس له مرګه يې چه تاليفات دنړۍ لرې لرې ګوټونو ته ورسېدل دده قدر لا زيات شو.

دمولانا جامي کتابونه، تاليفات او تصانيف ټول مهم دي او دعلماؤ او ادبانو توجه يې جلب کړېده خو چه تر ټولو يې زيات شهرت او تداول پيدا کړی دی اول يې هغه شرحه ده چه پر کافيه يې ليکلې ده او دوهم يې د يوسف زليخا قصه ده چه په فارسي نظم يې ليکلې ده. خو د کافيې شرحه يې چه په «شرح ملاجامي» مشهوره شوېده تر اوسه هم د اسلامي ايشياد اکثرو ملکونو دعربي تدريس په نصاب کښې داخله ده.

حقيقت دادی چه «شرح ملا» يو لوی ادبي شاهکار دی. زما په عقيده ددې کتاب دلوی شهرت سبب يوازې داشی نه دی چه په دې کښې د کافيې د بليغ او کلك متن غوامض او مسايل په ښه شان تحليل شوي دي بلکه د کتاب د شهرت لوی علت د کتاب په سبك او اسلوب کښې مضمر دی. هر کله چه مولانا پخپله لوی شاعر او اديب و. او دا امتياز يې په نورو ټولو علمي کمالاتو غالب برېښي نو دی د لغاتو او کلماتو په فصاحت او د تراکيبو په متانت او بلاغت تر ډيره ښه پوهېده نو ځکه يې د کتاب په عباراتو کښې يو ساحرانه کشش او تاثير پروت دی.

فصاحت او بلاغت د هر اثر داغيزې او خوږوالي لومړی عامل دی

البته د مولانا عربيت او نحوي مهارت هم د خپلو معاصرينو نه

کم نه ؤ. هو دده طبیعی دقت او فطرت دکاوت تر نورو په دی ثابتیږی چه دی شاعر هم ؤ او لوی شاعر! تاقدین وا بی چه دافلاطون دآثارو دلوی شهرت سبب هم داؤ چه دی طبعا شاعرو او په کلام کښی یې شاعرانه خوږ والی لطف او مزیت موجود دی. که څه هم وایی چه اصل فلسفه ورنه دار سطو پیره قوی ده.

دشرح جامی دعالمگیر مقبولیت ثبوت یو خو دا دی چه پیرو علما ؤ او مدرسینو په نصاب کښی منلی دی. بله داچه په شرح ملاجامی دومره حاشیی لیکلی شوی دی اودومره لویو لویو فضلا ؤ ور باندی قلمونه را پورته کړی دی چه دنومونو په اوریدویی د سړی زړه په درناوی کولو مجبور یږی.

او په دغو علما ؤ او فضلا ؤ کښی دافغانستان، هند، بخارا، سمرقند تاشکند، ایران، ترکیی، مصر، عراق، سوریی او لبنان فاضلان شامل دی چه داخبره پخپله د شرح ملا مرتبه آسمان ته رسوی.

معلومیږی چه شرح ملا دمولانا دپاخه عمر او ادبی نضج نتیجه ده ځکه چه داکتاب یې خپل زوی ضیاءالدین یوسف د پاره هغه وخت چه ده نحو ویله لیکلی دی او په همدغه لحاظ یې په دغه کتاب «فوایدضیائیه» نوم ایښی دی.

یعنی په دی وخت کښی مولانا اولا دو نو پلار ؤ او د سن پوخوالی ته رسیدلی ؤ.

مونږ به په درسونو کښی له استاذانو اوریدل چه دا کتاب یې په یوه شپه کښی لیکلی دی. دغسی کراماتی معجزی بیانول په دغه وخت کښی رواج ؤ او دهر لوی سړی دپاره به خلکو پیدا کولې خو په دی روایاتو کښی دا خبره سمه وه چه هر چا به شرح ملا په فکر اودقت ولوست نو مطالعه به یې جاری کیدله او دا هم دشرح ملا متین اسلوب او کره عربی سبک ته راجع ده چه پخپله یو قسم اعجاز دی.

دابن حاجب دکافیی په شان د مولانا شرح هم داختصار، انسجام جزالت، پوخوالی او کره توب په لفظی او معنوی ښکلاو ښایسته ده

د کافيې په باب زموږ په استاذانو کښې مشهوره وه چه علامه تفتازاني به ويل چه که ابن حاجب د کافيې دغه يو عبارت چه د منادي په بحث کښې راغلی دی زما په نامه کړی وای، ما به ټول مطول دده په نامه کړی ؤ. مطول د علامه تفتازاني هغه مشهوره شرح ده چه په مفتاح السکاکی متن يې په هرات کښې ليکلې ده او شهرت يې د شرح جامي په اندازه دی.

د دغه روايت څخه چه علامه ته منسوب دی دا ثابتيږی چه د کافيې د متن يو عبارت د ټول مطول سره په ټول کښې برابر دی. او د دينه مراد د کافيې د متن د فصاحت او بلاغت د انتهائي کمال تعريف دی.

د کافيې دغه عبارت دادی: «والخليل في المعطوف يختار الرفع و ابو عمرو النصب، وابو العباس ان كان كالحسن فكالخليل و الا فكابي عمرو»

د کافيې د مرغلرو د اميل په شان متن په مقابل کښې د مولانا جامي د شرحې د عباراتو يوه نمونه هم د کتلو ده چه ده څو ندی لعلو نه نه دی پيلي. مولانا د خپل کتاب د مقدمې نه وروسته وايي: «اعلم ان الشيخ رحمه الله تعالى لم يصدر رسالته، هذه، بحمدالله سبحانه، بأن جعله جزأ منها، هضماً لنفسه، بتخييل ان كتابه هذا، من حيث انه كتابه، ليس ككتب السلف رحمهم الله تعالى حتى يصدر به على سننها»

دا که مولانا نه وای، بل څوک وای، او هم دا مدعا يې په عربي ليکلای شو مره طوالت، قصر يا حشو او زوايد به پکښې ور نه ځای شوی وای د مولانا د شرحې نه وروسته بله مشهوره شرحه په موږ کښې د شيخ الرضي ده دی د مقدمې نه وروسته دستي په مدعا داسې پيل کوی:

«اعلم ان الكلمة مفرد الكلم مثل تمرة و تمر. وليس المجرد من التاء من هذا النوع جمعا للذي التاء كما يجيئ تحقيقه في باب الجمع. بل هو جنس حقه آن يقع على القليل و الكثير كالعسل والماء، لكن لم يستعمل الاعلى ما فوق الاثنين بخلاف نحو تمر وضرب»

د شيخ الرضي ټول عبارات هم دغسې دی که څه هم د نحوی د علم او منطقي پوهې په لحاظ خورا لوی سړی دی، خو په عباراتو کښې يې

د ترکیب ضعف او تعقید و نه له ورایه ښکاري په دغه لحاظ یې بیان ګکو ټکک او مبهم ایسي چه د انسجام او جذالت نه خالي دي .

همدغه مدعا مولانا په خپل عبارت کښې داسې راوړې ده :

« قیل هي والکلام مشتقان من الکلم بتسکین اللام ، و هو الجرح لتاثیر معانیهما في النفوس کالجرح و قد عبر بعض الشعراء عن بعض تاثیراتهما بالجرح حیث قال جراحات السنان لها التیام «ولا یلتام ما جرح اللسان» والکلم بکسر اللام جنس لا جمع کتمر و تمرة ، بدلیل قوله تعالی والیه یصعد الکلم الطیب ، وقیل جمع حیث لا یقع الا علی الثلث فصاعدا ، والکلم الطیب موول ببعض الکلم »

مولانا په خپل عبارت کښې اول د کلمې او کلام اشتقاق ته اشاره کړېده چه له کلم څخه دي . او (کلم) سره یې دستي د (بتسکین اللام) قید لګولی دی چه التباس رفع شي . او دستي یې د مشتق او مشتق منه په منځ کښې د مناسبت نود لو د پاره چه په اشتقاق کښې شرط دی و یلي دي «وهو الجرح» بیا یې دستي د معنوي مناسبت د اثبات د پاره داعبارت زیات کړی دی چه (لتاثیر معانیهما في النفوس کالجرح) او بیا یې د ځینو خبرو د دغه تاثیر څخه چه د پرهار په شان یې په زړ و نو کوي د حضرت علي شعر راوړی دی د دې کلام انسجام پخپله څرګند دی .

د مولانا شرحه د عبارت د ثقه توب په لحاظ ته داسې ده لکه دابن حاجب د کافیې متن چه کلمې ، تراکیب او ترکیب یې د ریاضي د هندسو په شان په تبدیلو او بیځایه کولو او د وا ړو صور تو نو کښې بل شی کیږي نو ځکه د فضلاؤ او د باؤ توجه یې ځان ته راکړ ځولی ده او په ټکي ټکي یې بیل بیل بحثونه شوي دي .

د مولانا په پورته عبارت کښې چه اعلم ان الشیخ الخ مولانا عصام چه د شرح جامي د مشهور و ، دقیقو او محققو محشیانو څخه دی ، د (شیخ) کلمې ته ګکوته نیولی ده او د ر باندې یې لیکلي دي «في القاموس الشیخ والشیخون من استبانت فیه السن ، او من خمسین ، احدی وخمسین الی اخر عمره اوالی الثمانین . وقد یطلق الشیخ علی من لم یبلغ هذا السن للتبجیل وهو المراد ههنا اذ المشهور ان الشیخ ابن الحاجب قتل شابا »

په لور تذکرو کښې مونږ دا خبره پیدا نکړه چه علامه ابن حاجب په زلمیتوب کښې وژل شوی دی که څه هم دابن حاجب په باب تذکره لیکونکو ډیر څه لیکلی دی

بی ځایه به نه وی که مونږ دلته اول دابن حاجب او دده دمعرکةالاراء متن کافئی څخه بحث وکړو او وروسته د مولانا او دده دشرحی څخه وګړیږو .

ښاغلی علی اصغر حکمت دهغه کتاب په ۲۱۳ مخ کښې چه دجامی په نامه یی په فارسی لیکلی دی وایی .

«علامه جمال الدین ابوعمرو بن عمر بن الحاجب الکردی النحوی المالکی الاصولی الفقیه» دهجرت په ۵۷۱ کال کښې زیږیدلی دی .
تحصیلات یی په قاهره کښې بشپړ کړی دی داسلام دنامتو فقهاؤ او مفتیانو څخه دی چه ډیر تصنیفونه لری دد مشق په جامع کښې څه موده په تدریس بوخت ؤ، اود هجرت په ۶۴۶ کال په اسکندریه کښې وفات شوی دی په دی حساب دده عمر (۷۵) کالو ته رسیږی .

دکشف الظنون د اول جلد په (۴۸۴)مخ کښې هم دده وفات په (۶۴۶ﻫ) کښې ښیی .

دکشف الظنون دکافیةالنحو دعنوان لاندی په ۱۲۷ مخ کښې بی لیکلی دی «لشیخ جمال لدین ابیعمرو عثمان بن عمر المعروف با بن الحاجب المالکی النحوی المتوفی ۶۴۶ﻫ وهی مختصر معتبر شهرته مغنیةعن التعریف» او په همدغه ځای کښې لیکی چه مصنف په کافیه باندی پخپله منظومه شرحه لیکلی ده چه وافیه یی بولی .

او مولی حسن بن محمدالبور ینی الشافعی المتو فی (۱۰۳۴ﻫ) دمصنف په شرحه باندی شرحه لیکلی ده .

دپورته اقتباسا تو څخه دا نتیجه لاس ته راځی چه دعلامه ابن حاجب اصلی نوم (عثمان) دی شیخ جمال الدین یی لقب دی دزوی نوم یی (عمرو) ای دپلار اودنیکه دواړو نوم یی (عمر) دی (حاجب دده نیکه دی ده خپل نیکه ته ځان منسوب کړی دی چه ځان ته بی ابن حاجب وایلی دی -

او داهم معلومیږی چه مولانا عصام الدین د حاشیې دا عبارت چه
(والمعروف انه قتل شابا) په تحقیق بناخبره نه ده.

په کشف الظنون کښې وایی چه د کافیې لوستلو او مطالعې ته عالمونه
رامات شول په کافیه باندې ډیرې شرحې لیکلې شوې دی چه خوراستره
یې د شیخ رضی الدین محمد بن الحسن الاستر اباذی نحوی شرحه ده سیوطی
وایی چه د نحوې په اکثرو کتابونو او د کافیې په شرحه کښې د رضی
پشان کتاب نشته دا په جمع او تحقیق کښې بې مثله دی. نو ځکه
خلکو لاس په لاس کړ او اعتماد یې پرې وکړ. په دې کښې ډیر بحثونه
دی او داسې لارې یې پکښې ښودلې دی چه د بل چا نه دی ښودلې.
د تالیف کار یې په (۶۸۳هـ) کښې تمام شوی دی د رضی په شرحه
باندې محقق سید شریف بن محمد الجرجانی چه په (۹۱۶هـ) کښې
وفات شوی دی حاشیه لیکلې ده او په خپله یې په کافیه باندې
یوه د فارسی شرحه هم لیکلې ده.

په کافیه باندې په عربی، فارسی، پښتو، هندی، او ترکی ژبو ډیرې
شرحې او تعلیقې نه لیکلې شوې دی د پښتنو به دنیا کښې په کافیه یادول
کیده ترتیب داؤ چه پښتنو نحویانو په کافیه باندې پښتو تقریرونه
لیکلی وو دا تقریرونه به په میاشتو او کالونو
کالونو یادول کیده. د دغې اسنادو په درس خانو کښې
به په شلګونو طالبان د یره و ځای به پکښې نه پیدا کیده.

په ننګرهار کښې ماڼو، پربهار، کیلغو او دا کام شهرت درلود
په پښتونستان کښې د (ولیا) داستان تقریر زښت ډیر نوم ګټلی و.

په شرح ملا باندې هم ډیرې پښتو حاشیې لیکل شوې دی چه مشهوره
یې یوه منظومه حاشیه ده چه په پېښور کې چاپ شوې ده او د شرح ملا
عربی اشعار یې په پښتو شعر ترجمه کړی دی د شاعر نوم یې زما په یاد
نه دی پاتې شوی او بل مشهور کتاب چه په افغانستان کښې په شرح ملا
لیکلی شوی دی هغه د باسول د یوه مشهور مدرس تالیف دی چه
(سوال باسولی) نومیږی دا کتاب یو اوی ضخامت
لری او په پېښور کښې چاپ شوی دی.

زمونږ د تحصیل په زمانه کښې په شرح جامي باندې د کافیې په نامه
یوه بله حاشیه هم متد اوله وه چه اوس هم په کتابخانو کښې پیدا
کیږي او مصنف یې ملامحمد نسیم دی دا حاشیه هم په عربي وه او د سوال
او جواب په ډول لیکلې شوې وه.

په کافیه باندې د پښتنو له خوا د عربي شروحو له جملې څخه (تحریر
سنبټ) دی چه د سوات د علاقې په سنبټ کښې د سوال او جواب په ډول لیکل
شوی او چاپ ته رسیدلی دی په دې کتاب باندې د همدغو سیمو کو معالم
چه محمد شعیب و لایتي نومیږي حواشي لیکلې چه ور سره چاپ شوي دي.

تحریر سنبټ دافغانانو په کشور کښې د درس د واجي کتاب ؤ او پر
کافیه باندې لوستل کیده.

کشف الظنون ټولې هغه شرحې او حاشیې چه د دوخته پورې په
کافیه او شرح ملا لیکلې شوې وې په تفصیل سره ذکر کړي دي.

دی وایي سید رکن الدین حسن بن محمد الحسیني الاسترابادي پر
کافیه باندې دری شرحې لیکلې دي، چه کبیر متوسط او صغیر یې بولي
کبیر ته بسیط هم وایي او متوسط وافیه هم بولي د غه متوسط
شهرت او تداول پیدا کړی دی مصنف یې په (۷۱۷هـ) کښې مړ شوی دی
په متوسط یعنی وافیه باندې سید شریف جرجاني حاشیه لیکلې ده چه
ناتمامه پاتې وه او زوی یې «محمد» مکمله کړه.

پر وافیه باندې محمد بن عبدالله المریني او سراج الدین محمد بن عمر
الحلبي چه سلطان محمد فاتح په عصر کښې مړه دي او اسماعیل بن علي هم
حاشیې لیکلې دي

دی ورو ستني خپله حاشیه کشف الوافیه بللې ده
بله د کافیې له شروحو څخه د جلال الدین احمد بن علي بن محمود
الغجدواني شرحه ده چه د نورو شروحو څخه یې اخیستې ده د کافیې د غوامضو
پر انکشاف یې بسوالی کړی او د کتاب د مفهوم څخه تجاوز نه کوي.
کتاب په سوال او جواب لیکل شوی دی.
د کافیې په متن کښې بر قلعي شرحه ده:

شیخ شمس الدین محمد بن ابی بکر بن محمد الخبیصی هم یوه مختصره ممزوجه شرحه پر کافیه لیکلی ده چه (مرشح) یې پرې نوم اېښی دی.

او پردی باندی هم سید شریف جرجانی حاشیه لیکلی ده. یوه بله حاشیه ور باندی مولی احمد بن اسماعیل کوراني په (۸۸۹) ه کښې لیکلی ده. او د کرمان ځینې علماؤ د مرشح دا بیا تو شرحه لیکلی ده چه د شاه شجاع نامه ته منسوبه ده.

همدارنګه تاج الدین ابو محمد احمد بن عبدالقادر بن مکتوم القیسی الحنفی المتوفی (۷۴۹ه) هم پر کافیه شرحه لیکلی ده.

او نجم الدین سعید العجمي هم پر کافیه شرحه لیکلی ده. وایی چه دا لوی کتاب دی او د مصنف متن او شرحه یې دواړه پکښې نیولی دی په دی کتاب کښې خو اوږده بحثونه دی د ځې ته د سعیدی شرحه وایی.

یوه شرحه احمد بن محمد الحلبي هم چه په ابن ملا مشهور دی او په (۱۰۰۰ه) کال کښې مړ دی، پر کافیه لیکلی ده.

نجم الدین احمد بن محمد القمولي په (۷۲۷ه) کښې یوه شرحه پر کافیه باندی په دوه جلدو نو کښې لیکلی ده چه (تحفته الطالب) یې بولی.

شمس الدین محمد بن عبدالرحمن الاصفهاني چه په ۷۴۹ ه کښې مړ شوی دی ده هم پر کافیه باندی یوه لویه شرحه لیکلی ده چه د رضی په اندازه ده. لس نافعی مقدمې یې پکښې ور باندی کړی دي.

شهاب الدین احمد بن عمر الهندی چه په ۸۴۹ ه کښې وفات شوی دی هم په کافیه باندی شرحه لیکی ده.

او په دی شرحه باندی مولانا میان الله فاضل جونپوری حاشیه لیکلی ده. او په شرح الهندی باندی توقاني، کازروني او غیاث الدین منصور هم حاشیې لیکلی دی.

همدارنګه په کافیه باندی احمد بن محمد الزبیری الاسکندری المالکی چه په (۸۰۱ه) کښې مړ دی او شیخ عیسی بن محمد صفوی چه په

(۹۰۶ﻫ) کښې مړ دی- او علاؤ الدین علي القاري- او حکیم شاه محمد بن مبارك القزو ینی هم شرحې لیکلې دی. دو روستني شرحه کشف الحقایق نومیږی. دغه شان محمد بن محمد الاسنوسی القدسی دالمناهل الصافیه فی حل الکافیه په نامه یوه شرحه لیکلې ده.

مولانا میرحسین میبذی هم په کافیه باندی شرحه لیکلې ده مولانا عصام الدین اسفراینی هم په کافیه شرحه لیکلې ده.

په کافیه باندی په ترکی ژبه مولانا سودی هم شرحه لیکلې ده دی په ۱۰۰۰ﻫ کښې مړ دی دده مأخذ جامی او هندی شرحې دی دا مختصره شرحه ده چه د کافیې مشکلات یې یکښې حل کړی دی او دهغې ترکیب یې ښودلی دی.

دار نګه په ترکی باندی شمس الدین دقاضی کمال الدین زوی هم یوه شرحه دسنان باشاد خد متګا را نو دپاره لیکلې ده. ددی شرحې نوم فتح الفتاح دی.

په فارسی باندی غیرله سید شریف جرجانی څخه نورو هم ډیری شرحې لیکلې دی لکه دمعین الدین محمد امین الهروی شرحه چه دعبیدالله خان دپاره یې لیکلې ده یا لکه د علاؤ الدین علي بن محمد القرشی شرحه دکافیې له شرحو څخه د احمد بن الشیخ ابراهیم الحلبی شرحه هم ده چه الوافیه یې پری نوم ایښی دی. اسماعیل دحسام الدین زوی د براهم نمسی کافیه نظم کړیده دی په ۱۰۱۹ ﻫ کښې مړ دی.

بیا میر مرتضی شیرازی شرحه کړی ده قاضی ناصر الدین عبدالله البیضاوی اختصار کړیده نوم یې پری «لب» ایښی دی ده پخپله هم پر کافیه باندی شرحه لیکلې ده.

د کافیې په شرحو کښې تحفة الشافیه یوه شرحه هم شته او یوه درة البیضاء نومیږی همدار نګه اسحاق بن محمد بن العمید چه کبیر الدهاوی لقب لری پر کافیه شرحه لیکلې ده. دمصنف دکافیې پر نظم هم خلکو شرحې لیکلې دی. پر کافیه باندی یوه شرحه محمود بن محمد بن علي بن محمود الارانی الساکنانی هم لیکلې ده د کافیې

داعراب بنودلو دپاره محمد بن ادریس بن الیاس المرعشي یوه شرحه لیکلې ده ۰
امام تاج الدین ابی محمد علي بن عبدالله بن الحسن الارد بیلي یوه لویه شرحه لیکلې ده لکه درضي دشرحي په شان.دشارح الهندی له شاگردانو څخه صفي بن نصیر دغایة التحقیق په نامه یوه شرحه لیکلې ده چه دخپل استاذ دشرحي توصیف یې پکښې کړیدی دسید شریف له شاگردانو څخه شریف نورالدین علي بن ابراهیم الشیرازی هم یوه شرحه لیکلې ده ۰
دکافیې له شروحو څخه هادیه الی حل الکافیه یوه شرحه ده چه عبدالله بن علي بن محمد التبریزی لیکلې ده یوه بله شرحه تحفة الوافیه ده چه تقي الدین ابراهیم بن حسین بن عبدالله بن ثابت نحوی لیکلې ده یوه بله شرحه ده چه قال اقول نومیږی .یوه شرحه حسن راست لیکلې ده یعقوب یوه شرحه لیکلې ده چه دجامي له شرحي څخه لویه ده یوه بله شرحه ده چه اسرار الصافیه والخلاصات الشافیه في کشف مقدمة الکافیه نومیږی یوه بله لویه شرحه ده لکه رضي چه امام رکن الدین الحدیثي لیکلې ده همدارنگه په ترکي باندی حاجي باباطوسیه ی ،اومولی کمال الدین چه په باقي قفتان مشهوردی پر کافیه شرحي لیکلې دی.
پر کافیه باندی چه موږ پورته شرحي اوحاشیي وښودی تقریباً ٦٥ ته رسیږی داهغه شرحي دی چه د کشف الظنون د لیکلو دوخته پوری لیکل شوی او دده لاس ته ورغلي دی خو کوم شهرت اومقبولیت چه دمولانا جامي دشرحي په نصیب شوی دی هغه دعلماؤ اوفضلاؤ دهغه حاشیو څخه معلومیږی چه ور باندی یې خیژ ولي دی ددینه معلومیږی چه دوسطي ایشیا لری لری علاقو ته دشرح جامي شهرت رسیدلی دی .دکشف الظنون مصنف د مولانا جامي دشرحي په باب لیکلي دی: «ثم ان المولی نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامي المتوفی ۸۹۸هـ صنف شرحا لخص فیه ما في شروح الکافیة من الفوائد علی احسن الوجوه و اکملها مع زیادات من عنده سماه الفوائد الضیائیه وهو المتداول الیوم وقد حصل به اعتناء عظیم »

یعنې مولانا نورالدین عبدالرحمن جامي یوه شرحه لیکلې ده چه دکافیې دشرحو فوایدیې پکښې راغونډ کړي دي اوفوایدضیائیه ئې بللې ده داشرحه نن دخلکو په لاسونو کښې ده او دې شرحې ته لوی اعتبار ورکړی شوی دی مولانا په ۸۹۸ کښې مړدی چه ترا وسه یې د وفات نه (۴۸۶) کاله تیر شوی دی دنباغلی وروړ علي اصغر حکمت دلیکنې له قراره داکتاب مولانا دخپل زوی ضیاء الدین یوسف د مطالعې دپاره چه دغه وخت دنحوی دمقدماتو په تحصیل بوخت ؤ لیکلی دی او تقریباً یو کال مخکښې له وفاته ئې کتاب تمام شوی دی. مولانا دکتاب په آخر کښې لیکلي دي چه « داته یوه او ه نوی هجری کال دمیاشتو په جمله کښې دروژې دمیاشتې یوولسمه دیکشنبې په صباددې شرحې دهغه تکلیف نه چه زما په اوږو وباندې د سوادنه بیاض ته دنقلولو له کبله پروت ؤ استراحت حاصل شو. »

په شرح جامي باندې ډیرې زیاتې حاشیې لیکلې شوي خو مشهورې یې چه دخلکو توجه جلب کړې ده دمولاناعبدالغفورلاری، مولاناعصام الدین اسفراینی، جمال الدین، عبدالرحمن، عصمت الله سمرقندی او تاشکندی حواشې دي د تاشکندی نوم او نسب مونږ ته نه دی معلوم خو دده نکتې او حاشیې ډیرې دقت، تحقیق او اعتنا وړ دي په خبرو اښې چه دی کومه خبره کوي دسړي په زړه منګولې لګوي. کوم پښتون شاعر خپلې معشوقې ته خطاب کړی دی او دهغې دسپین مخ خال ته یې د تاشکندی حاشیه ویلې ده.

مخ دې کتاب شرح ملادی اداشینکی خال دې تاشکندی کوی سوا لونه.

دعصام الدین، عبد الغفور او جمال الدین حاشیې ډیرې مشکلې او عقل ازما دي. خو دعصمت الله او عبد الرحمن حاشیې نرمې او دطلابو داستفا دې وړ دي.

د تاشکندی حاشیه دمرفوعاتو نه ورسته نه لیدل کیږي ا که چه نوره نه لیکل شوې. همدا رنګه یوه بله سهله او داچسپه حاشیه زمونږ په وختونو کښې متداوله وه چه کشف الظنون نه ده یاده کړې داحاشیه

دمحرم افندی په نامه مشهور دوه. محرم دشرح جامی ټول عبارت را اخستی دی.

اود نور ومحشیانو غوندی په قول) نه لګیږی. زمونږد ننګر هار «باسولی» همو بریوست اود مبتدیانو داستفادی وړ دی.

مولانا عصام الدین چه په شرح جامی کومه حاشیه لیکلی ده دډیر اعتناء وړ ګرځید لی ده پهدی حاشیه کښی یی په شرحه باندی پهډیرو ځایو کښی رداو قدح کړی ده اود عبدالغفور سره یی مناقشی کړی دی زمونږ استاذانو بهویل چه عصام الدین دا کار ځکه کړی دی چهدده خپله شرحه رواج پیدا کړی خو بیا هم موفق شوی نه دی وایی چهعصام عبدالغفور اوجمال دمولانا ډیر ګران شاګردان وو. دعصام په حاشیه باندی کردی ملازاده تحشیه کړی ده. دی په ۱۰۷۰ کال کښی مړ دی.

مولی علامك محمد بن موسی الهندی البسنوی یوه حاشیه لیکلی ده چهپه هغی کښی یی په عصام رد کړی دی اودده جوابو نهیی ویلی دی داحاشیه په ۱۰۳۵ه تمامه شوی ده.

مصلح الدین محمد اللاری یوه حاشیه لیکلی ده چهپه هغی کښی یی دعصام اوعبد الغفور سره خبری کړی دی. اودډیری دفایدی خبری یی پکښی جمع کړی دی. دی په ۹۷۹ ه کال کښی مړدی او همدارنګه عصام الدین پهحاشیه باندی شهاب الدین احمد بن قاسم العبادی یوه حاشیه لیکلی ده. شیخ ابراهیم بن محمد المیمونی داحاشیه علیحده کړی ده. پهدی کښی ځینی اقوال سیدعیسی صفوی ته نسبت شوی دی. دعصام او غفور لهحاشیو ډیرو نورو کسانوهماختصارات اواقتباسات کړی دی او علیحده حواشی یی لیکلی دی لکه دعیسی بن محمد الصفوی حاشیه چه په شرح جامی یی لیکلی ده. ابراهیم مامونی هم په عبدالغفور اوعصام حاشیه لیکلی ده.

خوسره ددی ټولو تردیدو نواوقدحو چه حتی شاګردانو یی هم دمولانا پهکتاب وکړی خو بیا هم دشرح جامی تداول اوشهرت مخ په وړاندی لاړ. زمانی دجامی شرحه ومنله او نور ټول کوششو نه عبث پاتی شول. زمانه بهترین محك اوخورانبه ناقده ده، خو پهدی شرط که دزمانی پهطبیعت کښی لاس ونه وهل شی. دقلم او بیان دعلم او

ادب د آزادۍ معنی داده چه هر څوك هر څه وېلی او ليكلی شي ودی يې كړی او زمانی ته دی يې پرېږدی مګر كه جريان په بل قسم وی چه ځينو ته مخه ور كول كيږی او د ځينو مخه نيول كيږی نو دغلته باطل د حق پر ځای دريږی او علم او ادب هيڅكله ترقی نشي كولای د علم او ادب ترقی فقط او فقط په ازادۍ بناده او بس!

شرح جامی له جواشيو څخه د حسين الجبری او د علی بن امر الله حاشيې هم دی . چه وروستی خپله حاشيه د سلطان سليم خان په نامه ليكلې ده خو تر آخره نه دی . عبدالله ازهری هم يوه حاشيه په شرح ملا ليكلی ده چه القول السامی يې بولی مولی عصمت الله بن محمود البخاری هم ترنيمايي پر شرح ملا حاشيه ليكلی ده . مولی عبد الله بن طور سون چه په فيضي شهرت لری ده هم تر مرفوعاتو پوری په شرح ملا حاشيه ليكلی ده دی په ۹۹۰ ه كښي مړ دی .

شاه محمد بن احمد السمرقندی او غرس الدين بن احمد بن ابراهيم الحلبی د مرفوعاتو تر آخره پوری پر شرح جامی حاشيې ليكلی دی . يوه حاشيه قره چه احمد الحميدی هم ليكلی ده شيخ محمد بن عمر چه په قوردافندی مشهور دی ده شرح جامی په تركی ترجمه كړيده . يو حاشيه وجيه الدين عمر ابن عبد الحسين ارزنجانی هم ليكلی ده .

باباسيد بن محمد البخاری چه په بابا شاه معروف دی د شهزاده شجاع الدين د پاره حاشيه ليكلی ده چه حاشية السلطانيه يې بولی داحاشيه په اوايلو ده ابن طور سون هم په شرح جامی حاشيه ليكلی ده . شيخ شريف روشنی چه په فاضل امير شهرت لری او په ۹۸۷ ه كال كښي مړ دی ، دی هم په شرح جامی حاشيه لری .

خو په دی ټولو محشيانو كښي د مولانا عبدالغفور لاری حاشيه زموږ په هيواد او د افغانانو په كشور كښي تر هند و ستانه د رسې وګرځيده . كشف الظنون د عبدالغفور د حاشيې په باب ليكې :

«مولی عبدالغفور لاری د جامی شاګرد نزدې ترنيمايي په شرح ملا حاشيه وليكله خو په ۹۱۲ ه كښي وفات شو .» د مولانا عبدالغفور حاشيه وروسته تكميل شويده او د تكمله عبدالغفور په نامه شهرت

لري . يقيناً عبدالغفور او تکمله يې ډېر متين او کره کتابونه دي . دعبدالغفور په حاشيه نور محمد مدقق دپاسه حاشيه ليکلې ده چه په ډېر ښکلي طباعت په هند کښې چاپ شويده .

پخوا زمونږ په وطن کښې دعلم او ادب دغه حال ؤ .

داپورته ټولې خبرې دشرح جامي په شهرت اود مولاناجامي په فضل شاهدي وايي .

شيخ عمر بن عبدالوهاب العرضي دجامي دشرحې په باب وايي :

« لله در امام طال ما سطعت انوار افضاله من علمه السامي
الفاظه اسکرت اسما عناطربا کأنما الخمر تسقي من صفا الجامي»

دغه شان ابن الحنبلي هم ليکلي دي :

لکافيت الاعراب شرح مفتيح زلول المعاني ذوانتساب الي الجامي
معانيه تجلي حين تتلي کانما هي الخمر تبدو شمسها من صفا الجامي

همدغه شان دعبدالله دنو شري المصري قول دی :

لله شرح به شرح الصدور لنا فکانه الدر او ازهار اکمام
قدسکرا لسمع اذ تتلي عجايبه والسکر لاغرو معروف من الجام

علامه اقبال د مولاناجامي په باب وايي :

مرا از منطق ايد بوی خامی دليل او دليل ناتمامی
بروی بسته درها را کشايد دو بيت از پير رومی يا زجامی
« ارمغان حجاز »

کشته اندر ز ملا جاميم نظم و نثر او علاج خاميم

په آخره کښې وايم اې خدايا دقلم په آزادۍ زمونږ وطن بيا دعلم معراج ته ورسوه !

کابل ـ خادم مينه ۲۳ دميزان ۱۳۴۳

بیانیه استاد گویا اعتمادی

لطایف وظرایف جامی

فلاطون میگفت جای افسوس است مردمیکه روش نیکو وسلوك اخلاقی دارند از ذوق عاری هستند و آنانیکه ذوق دارند چندان پای بند قوانین اخلاق نیستند شاید فلاطون خبر نداشت که پیدا میشوند دانشمندانی که ذوق و فضیلت وقریحه واخلاق را یکجا جمع کرده اند که ازین گونه کسان علامه زمخشری و شیخ اجل سعدی و مولانا عبدالرحمن جامی و بعضی دانشمندان دیگر بوده اند

ظرافت ومطایبه باشکال گوناگون در بین انسان ها رواج داشته است در یونان قدیم بنام وشکل کومیدی درصحنه ها بازی میشد قرار گفته ارسطو باعث نشاط روح وفرحت خاطر بوده ما بسیار غم ها وعقده ها داریم که در شعور وما تحت شعور ما ذخیره میشود که باید آن را به نیروی خنده ومزاح ازخود دور سازیم ورنه در نهاد ما آشیانه های میسازد که شاید روزی زاغ وزغن کینه وریمن در ان جای گزین شود در نزد بعضی سلاطین ودر بار ها مخصوصاً سلاطینی جابر و مستبد ظرفا و مزاح کنندگانی بوده اند که بهظرافت و بذله گوئی خود جور وظلم سلطان وعاملان اوراجبیره میکردند و بسا بی گناهان را بیك مزاح لطیف و نکته موزون و بجا از چنگ ظلم واعتساف نجات میدادند ظرافت ومزاح حقیقی آن است که از صمیم ذوق وقریحه نشئت نموده باشد و از صحنه مال وجاه حکام و امراء بر کران بوده و از قرایح پاك واذواق تابناك تراوش نموده به هدف هائی که دارای نقد ادبی و اجتماعي باشد متوجه شده باشد یوجانس نایب رئیس یار ئیس دوم مکتب کلبیون همیشه موسسات علمي و اداری معاصر خودرا هدف مزاح های انتقادی خود قرار میداد او شنیده بود که فلاطون در اکادمیی خود انسان را چنین توصیف کرده است: زنده دو پای ظاهر پوست و خندان از ین رو روزی پر های خروس را کنده و آن را درمیدان انداخت و گفت این است انسان افلاطون او مي خواست که فلاطون را باین نکته ملتفت سازد که صفات انسان حقیقی

انسانی که موجب تمیز او از سایر جانداران است عبارت از شکل و پا و دست و پوست او نیست ....

انسان را بصفات معنوی او باید شناخت روز دیگر باو گفتند که حاکم شهر در باره تو امر کرده است که تو باید ازین دیار اخراج شوی او در جواب گفت من هم امر میکنم که آن حاکم درین دیار بماند او در حقیقت باین کلمه خود اداره را انتقاد می کرد که اداره عبارت از ین نیست که یکی برود و یکی بماند و اداره عبارت است از نشر فضیلت و علم و حفظ حیات و حق مردم. مزاح های ادبی آن است که امثال زمخشری وسعدی و جامی کرده اند وچون هر سه استاد ادب بوده اند لطایف و ظرایف ایشان جزوء اثر فکری و تعلیمات ایشان است میگویند روزی جارالله زمخشری در را بروی خود بسته و مشغول نوشتن تفسیر کشاف بود درین هنگام عمر نسفی استاد علم کلام در را کوفت زمخشری گفت کیست ... عمر گفت عمر است زمخشری گفت منصرف شو یعنی بر و عمر گفت عمر غیر منصرف است و منصرف شده نمیتواند یعنی رفته نمیتواند و این مسئله نحوی است که کلمهٔ عمر غیر منصرف است زیراد و سبب دارد یکی انکه علم است یعنی نام شخص است دوم اینکه عدل تقدیری یعنی معدول است از کلمه دیگر زمخشری گفت وقتیکه مشخص نباشد که کدام عمر است آن وقت منصرف میشود. دمیر و داینها سخنان زیبا و ظریف و شیوا و مفید است و لطایف در حقیقت اینها است که هم تفریح دهد و هم تعلیم. شو پنهاور میگوید: همه مزاح ها و شوخی ها مولود عاطفه عشق است که باید انسان در ان به رمز و کنایه حرف زند آری هم طبع یار نازك است و هم گوش رقیبان همیشه باز است مزاح را بعض دانشمندان به نمك طعام تشبیه کرده اند و این تشبیه خوبی است زیرا نمك ها بسیار است حتی زنگار و شوره نیز از جمله املاح است ولی نمك طعام نمك خوردنی است و طعم بی نمك مزه ندارد و مزاح هم باید در حد ذات خود از حدود ادب خارج نشود و مورد قبول و قابل هضم باشد ازین رو باید از الفاظ رکیك و عریان عاری باشد و به عرض و شرف موضوع مزاح و یا مخاطب تماس نکند و نیز باید مانند نمك طعام به مقداری باشد که مطلوب ذوق و مرغوب طبایع گردد کلامی که سراپا هزل باشد مانند خوانی است که سراپا نمك باشد مزاح نشاط

آور وفرحت بخش همان مزاح ومطایبه ایست که براساس ادب وهم در حدود ادب باشد وآن عبارت است از لطایف وظرایف ادبای نامی امثال مولانا جامی وغیره. جامی برعلاوه دیگر صفات ومکارم وفضایل انسانی که داشت یکی ازانها بذله گوئی وخوش طبعی وخوی خوش او بود که درین شیوه کمتر کسی بپایه او میرسید.

چنانچه مولانا عبدالغفور لاری شاگرد رشید وباوفای او مینویسد «ملاحت تکلم بریشان به غایت غالب بود لطایف وسخنان شورانگیز بسیار میگفتند ومطایبه بسیار میکردند» این ظرایف ولطایف که زاده طبع شوخ لطیفه پرداز وست گذشته ازانکه در کتب دیگران نقل شده در آثار وی نیز تراوش نموده ودر مثنوی سبحةالابرار فصلی مخصوص درین موضوع دارد که آن عقد سی ودوم تحت عنوان: در طلاقت وجه مزاج که چین انقباض درجبین نینداختن است.

وبه زبان انبساط سخنان شرین پرداختن چند بیت ازین فصل را بطور مثال عرض میکنم:

از گره چهره پرآژنگ مکن	کار برحسته دلان تنگ مکن
نیستی ابر ترش روئی چیست ؟	چند خواهی به ترش روئی زیست
به که چون برق درخشان باشی	تا که باشی خوش وخندان باشی
در رخ تنگدلی خندیدن	بهتر از تنگ شکر بخشیدن
از شکر کام ودهان آساید	وز شکرخنده روان افزاید
پرگره رو چو شب از انجم چند	بی گره شو چو دم صبح بخند
دل شود رنجه ز جد شام وصباح	میکن اصلاح مزاجش به مزاح
جد بود پا بسفر فرسودن	هزل یک لحظه براه آسودن
لیک هزلی که نه ازدود دروغ	برد از چهره قدر تو فروغ
نجم کین دردل دانا کارد	خوی خجلت به جبین ها بارد
تو ز فیاض خرد تلقین جوی	راست گو لیک خوش وشرین گوی

همچنین در روضه هشتم کتاب بهارستان که بسال ۸۹۲ تالیف کرده چنانکه در مقدمه اشاره نموده برای فرزند خود ضیاءالدین یوسف به تقلید

گلستان سعدی نوشته است عبارات آن بغایت ساده و شیرین و در عالم نثر دری مقام شامخ دارد در آغاز ان روضه نوشته است در وزیدن نسایم ملاطفات و روایح مطایبات که غنچه لب ها را بخنداند وشگوفه دل ها را بشگفاند از حضرت رسالت علیه افضل الصلوات واکمل التحیات آرند که مومن مزاح کن و شیرین سخن باشد و منافق ترش روی و گره برابرو، حضرت رسالت پناه مرعجوزی را گفت که عجایز در بهشت نیایند آن عجوز بگریه درامد حضرت فرمودند که خدای تعالی ایشان را جوان کند وخوبتر از آنچه بودند برانگیزاند آنگاه به بهشت برد این چند لطیفه را ازین کتاب بطور مثال ذکر میکنیم بهلول را گفته دیوانگان بصره را بشمار گفت ازحیز شمار بیرون اند اگر گوئید عاقلان را بشمارم که معدودی چند بیش نیستند.

نابینائی در شب تاریك چراغی در دست و سبوئی بر دوش در راهی میرفت فضولی به وی رسید و گفت ای نادان روز و شب پیش تو یکسان است و روشنی و تاریکی در چشم تو برابر این چراغ را فایده چیست نابینا بخندید و گفت این چراغ نه از بهر خود است .. بلکه از برای چون تو کوردلان بیخرد است تا با من پهلو نزنند و سبوی مرا نشکنند.

جاحظ گوید که هرگز خود را چنان خجل ندیدم که روزی مرا زنی گرفت و بدکان استاد ریخته گر برد که من هم چنین متحیر شدم که آن چه بود ازان استاد پرسیدم گفت: مرا فرموده بود که تمثالی برصورت شیطانی برای من بساز دمن گفتم نمیدانم که برچه شکل میباید ساخت ترا آورد که بدین شکل.

بهلول برهارون الرشید درامد یکی ازندما گفت بشارت باد مر ترا ای بهلول که امیرالمومنین ترا بر سرقردة و خنازیر سردار و امیر گردانید گفت پس گوش بمن دار و فرمان بجای آر که از جمله رعایای منی معلمی را پسر بیمار شد و مشرف بر موت گشت گفت غسال بیارید تا وی را بشوید گفتند هنوز نمرده است گفت باکی نیست ازان زمان که ازغسل وی فارغ شوید بخواهد مرد.

اعرابی شتری گم کرد سوگند خورد که چون بیابد بیك درم بفروشد چون اشتر را بیافت از سوگند خود پشیمان شد گربه در گردن شتر

اویخت و بانگ میزد که میخر دشتری بیك دانگ گربهٔ بصددرم اما بی یکدیگر نمیفروشم شخصی بدانجا رسید گفت چه ارزان بودی این شتر اگر قلاده در گردن نداشتی.

طبیبی را دیدند که هرگاه به گورستان رسیدی ردا بر سر کشیدی از سبب آن سوال کردند گفت ازمردگان این گورستان شرم میدارم برهر که بگذرم ضربت من خورده است ودر هر که می نگرم ازشربت من مرده.

روزی درفصل بهاران باجمعی ازدوستان بهوای کشت و تماشای صحرا و دشت بیرون رفتیم چون در موضعی خرم منزل ساختیم وسفره انداختیم سگی ازدور آن رادید وخودرا بدآنجارسانید یکی از حاضرین پاره سنگی برداشت واستخوان صفت پیش وی انداخت سگ آن رابوی کرد وبی توقف برگشت وهرچند آواز دادند نه ایستاد و اصحاب متعجب ماندند یکی از آن میان گفت میدانید که این سگ چه گفت این بدبختان از بخیلی و گرسنگی سنگ میخورند ازخوان ایشان چه توقع شاعری پیش صاحب بن عباد قصیدهٔ آورد هر بیت آن از دیوانی وهر معنی زادهٔ طبع سخندانی صاحب گفت از برای ماعجب قطار شتر آورده که اگر کسی مهارشان بگشاید هریك بگلهٔ دیگر گراید.

مولانا فخرالدین علی کاشفی متخلص به صفی متوفی بسال ۹۳۹ هجری قمری در کتاب لطایف الطوایف که چهل سال بعدازوفات مولانا جامی تالیف کرده فصلی را درین کتاب مخصوص به لطایف عارف جام قرار داده که از جمله چند لطیفهٔ او را که علاوه برظرافت معنی و طیبت طبع باعث انشراح خاطر و تغیر ذایقه میشود در این جا به سمع حضار محترم میرسانم:

وقتیکه مولانا جامی در سفر حجاز به بغداد رسیدند پیرجمال عراقی باجمعی ازمریدان بدیدن ایشان آمد ووی شیخ معظم بود ومعتقد فیه اکثر خواص وعوام وپوشش او و مریدان او از سر تا بپای همه پشم شتر بود چون چشم پیر برایشان افتاد گفت الحمدالله جمال الهی را دیدم ایشان گفتند ما نیز جمال الهی دیدیم یعنی شتران حدارا

روزی شهزاده بغایت صاحب جمال از اولاد تیمور در مجلس ایشان قطعهٔ نبات مصری بد ندان شکست و بعضی از آن باب دهان او تر شد پاره های نبات را بر کف دست نهاد وایشان راگفت خدمت شما کدام قطعه رامیخواهد . ایشان فرمودند آن را که بیش تراست

درودگر پسری که آخر حسن او بود وخطش آغاز دمیدن کرده بود و گاه گاه تراشی میزد روزی پیش ایشان از درودگری خود میلافید ومیگفت برای فلان کسی چنین دری تراشیدم وبرای فلان کسی چنان پنجره ای ایشان گفتند چه شود که برای ما نیز ریش بتراشی .

در زمان میرزا الغ بیك ایشان چند گاه در سمرقند می بودند در آن زمان جوان صاحب جمال و شاعر پیشه و ظریف از کابل به سمرقند آمده بود وخاکی تخلص میکرد وبه آن مشهور بود روزی ایشان باجمعی از ظرفا وشعرای خراسان از پیش خاکی میگذشتند و او با گروهی از طلبه علم و ظرفای سمرقند نشسته بود بر سبیل تعرض گفت .

کجا میروند خران خراسان . . ایشان در جواب فرمودند خاك نرم می جویند که بر وغلطند .

روزی شاعر مهمل گوئی پیش ایشان گفت که دوش خواجه خضر علیه السلام را بخوب دیدم که آب دهان مبارك دردهان من انداخت ایشان گفتند غلط دیدهٔ خضر میخواسته که تف برروی وریش تو افگند تو دهان باز داشته ای ودر دهان تو افتاده .

یکی ازشعرا پیش ایشان گفت دیوان کمال و دیوان خواجه دوصد کلمه حضرت امیر راجواب گفته ام ایشان فرمودند خدای راچه جواب خواهی گفت ..

شاعری نزد ایشان غزلی بخواند وگفت میخواهم این غزل را بدروازهٔ شهر آویزم تاشهرت کند ایشان فرمودند مردم چه دانند که آن شعر توست مگر ترا نیز پهلوی شعرت بیا ویزند.

شاعری مهمل گوی پیش ایشان میگفت چون بخانه کعبه رسیدم دیوان شعر خود را از برای تیمن و تبرك در کنار حجرالاسود مالیدم ایشان فرمودند اگر در آب زمزم می شستی و تبرك میکردی بهتر بودی.

مولانا ساغری شاعری بود که با ایشان باز گشت تمام داشت گاه گاه با وی مطایبه میکردند ودر شان مولانا ساغری این قطعه را فرمودند:

ساغری میگفت دزدان معانی برده اند
هر کجا در شعر من یك معنی خوش دیده اند
دیدم اکثر شعرهایش را یکی معنی نداشت
راست میگفت آنکه معنی هایش را دزدیده اند.

چون مولانا ساغری را خواندند پیش آمد و گله آغاز کرد و گفت من خادم دیرینهٔ آستانم و فرموده اند، که شما فرموده اید که در تمام شهر شهرت کرده و هر جا میرسم برمن میخوانند ومی خندند و این قطعه مرا رسوای عالم ساخته ایشان فرمودند ما گفته بودیم شاعری میگفت کاتبان و ظریفان شهر آن را به تصحیف ساغری ساخته اند.

شخصی کریه الوجه بود در یك حصه خود دمل بر آورده بود و نزد ایشان نشسته اظهار تالم میکرد واز آن درد می نالید فرمودند هر قدر متوجه میشوم درروی شما از دمل اثری نمی بینم.

یکی از معاصرین که دغه دغه شاعری داشت روزی به محضر آن بزرگوار میگفت که من سوره مبارکه قل هو الله وچند سوره دیگر قرآن کریم را منظوم نموده ام حضرت ایشان فرمودند اول بهتر بود یاحال.

روزی مولانا زوبی (یا زولی) نام کسی نزد ایشان آمده بود واو قوی نادان وساده لوح بود که الفاظ ناموزون بریکدیگر می بست وآن را نظم خیال میکرد وبقید کتابت در می آورد وهمه جا میخواند ومردم می خندیدند پس از ایشان «مولانا جامی» منشور نامه طلبید وابرام ومبالغه از حد گذرانید وبروح عزیزان سوگند داد که برای من چیزی نویسید که به آن در میان شاعران و ظریفان مفاخرت ومباهات کنم ایشان دوات وقلم و کاغذ طلبیدند و برای مراعات خاطر او این رقعه در مجلس نوشتند:

که خدمت مولانا نازولی فقیران را بحضور خود مشرف ساخت و بخواندن اشعار دلپذیر خود بنواخت پایهٔ شعرش بلندتر از آن است که در تنگنای وزن گنجد یا کسی تواند که آن را بمیزان طبع سنجد تجاوز الله عنه وعنی وعن جمیع من یتکلم بما لا یعنی. شهرت طبع ظریف ولطیفه گوئی مولانا بحدی بود که نه تنها در خراسان زبان زد خاص وعام بوده بلکه تا استانبول نیز رسیده بود چنانچه در تذکره کرمی که در زمان سلیم عثمانی بسال ۹۸۰ ﻫ نزدیك صد سال بعد از وفات جامی تالیف شده نوادری چند از و نقل نموده که از آنجمله است ..

اتفاقاً در وقت نزع او حافظی چند بداو آز آغاز (یس) خواندن کردند وعذابش میدادند چون چند آیتی خواندند جامی بیتاب شد وچشم ها را کشاده گفت . .. آه بسکنید که مردم .

در تذکره حسینی و آتشکده آزر این لطیفه از داده داست .. هاتفی جامی از شعرا و خواهرزاده مولانا عبدالرحمن جامی است و در فنون شعر بطرز مثنوی مایل و چهار کتاب در جواب خمسه نظامی بر شته نظم کشیده گویند که اولا با مولانا جامی استشاره نموده اجازه خواست تا جواب خمسه را بگوید مولانا جامی بعنوان امتحان قطعه در جواب قطعه حکیم ابوالقاسم فردوسی که....

درختیکه تلخ است ویرا سرشت
گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد...
همان میوه تلخ بار آورد...

او از هاتفی طلب فرمود هاتفی این قطعه را گفته بدو عرض نمود

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت | نهی زیر طاوس باغ بهشت
به هنگام آن بیضه پروردنش | زانجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمه سلسبیل | بدان بیضه گر دم دمد جبرئیل
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ | برد رنج بیهوده طاوس باغ

فرمودند با آنکه در هر بیت بیضه‌ای گذاشته‌ای باز هم خوب گفته‌ای اجازت است .

در حواشی نزدیکترین نسخه تذکره دولت شاه بزمان مولف که تالیف آن خود ۴۵ سال بعداز وفات جامی است نوادرولطایف هر شاعر که ذکران درمتن کتاب آمده بخط بسیار زیباو شیوا نوشته شده درشرح حال بذوق شاعرانه مولاناجامی هم نکات عاشقانه و مطالب تازه و بکر دارد که بعضی ازان ها درمجالس العشاق منسوب بهسلطان حسین بایقرا که سام میرزا آن راازبایقرا وبا بر آن راازکمال الدین حسینی گازرگاهی میداند ضبط است این دو حکایت و لطیفه نمونه ازان است . کم وقتی مجلس شریفش ازمنظور خالی بودی در ایام سلطنت حضرت شاهرخ میرزا میرزاده ملک محمد بسیار خوشگل بود و بسا اشعاردر دیوان اول آن حضرت برای او فرموده در کبر سن تغییر فاحش درصورت او واقع شده بود چنانکه آن حضرت واشخاص دیگر را شرم می آمد که می گفته اند که برای این عزیزان بزرگ غزلیات و مثنویات دارد نوبتی قاضی ولایت جام بهملازمت آن حضرت رفته بودو امیر ملک محمد بدان صورت که گفته شد درمجلس آن حضرت نشسته بود قاضی مشار الیه پرسید که این عزیز چه کس است ۰۰۰ ایشان فرمودند که این کسی است که وقتی از پی التفاتی ایشان به تنگ آمده بودیم و این زمان از التفات ایشان وازجمله غزلیات که جهت او گفته بودند یکی این است ۰

آن کیست سواره که بلای دل و دین است
صدخانه بر انداخته در خانه زین است

ماهی است درخشنده چو بر پشت سمند است
سرویست خرامنده چو بر روی زمین است

آشوب جهان است اگر اسپ سوار است
آسایش جان است اگر بزم نشین است

در آتش و آبم زدل و دیده چو دیدم
کافروخته رخسار وعرق گرد جبین است

برتافت زمن روگره افگند در ابرو
اینک سر وشمشیر اگر بر سر کین است

گفتم که سخن‌رانی جامی ز لب تست
از پسته شکر ریخت که آری سخن این است

بازرگان پسر تبریزی که شمس الدین نام داشت و بغایت صاحب جمال و باهوش بود در نزد ایشان رساله در معما میخواند این غزل را برای او گفته اند

خطت فتنه است ولب‌ها فتنه انگیز
دلم زان فتنه‌خون و دیده خونریز
دلی آویخته ز لفت ز هر موی
کرا باشد چنین ز لفی دلاویز
زشکل قامتت شد کشته خلقی
ترا گر میل قتل ماست برخیز
تو چشمی و بود دود آفت چشم
ز دود آه مشتاقان بپرهیز
خوشم با محنت عشق تو آری
بود رنج محبت راحت آمیز
الا ای ماه تبریزی که چون خور
نشاید کرد در رویت نظر تیز
چو مولاناست جامی مست عشقت
تو با رخسار تابان شمس تبریز

درخاتمه باین چندسطر از تکمله مولانا عبدالغفور لاری شاگرد رشیدو باوفای جامی که واقعاً اثر بدیع درزبان دری بوجود آورده وحاوی روش کاملاً نوواصیل در شرح حال نویس است ختم مقال می نمایم «حضرت ایشان از ابتدأ حال تا مرتبه کمال از دغدغه عشق خالی نبوده اند کشش عشق وجذب محبت طوری غالب براحوال ایشان بوده وکتمان سرعشق از لوازم فطرت و طبیعت ایشان در اوایل حال به‌حکم محبت صوری به صور جمیله انسانی صورت گرفتاری می داشته اند واز افشای این معنی محترز می بوده اند وعفت ونزاهت دراین معنی درنهایت کمال وخارج از اندیشه وهم وخیال بوده است

آنم که بملك عشق من بی بدلم
در شهر وفا بـه پـا کبـا زی مثلم

پاك آمده از آلایش علم و عملم
بنهاده نظر به قبله گـاه املم

واگر بنا بر غلبه معنی عشق واستیلای سر محبت از جویبار زلال شوق رشحه ای ظاهر شدی ازملامت خلق وافکار مردم غبار وحشت بدیشان نرسیدی واز شغل بـه آن نهر اسیدی ....

کار جامی عشق خوبان است هرگو عالمی
در پی انکار او اوهم چنان در کار خویش

و منشاء محبت در امثال این مردم دغدغه فیض روحانی است نه وسوسه حظوظ نفسانی ومقصود حصول درد ومحنت است نه اندیشه خوشدلی وراحت ...

غرض ازعشق توام چاشنی درد وغم است
ور نه زیر فلك اسباب تنعم چه کم است

اما طایفه ئی که اسیر نفس وهوا گشته اند کام دل ازمقتضیات قواشهوانی جویند وحظ نفسانی را فیض روحانی گویند واز محبت عشق دعاشقی بیرونند .

عشق ارنه کمال نفس آدم بودی
آوازه ء عشق در جهان کم بودی

در شهوت نفس عشق بودی خر وگاو
سـر دفتر عـا شقـان عـالـم بودی

قومی که نیا مـدند در عشق تمـام
خـوانند هوای نفس را عشق بنـام

کی شاید شان در حرم عشق مقام
خود هست بر یشان سخن عشق حرام

وعلامت این عشق سوختن وگداختن واز حظوظ نفس واپرداختن است طلب مرحمت واندیشه حصول آسودگی ازمحبوب ازهوای نفس است .

باعشق توام هوا نمانده است و نفس
با آتش سوزنده چسان ماند خس
خواهدز تومقصود دلخود همه کس
جامی همین از تو ترا خواهد و بس

خوددر آغاز مثنوی یوسف وزلیخا گویند
غم عشق از دل کس کم مبادا
دل بی عشق در عالم مبادا
فلك سرگشته ازسودای عشق است
جهان پر فتنه از غوغای عشق است
بحمدالله که تا بودم درین دیر
براه عاشقی بودم سبك سیر
چودایه مشك من بی نافه دیده
به تیغ عاشقی نافم بریده
چومادر برلبم پستان نهاده است
ز خونخواری عشقم شیر داده ست
اگرچه موی من اکنون چوشیر است
هنوز آن ذوق شیر اندرضمیر است
به پیری وجوانی نیست چون عشق
دمد بر من دمادم این فسون عشق
که جامی چون شدی درعاشقی پیر
سبك روحی کن و در عاشقی میر

« والسلام انتهی »

بیانیه شاغلی غفور غلام شاعر و نویسنده
معروف از بکستان شوروی

شاعر و متفکر بزرگ شرق
عبدالرحمن ابن احمد جامی

من شاعر مشرق زمینم و بنا برچنین اصالتی تعجب آور نیست که همهٔ کلاسیکهای نظم شرق خویشان من محسوب میشوند. این خویشان من عبارتند از: پدر نظم فارسی:

ابو عبدالله جعفر ابن محمد بن عبدالرحمن بن آدم الرودکی حکیم ابو القاسم فردوسی ـ حکیم عمر خیام ـ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ـ شمس الدین محمد حافظ ـ نظامی گنجوی ـ امیر خسرو دهلوی عبدالرحمن ابن احمد جامی ـ علیشیر نوائی و محمد فضولی و دیگران.

من پروردهٔ سنتهای آنانم هنگامیکه من در گهواره آرمیده بودم مادرم شعرهای حافظ ـ جامی ـ نوائی و فضولی را برایم میسرود وطبعاً آثار آن به همراه شیر مادر جسم و روح مرا جلا میدادند.

البته آن چیزیکه بوسیلهٔ شیر مادر بخون وارد میشود هیچگاه زدوده نخواهد شد، حافظ شیرازی چنین میگوید:

«عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
باشیر اندرون شد و باجان بدر شود»

من همیشه با محبت وشوق وافر فرزندانه آثار شاعر و متفکر بزرگ شرق عبد الرحمن ابن احمد جامی را مطالعه واز وی کلام منظوم را آموخته ام با تمام این احوال من همیشه در توصیف و ارجگذاری اندیشه های عمیق واستادی وی وسخنوری خود را ناتوان دیده ام.

به هیچوجه ممکن نیست که مقام والاو خصلتهای عالی جامی را در عالم باریك اندیشی وریختن معانی درقالب شعر بایك یا دو کلمه بیان نمود.

عظمت وی زائدالوصف وهمه جانبه است. رنگارنگی نمونه های

شعری و شگفت انگیزی عمق آیده ها و بدایع خصلتهای بی سابقه ایجاد گری جامی را نشان میدهد از این لحاظ در این انجمن رفیع تحلیل علمی آثار جاویدان جامی را از حدود توانائی خود بیرون می بینم و باید گفت که بی جا خواهد بود چنانچه وی را از هر جانب مورد ستایش قرار دهیم زیرا از قراریکه ظهیر الدین محمد بابر منصفانه بیان داشته جامی از هر گونه توصیفی بی نیاز است بابر در آثار مشهور و آموزندهٔ خود بنام یاد داشتها می نویسد:

«مقام و مرتبه ملا آنقدر عالیست که نیازی به تعریف ندارد»

در این محضر پرشکوه من ترجیح میدهم که فقط یك مسئله را مطرح نمایم این مسئله مربوط به مناسبات و علایق عبدالرحمن ابن احمد جامی با ادبیات ازبك است که با مناسبات متقابل عبدالرحمن جامی و علیشیر نوائی ارتباط خاص دارد زیرا نامهای این دو سخنور برجسته در آسمان ادب و هنر قرن پانزدهم بمشابه دو خورشید میدرخشند .

پیش از آنکه به تحلیل چنین مسئله ای پردازم می خواهم اندکی درباره محیط ادبی هرات قرن پانزدهم سخن گویم :

در آن دوران خلقهای مختلفی در هرات سکونت داشتند این خلقها عبارت بودند از ایرانی زبانان ترك زبانان افغانیان و مغولها در آن زمان بغیر از خلقهای بومی ممکن بود که با هندوان عربها و آذربایجانیان نیز درهرات برخورد نمود بمناسبت بحاکمیت رسیدن تیموریان تأثیر خلقهای ترکزبان در حیات اجتماعی و سیاسی کشور رو به فزونی نهاد لیکن در رشته ایجاد گری بدیعی بخصوص در نظم آن دوران زبان فارسی فرمانروائی میکرد .

حتی شاعرانی چند که اصالتاً ترك بودند و برای مثال بدرالدین هلالی را میتوان نامبرد ، اشعار خود را بزبان فارسی سروده اند ولی بطور کلی در آن دوران در رشته نظم تغیراتی بوقوع پیوست .

گروهی شاعر بار آمدند که اشعار خود را بزبان ترکی نوشتند که در نوبه اول بذوق بدیعی و هنری خلق خود تمایل نشان دادند .

سکونت فارسی زبانان و ترك زبانان خصلت دوزبانی را در ادبیات

تقویت نمود شاعران بسیاری پیدا شدند که اشعارخودرا به دو زبان فارسی و ترکی میسرودند شاعرانی چون مولانا لطفی امیرشیخیم سهیلی خواجه آصفی مولانا بنائی وبسیاری دیگر به آسانی به هردوی این زبان اثری می نویشتند درمیان آنان از این لحاظ بخصوص علیشیر نوائی ممتاز است گرچه وی بیشتر آثار خودرا به ترکی نوشت ولی برای ادبیات فارسی احترام عمیق قایل میشداو بزرگترین ذواللسانین زمان خود شناخته شده‌ود. حالیکه اصالتاً ترك بود دیوانی بزبان فارسی تدوین نمود که (دیوان فانی) نام دارد بطوریکه معلوم است نوائی دراشعار فارسی خودرا «فانی» تخلص میکرد این موضوع بمنا سبات متقابل بسیاری از رجال علم ادب وهنر خلقها ی مختلف آن دوران تحکیم می بخشید.

نام عبدالرحمن جامی این عالم وشاعربزرگ با مهمترین وقایع وحساسترین سنتهای تاریخ ادبیات ازبك ارتباط دارد . بسیاری ازشاعران ازبك عبدالرحمن جامی رامعلم وناصح خود شمرده وبه استعداد ونبوغ وی ارج فراوان گذارده اند.

لیریك بزرگ وپیر خردمند هرات «ملك الکلام» مولانا لطفی باعبد الرحمن جامی دوستی میورزید در حالیکه مولانا لطفی ازلحاظ سن از عبدالرحمن جامی بسیار سالخورده تربود.

این موضوع مانع دوستی آنان نمی شد . در ین باره اطلاعات ما کم است براساس نوشته نوائی درتذکرهٔ «مجالس النفایس» برای ماروشن است که مولانا لطفی درآستانهٔ مرگ خود متوجه شد که نمیتواند غزل ذیل راکه بدان آغاز نموده بودبه اتمام رساند مطلع این غزل چنین است.

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد
به زانکه به بدخوئی بی رحم چنین افتد

لطفی وصیت نمود که جامی این غزل را باتمام رساند وآنرا دردیوان خود مسطوردارد جامی این وصیت راشرافتمندانه بجا آورد بطوریکه برهمه حضار محترم معلوم است غزل نامبرده در دیوان جامی وجود دارد وتماماً اینچنین ترنم میکند :

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد
به زانکه به بدخوئی بیرحم چنین افتد
جائیکه بود تابان خورشید مکان جولان
حیف است کزان بالا سایه بزمین افتد
عشق تو به مهر و کین هرچند زند قرعه
مشکل که بنام من جز قرعهٔ کین افتد
هرجا که جهد برقی از آتش عشق تو
صد دلشده را شعله در خرمن دین افتد
محراب حضور آمد مارا خم ابروی ت
در وی ز خطای ما مسند که چنین افتد
هر لحظه زنم آهی باشد که بدین ناوك
سیارهٔ ادبارم از چرخ برین افتد
جامی چو سخن راند از لعل گهر بارت
در دامنش از دیده درهای ثمین افتد

آنچه قابل توجه مخصوص است همانا مراتب دوستی جامی باعلیشیر نوائی است البته جامی از نوائی ۲۷ سال بزرگتر بود نوائی در همه جا و درهرحال و مقامی از جامی چون معلم خود یاد میکند و چنین مناسبتی به هیچ وجه نمیتوانست مانع دوستی صمیمانه و کمك و آموزش متقابل آنان گردد در حقیقت این چنان دوستی ئی بود که در تاریخ ادبیات جهانی کم نظیر میباشد علایق نزدیك نوائی باجامی از هنگامی آغاز شد که در سال ۸۷۳ هجری مطابق ۱۴۶۹ میلادی سلطان حسین بایقرا تاج وتخت تیموریان رادرهرات بدست آورد ونوائی را به شغل پر مسئولیت مهر داری در بارخویش منصوب نمود گرایش رسمی نوائی درسال های ۸۸۱-۸۸۲ هجری به سلوك نقشبندیه که رهبری آنرا جامی به عهده داشت به این دوستی تحکیم بخشید این اقدام نوائی و دیگران به مثابهٔ علائم مشخصهٔ همفکری نوائی وجامی بحل بسیاری از مسایل مهم دینی اجتماعی - ادبی هنری علمی وغیره کمك نمود - جامی به بی نظیری استعداد وقابلیت

شاعرانهٔ نوائی پی برد و بر آن شد که وی را بزرگترین هنر ور ارجگذار نظم شناسد و بااو مصلحت اندیشد جامی اندکی بیش از یك یادو سال پیش از نوائی به تدوین «هفت اورنگ» پرداخت وخواست آنرا چون پاسخ به «خمسهٔ» نظامی و خسرو دهلوی به نظم کشد بااینکه نوائی اندکی بعد یعنی درسال۸۸۸ هجری به تدوین «خمسه خود آغاز نمود زودتر از جامی آنرا پایان دادلیکن شایان تذکر است که جامی تمام آثار مشهور خودرا ازقبیل «سبحةالابرار» «یوسف وزلیخا» «لیلی ومجنون و« خردنامهٔ اسکندری» درست درچهار چوبه همان زمانی که نوائی «خمسهٔ »خودرابزبان ترکی نوشت تدوین کرد درجریان تدوین «خمسه» و «هفت اورنگ» این دوشاعر بسیار همنشینی ومشورت نمودندازایجاد گریهاو پیروزیهای یك دیگر صمیمانه مسرور میشدند

اولین ملاحظهٔ جامی نسبت به نوائی در خاتمهٔ «سبحته الابرار» وجوددارد که درآن نوائی بهمثابهٔ دوشیر تحسین و توصیف شده نام علیشیر کهزوجی است ازدونام «علی »و«شیر» ترکیب یافتهاست بطوریکه حضار محترم مطلعند به خلیفهٔ اسلام علی نیز بپاس دلیریهایش بزبان عربی لقب «اسدالله‌الغالب» کهبمعنی شیر خدای فاتح »است داده بودند کهجامی نیز نیمهٔ یکم نام نوائی راکه علی است به «علی اسدالله الغالب تشبیه و نیمهٔ دوم نام نوائی راکه بزبان فارسی «شیر» است در نظرگرفته ودرشعرزیرین نوائی رابمنزله‌دوشیر تصویر وستوده است:

یارب این غیرت حورالعین را
شاهد روضهٔ علییـــــن را
از دل و دیدهٔ هر دیده وری
بخش توفیق قبول نظری
خاصه آن در روش فضل دلیر
زان دلیریش شده نام «دوشیر»
آن «یکی» دررهدین «شیر خدای»
و«ان دگر» پنچه به هرصید کشای

فعالیت نوائی چه در رشتهٔ امور دولتی وچه در زمینهٔ معارف پروری کاملا مقبول طبع جامی بود .

در نامه های خود عبدالرحمن جامی که به نوائی نوشته است شواهد بسیاری وجود دارند که پشتیبانیها وارجگذاری های نوائی را نسبت به وی کاملا اثبات مینمایند من میخواهم که نمونه های چندی ازین شواهد را که دستخط های خود مولینا جامی میباشد وازانها عکس برداری شده وباخود آورده ام در پایان سخنرانی ام به حضار محترم باکمال خوشوقتی تقدیم خواهم داشت .

جامی در پایان منظومه «یوسف وزلیخا» ی خود جوانمردی شیر دلی فهم ودرایت وطبع دلپذیر وموشکاف نوائی راچنین توصیف مینماید .

به تخصیص آن جوانمردی کش از دیر
نسب چون نام باشد شیر بر شیر
زبس در بیشه مردی دلیر است
زمردان جهان نامش دو شیر است

یکی درازدژی دوران کننده
یکی سر پنجه با گوران زننده
برسم تعمیه زان بردمش نام
که ماند دور از ان اندیشه عام

وگرنی کی توان زان فهم دراك
بصد حقه نهفت این گوهر پاك
کند درشعر طبعش موشکافی
وزان مو نوك کلکش شعر بافی

نهد زین شعر مشکین دام دلها
دهد از شعر شیرین کام دلها
دل عشاق ازان یك مانده دربند
لب خوبان ازاین یك در شکر خند

بذکرش ختم شد این روشن انفاس
بسان نور منزل ختم بر ناس
بلی در بارگاه آدمیت
جز او کم یافت راه محرمیت

بیان جامی میرساند که سیمای نوائی به مثابه تصویر بدیع یوسف مایهٔ روح بلندوی را در امر تدوین چنین منظومهٔ شده است واز این لحاظ جامی آنرا با بیان بزرگداشتانه نسبت به نوائی به پایان میرساند.

جامی در مقدمهٔ که بر منظومهٔ «لیلی مجنون» خویش نوشته بگرمی تمام با بیان بدیعی دلنشین احساسات دوستانه ومحبت خود را نسبت به نوائی چنین ابراز میدارد.

ساقی بده این می کهن سال
یاقوت مذاب ولعل سیال
آن می که چو دوستان بنوشند
باهم به وفا و مهر کوشند
آرام شود رمیدگان را
پیوند دهد بریدگان را
یاری که کند به یار پیوند
نخل املش شود برومند
یار است کلید گنج امید
یار است نوید عیش جاوید
مقصود وجود کیست جز یار
زین سود اسود چیست جز یار
تا خاتمت وجود ز آغاز
مرغی نکند چو یار پرواز
خاصه که به باغ آشنائی
بر شاخ وفا بود نوائی
یعنی که نوائی لطف سازد
دلهای شکستگان نوازد

کاری نبود بجای این کار
یاران جهان فدای این یار

ملاحظه میفرمائید که در اینجا جامی مخصوصاً ازخصلت انسان پرورانه نوائی سخن میگوید لیکن بالاترین ارزشی که جامی به ایجاد گری نوائی داده در آخرین اثر جامی «هفت اورنگ» بچشم میخورد ودر آنجا «خمسه» نوائی که بزبان ازبکی نوشته شده مورد تحسین واقع گردیده است .

این است سطر های چندی ازاین فصل :

به ترکی زبان نقش آمد عجب
که جادو دمانرا بود مهر لب
زچرخ آفرینها بران کلک باد
که این نقش مطبوع ازان کلک زاد
ببخشید بر فارسی گوهران
به نظم دری در نظم آوران
که گر بودی آنهم بنظم دری
نماندی مجال سخن گستری
به میزان آن نظم معجز نظام
نظامی که بودی و خسرو کدام
چو او بر زبان دگر نکته راند
خرد را به تمیز شان ره نماند
رهی طبع تو استاد سخن
ز مفتاح کلکت گشادی سخن

چنین سوالی به میان می آید آیا جامی که چنین ارزش عالی به «خمسهٔ» نوائی داده زبان «ترکی» را که نوائی باآن شعر می سرود میدانسته است؟ پاسخ ما به چنین سوالی مثبت میباشد این موضوع را معتبر ترین گواه ونزدیک ترین شخص به جامی که خود نوائی باشد تایید مینماید هنگامیکه نوائی «خمسهٔ» را به پایان رساند اولین کسیکه آنرا خواند جامی بود پدیدهٔ نوی چون تدوین «خمسه» منظوم

بزبان ترکی درحیات ادبی آن دوران احتمال داشت که جامی را ناخرسند سازد لیکن وی بادقت بسیار این منظومه را «ورق زده خوانده» ازقراریکه بنظر میرسد درزبان منظومهٔ نوائی فقط بعضی کلمه ها وعبارت های وجود داشتند که ازلحاظ ترکی بودن برای جامی کاملا مفهوم نبودند وازاین جهت جامی بخود نوائی مراجعه و از اواستعداد خواست «خمسهٔ» نوائی نه فقط برای جامی در مجموع خود مفهوم بود بلکه این منظومه وی را به شگفتگی فرو بردو نوائی بی آنکه در انتظار ملاحظهٔ ارجگذاری های معلم بزرگ نسبت بخود باشدچنین مینویسد که ترجمهٔ فارسی آن تقریباً ازینقرار است .

نگه کرد وو اکرد آنکه ورق زد
شد آگه در آن لحظه ای که ورق زد
بر ایش شدی چند پرسش پدیدار
بذوق آمد اوتا جوابش بدادم
گهی آفرین گاه بر من دعا کرد
گمانم نبود که کند تا به این حد
به اشعار من آفرین گفت بی حد

درباره چنین مسئله ئی که آیا جامی بزبان ترکی شعر سروده یا نه درحال حاضر ما عقیده واحد کافی نداریم بعضی اشعار که درشکل «شیروشکر» میباشند و تدوین شان به جامی نسبت داده میشود در انستیتوی زبان وادبیات ماموردتحقیق قرار گرفته اند .

نوائی نیز درارجگذاری بهاثار جامی کوتاهی ننمود .

اواشعار ومنظومه های جامی رابه مثابه عالی ترین دستاورد بیان بدیعی ، ارزیابی نمود .

هریك از منظومه های «خمسهٔ» نوائی دارای فصل مخصوص میباشد که به ستایش ازجامی اختصاص داده شده است . وی جامی را یکی از بزرگترین شاعران نظیر نظامی و خسرودهلوی در رشته ایجاد گریهای داستان سرایانه وبه مثابهٔ امیر خسرودهلوی وشمس الدین حافظ در اشعار لیریك میدانست .

در اولین منظومه نوائی بنام « حیرت الابرار » پیرامون نظم و نثر جامی این اشعار را میخوانیم که ترجمهٔ آن به نثر فارسی چنین است :

دوات وی درخود ظلمت انباشته آب‌حیات‌وی بصورت معنی در آمده بدانسان که از هر قطره اش انسانی کامیاب شده .
و عمرابدی یافته است نظم وی تمام جهان را فراگرفته و نثرش کشور جان را فیضش بر گدا وشاه رسیده .
و در خدمتش شاه وگدا صف کیشده ومفتخر اند .

نوائی در منظومه « فرهاد وشیرین » خود جامی را چون کامل ترین انسان آن دوران ستوده است که ترجمهٔ فارسی آن تخمیناً اینطور است .

تو خود وی را جهان بیکران بین کمالات وراتو یك جهان بین بیت های ما به دیگری نیز در چهار مین‌منظومهٔ نوائی بنام (سبعهٔ سیار) وجود دارند که چنین اند . ترجمهٔ منثورش بفارسی .

اگر علمش بدریا تشبیه شود مطلقا بصورت سراب نمایان خواهد شد نه کمالاتش را پایان ونه مراتبش را حدوغایت در دیبا چه های منظومه های یکم چهارم و پنجم نوائی آثارجامی از قبیل « سلسلهٔ الذهب » «تحفة الاحرار» ، سبحته‌الابرار» یوسف وزلیخا» « احسن القصص » « لیلی و مجنون » « لوامع » « لوایح » « اشعة اللمعات » « کیمیا » « شواهد » « نفحات الانس » «دیوان مجموعه رباعیات » و غیره بمثابهٔ گرانترین درهای نظم و علم ارزیابی میشوند .

در منظومهٔ پنجم « خمسهٔ » نوائی مادر بارهٔ غزلیات و منظومه های جامی ابیات دلانگیزی رامیخوانیم که‌چنین‌است ترجمهٔ‌منثور فارسی آن :

این نظم نیست بلکه آفت جهانی است .
نی آفت جهانی بل آفت جانست شنیدنش ذوق آور است
ولی درك معنی انسانراهلاك میکند غزل و بوجودآمدن سوزودرد

وه وه الله - الله اگر مثنوی بگوید چه خواهد شد .

مناسبات متقابل جامی و نوائی در ایجاد گری آنقدر استوار وبهم نزدیك بودكه بتمام معنی میتوان گفت كه آنان درلا براتوار های ایجاد گرانهٔ یك دیگر میز یستند .

با ایده های یکسانی زندگی میکردند از یك هوا استنشاق مینمودند ودر عرصهٔ نظم بخاطر قهرمانی‌های نوین مایهٔ روح بلندی یك دیگر را فراهم میساختند چنین مناسبات هر دو سره را نه فقط در ایجاد گریهای داستان سرایانه بلکه در سرودن اشعار لیریك نیز مشاهده میکنیم بطوریکه نوائی در « خمسه المتحیرین » و خود جامی در مقدمهٔ دیوان های خویش نقل مینمایند هنگامیکه جامی جمع آوری اشعار خود را در دیوانش به پایان رسانیداولین شخصی كه‌درین باره مطلع گردید نوائی بود. نوائی به‌جامی پیشنهاد نمود كه این دیوان را به چندیوان تقسیم کرده‌و بر هریك‌ازآنان چنان مقدمه های نویسد كه در وقت‌خود امیر خسرو دهلوی نوشت جامی این پیشنهادرا با رضامندی پذیرفت وازیك‌دیوان سه‌دیوان ترتیب داد وبرهریك نام مخصوصی گذارد

این سه دیوان عبارتند از . « فاتحة الشباب » «واسطة العقد» و « خاتمة الحیات » پس ازمدتی جامی نیز متقابلا به نوائی مصلحت مشابهی را پیشنهاد کرد بطوریکه معلوم است پس ازجامی نوائی هم اشعار خودرا به چهار دیوان تقسیم کرد‌که نام‌شان عبارت انداز (غرائب الصغر) و(نوادرا لشباب)(بدایع الوسط)و (فواید الکبر) بشرحی كه به استحضارحضار محترم‌رسید اینچنین دیوانهای‌شعری بطور تمام و کمال به مثابهٔ میراث گرانبهائی برجای مانده بما رسیده اند كه خصوصیات تدوینی شان حیرت آور و ممتاز است و شامل انواع نظم لیریك آندوران میباشند .

نمیتوانیم این‌واقعه‌را ناگفته گذارده‌و بشرح مطلب دیگری بپردازیم‌یك‌وقتی نوایی‌غزلی نوشت كه‌مطلع آن چنین‌بود : ترجمه فارسی آن ازینقرار است .

کاشکی یارجمال عالم آرای خود را نمی کشود ودرجهان غوغا نمی انداخت این غزل انتشار وسیع یافت وجامی به استقبال آن غزلی ساخت که مطلعش اینطور است .

دیدمی دیدار آن دلدار رعنا کاشکی
دیده روشن کردمی از خاك آن پا کاشکی

این واقعه کاملا نشان میدهد که ایجاد گریهای نوائی را چه در داستان سرائی وچه در سرودن اشعار لیریك نمیتوان بدون در نظر گرفتن روابط همکاری های متقابل نوائی وجامی درك نمود نام جامی نه فقط درمیان دریای احساسات احترام آمیز در منظومه های نوائی بچشم میخورد ، بلکه در آثار برجسته وی چون (مجالس النفایس) (محکمه اللغتین) محبوب القلوب « و بسیاری دیگر اشعار لیریك که بزبانهای ترکی وفارسی سروده شده اند نیز ملاحظه میشود .

نوائی اثر برجسته جامی «نفحات الانس» را با بعضی ملاحظات تکمیلی بنام نسایم المحبت « به ترکی ترجمه نمود بطوریکه معلوم است درحال حاضر اثر نامبرده برای مطالعه وتحقیق تاریخ تصوف اهمیت خاصی دارد .

نوائی «چهل حدیث» جامی را نیز به ترکی ترجمه کرد . با ینکه جامی در تاریخ ادبیات شرق سیمای بسیار برجسته ودرخشنده ئی بود نوائی خودرا موظف دانست که بعلامت ابراز احترام به عظمت و نبوغ جامی با نگارش یك اثر علیحده مولینا جامی را به جهانیان بشناساند ونام وی را جاویدان سازد ازین لحاظ پس از درگذشت جامی درسال ۹۰۰ه نوائی کتاب مخصوص به نام» خمسة المتحیرین « شامل شرح زندگی وایجاد گریهای جامی تالیف نمود .

«خمسة المتحیرین «بدون مبالغه مدلل میسازد که نوائی برای اول از هر شخص دیگر عمیق تر به اهمیت جامی وایجادگریهای او در ادبیات شرق پی برد نوائی ارزنده ترین دلایل وشواهدرا پیرامون حیات و ایجادگریهای جامی گرد آورد و در این اثر خود نگاشت

جامی را به مثابه یك انسان کامل نشان داده است و مناسبات و علایق متقابل خود را نسبت به وی برشته تحریر در آورده است بحق میتوان گفت که در حال حاضر مشکل بتوان ماخذ دیگری را پیدا کرد که مثل این کتاب شامل صحیح ترین اطلاعات در باره چنین انسان بزرگی باشد .

«خمسة المتحیرین» گران بها ترین ماخذ در باره جامی بوده واثریست که فرا آورده نفیس دست نوائی می باشد.

آثار جامی برای بسیاری از دیگر شاعران ازبك چون ظهیرالدین محمد بابر، محمد صالح مونس اگاهی مقیمی وغیره آموزنده محسوب میشوند بابر در بابر نامه مشهورش به خاطر آوردن نام عبدالرحمن جامی را برای خود سعادتمندی میداند .

هرات زادگاه و آرامگاه جامی است.

ازاین لحاظ وی مخصوصاً عزیز دل خلق افغانستان است .

هنگامیکه جامی در دومین حجرهٔ سمت راست مدرسه الغ بیگ در سمرقند درس میخواند بخشی اززندگی ثمر بخش خویش را در کشور ما ازبکستان گذراند من امروز بخاطر می آورم که در آوان جوانی هنگام که به همراه جوانان دیگر در میان بناهای زیبای تاریخی سمرقند سرگرم باری بودیم اکثراً از صحن مدرسه الغ بیگ گذر مینمودیم در آنجا نوشته شده بود «این حجره جامی بوده است ازمقدمی او سی گرامی بوده است این نوشته برای همیشه ما را به غرور میاورد .

بغیر از علیشیر نوائی دیگر شاعران ازبك نیز آثار جامی را به ازبکی ترجمه کرده اند مثلا شاعر نامی خوارزم در قرن ۱۹ «آگاهی» آثار «یوسف وزلیخا» و «سلامان وابسال» را به ازبکی ترجمه نموده است درسال ۱۹۱۴ میلادی مطابق سال ۱۳۳۳ ه آثار مشهور جامی «هفت اورنگ» «شرح ملا» و بهارستان جامی نیز در مطبعهٔ غلامیه شهر تاشکند مکملا چاپ ومنتشر شده است .

دیگر نقاط جالب توجه بسیار است که شاعران سرزمین فرغانه درقرن ۱۹ درسرودن غزل شیوهٔ جامی را هم مورد دقت قرار داده اند و پاره ای از آنان بعلامت احترام جامی اشعار خود را با تخلص

«جامی» سروده اند البته در اینجا فرق هما نا سر ودن اشعار بز بان ازبکی ترکی است نام جامی برای مردم اتحاد جماهیر شوروی بسیار گرامی است لیکن جامی نیز مانند هومر فردوسی ـ نظامی و نوائی در تاریخ ادبیات جهانی سیمای بزرگ محسوب میشود .

ازاینرو جامی نمیتواند فقط به یك ملت تعلق داشته باشد وی به تمام بشریت تعلق دارد جامی در آثار جاویدان خود ایده الهای عالی همهٔ بشریت را ترنم کرده است آثار وی در دوران ما نیز به صلح و ترقی خدمت میکند .

ما ازبکان نیز عبدالرحمن جامی را شاعر خود میدانیم .

امروز پانصد و پنجاه سالگی عبدالرحمن جامی را در کابل پایتخت افغانستان دوستانمان به شایستگی و بایستگی جشن میگیرند .

خلقهای آسیا میانه ازبکان تاجیکان ، قرغیزان ترکمانان و کازاخان همگی شان ازدیر ترین دوران های تاریخ رشته های برادری به هم مربوط شان پیوند نموده اند

دوستی جامی و علیشیر نوائی کلاسیك بود ،

چنان دوستی ئی بود که نشاندهندهٔ دوستی خلل ناپذیر خلقهای ترکستان و افغانستان شمرده میشد و نمیتواند شبهه ئی در میان باشد که جشن یاد بود جامی که اکنون در کابل در دل کشور دوستمان افغانستان برپاست وثیقهٔ اطمینان بخش آن دوستی تاریخی است و به مثابهٔ نیك ترین فرصت و پدیدهٔ خوش میتواند به رشد ، توسعه تکامل و تحکیم هرچه بیشتر مناسبات متقابل ما خدمت کند .

در پایان سخن رانی خود لازم میدانم که به اطلاع حاضران ارزشمند و گرامی برسانم که دردیر ان حا کمیت اتحاد جماهیر شوروی اکادمی علوم اتحاد شوروی آثار جامی را ترجمه و منتشر ساخته این آثار عبارتند از: « بهارستان » ـ « لیلی و مجنون » «یوسف زلیخا » ـ «سلامان و ابسال » .

درحال حاضر به مناسبت پانصد و پنجاه همین سال جشن جامی در مسکو و دوشنبه آثار جامی که چندین جلد خواهد شد زیر چاپ است .
حضار محترم قطعاً آگاهند که دانشمند مشهور ایرانشناس شوروی

مرحوم برتلس منوگرافی علیحدهٔ بنام «جامی» تدوین ومنتشر ساخت بعلاوه دانشیار دانشگاه دولتی تاشکند داتسنت شامحمداف نیز کتابی بنام «جامی» برای خوانندگان ازبك انتشار داد در حال حاضر همکار علمی انستیتوی زبان وادبیات اکادمی از بکستان نامزد دکتری درعلوم فیلولوژی پارساشمسی یف نیز جزوه ئی بنام «نگاشته های نوائی دربارهٔ جامی» تدوین وبرای چاپ وانتشار آماده است بغیر ازمطالبی که باطلاع رساندم لازم است با استحضار برسانم که درانستیتوی خاور شناسی اکادمی علوم از بکستان بنام ابوریحان بیرونی برای انتشار فهرست آثاردست نویس جامی که تعداد شان بیش از پانصد میباشد اقدام لازم بعمل آمد وبزودی منتشر خواهد شد.

درماه دسامبر سال جاری در شهر های تاشکند و سمرقند یك کنفرانس علمی بزرگی تشکیل خواهد شد که در جلسات آن بیش ازده خطابه واطلاعات علمی دربارهٔ حیات و آثار جامی ایراد خواهد گردید.

ببخشید فراموش کردم که اثر عبد الرحمن جامی را بنام علم موسیقی که بهمراه آورده ام به بنیانگذاران این جشن تقدیم نمایم اینست ملاحظه بفرمائید این اثر بوسیلهٔ اکادمی علوم از بکستان درسال گذشته منتشر گردیده است.

آثار عبدالرحمن جامی در مدارس متوسط و عالی و کانونهای تحقیقاتی دررشته های ادب هنر ودانش مامور دمطالعه و تحقیق وتدقیق همه جانبه قرار گرفته است.

به علامت بزرگواری جامی درشهر های میهن شوروی ما مدارس وخیابانهائی بنام وی نامگذاری شده اند اشعار جامی بزبانهای خلقهای برادر اتحاد جماهیر شوروی بامیلیونها نسخه منتشر میگردد واین اقدامات دانش پرورانه میتواند به استواری هرچه بیشتر دوستی متقابل خلقهای ماخلقهای اتحاد جماهیر شوروی وافغانستان وتحکیم صلح ودوستی میان همهٔ خلقها خدمت کند

جامی و مستشرقین

بیانیه شاغلی میرحسین شاه

میگویند افکار در محلی تولید و به جاهای دیگری انتقال میابد. انتقال و انتشار جز و حتمی مدنیت ملت ها است. وسیله این انتقال دانشمندانی هستند که بواسطه ایشان دانش بشری از زبانی به زبانی واز ملتی بملت دیگری منتقل میگردد.

نزدیک به دوازده قرن قبل در زمان منصور (۱۵۸-۹۵) وهارون (الرشید) (۱۴۸- ۱۹۸) ومامون (۱۷۰- ۲۱۸) عدۀای از دانشمندان اسلام وجانشینان ایشان چون ابن مقفع یعقوب بن اسحق کندی و نوبختیان و بختیشوع طبیب ثابت ابن قره وامثال ایشان به ترجمه وانتقال علوم یونانی سنسکریت و هندی مشغول شدند (۱) باین ترتیب از نیمه قرن دوم هجری ش (قرن هشت میلادی) تا قرن هفت (قرن سیزده میلادی) مردمان عربی زبان مشعلدار فرهنگ ومدنیت شدند، مردمی بودند که بوسیله ایشان علوم و فلسفه قدیم احیا گردید، شرح و تفسیر شد و باروپا انتقال یافت.

قبل از آنکه قرن دوازده میلادی تمام شود معامله بالعکس صورت گرفت. دراین وقت طلیطله، قرطبه وغرناطه از شهرهای هسپانیه مراکز علوم اسلامی گردید، دراین جادانشمندان اروپا باعلمای اسلام بتماس آمدند واز کتب علمی و زبان ومآثر و آداب آن ها استفاده نمودند (۲)

---

(۱) رجوع کنید به How Gteek Seience Passed در De Lacy O'Leaty to the Arabs، لندن ۱۹۵۶، ص ۱۵۵- ۱۷۵.

(۲) تاریخ آداب اللغته العربیه جرجی زیدان، الجزالرابع، دارالهلال ص ۱٤٤

وعلوم اسلامی مخصوصاً در رشته های استرولوژی و استرونومی به اروپای لاتین انتقال یافت. وکتب معتبر این دو رشته علمی بزبان لاتینی ترجمه شد. (۱)

قبل از این، هم روحانیون اروپا متوجه ارزش علوم اسلامی شده بودند، واولین کسیکه بکار ترجمه این علوم دست زد، پاپ سلوستر دوم است که در آواخر قرن ده میلادی زندگی می نمود (۲) اصلا در این دوره در بعضی از ممالك دیگر شرقی نیز چونین ابتکاراتی در ادبیات دیده شد (۳) وجاپانی ها آداب و رسوم اجتماعی خود را اصلاح نمودند و در بین ایشان شعراء و نویسندگان وهنرمندانی در نقاشی وحفاری پیدا شد (۴)

بعد از سلوستر عدهٔ دیگری از مترجمین آمدند که بین آنها میتوانیم نام هرمن آلمانی راذکر کنیم (۵) اینها علوم و معارف یونانی را (از فلسفه وطب وهیئت وریاضی) با تغییر اعراب ترجمه می نمود.

اروپائیان در این وقت در ترجمه کتب عربی، تنها منظور علمی داشتند ولی تاریخ حوادثی را بوجود آورد که تغیر این مقصدرا ایجاب کرد، کم کم شرقشناسی تابع مقاصد دینی وسیاسی واقتصادی وتجارتی گردید درمنظور دینی مثلا اقدام علمای غرب را در یادگرفتن زبان عربی برای تحقیق نصوص تورات می توانیم ذکر کنیم.

در تاریخ شرق شناسی ضمن فعالیت های دینی مطلب دیگری نیز قابل ذکر است وآن اقدام بعضی از مبلغین مذهبی به مطالعه علوم شرقی میباشد.

---

(۱) فلیپ هیتی Philip K, Hitti در تاریخ عرب Histoty of thc Arads نیویارك، ۱۹۵۱

(۲) رجوع کنید به Zhe Shoeter Cambri dge C·V.Prevcte Orton Medieval History Literafurc کمبرج، ۱۹۵۲، ص ۵۴۶_۷ . تاریخ آداب اللغة العربیه، ص ۱۴۴

(۳) Classical Chlnese پیکنگ، ۱۹۵۹

(٤) ابوالقاسم‌صحاب، فرهنگ خاور شناسان ۱۳۱۷ ص۸

(٥) تفصیل آن ادر Zhe Shorter Canbfidge Med. History ص ۶۲۰ ببینید

این مبلغین علاوه بر آنکه مذهب مسیح را در ممالك شرقی تبلیغ می نمودند زبان و ادبیات مردم شرق را نیز می آموختند و در آن تحقیق می نمودند در اواخر قرن پانزده میلادی پس از انکه فرقه یسوعی Zhe Jesuits بواسطه اگنا تو س لیلا Egnatius Layla (۱۴۹۱-۱۵۵۶) تشکیل شد مبلغین آن در ممالك دور دست چون هند و چین به تبلیغ پرداختند (۱) نفوذ آبای یسوعی در دربار اکبر مثلا بحدی بود که کتاب مقدس موضوع محبوب هنرمندان مغولی شد (۲) در سفر نامه سیباستین ما نرمك Father Sebasian Manrfiqug که بسال ۱۶۴۹ انتشار یافت معلومات مفیدی راجع به وضع شهر آگره در ۱۶۴۰ میلادی می یابیم (۳) باید تذکر داد که شرق شناسی تا نیمه اوایل هفده میلادی مربوط بمذهب علمای دین بود و از آن بیشتر برای تبلیغ استفاده میگردید و لی متدرجا علم مستقلی شد و به منظور مطالعه علوم و ادبیات شرق از لحاظ علمی محض استعمال شد.

ازاین لحاظ شرق شناسی رادر ادبیات و علوم اسلامی ار بانیوش بانوشته زبان عربی از لیدن آغاز کرد این کتاب بسال ۱۶۱۳ تالیف گردید وی علاوه بر آن مجموع مبارك ابن عمید را در تاریخ طبع نمود و آنرا به لاتینی ترجمه کرد و قرآن را نیز به لاتین ترجمه نمود ظاهرا دراین وقت در آداب و لغت ممالك دیگر نیز مخصوصا ارمنی و فارسی و حبشی و جاپانی و تبتی و هندی مطالعات آغاز گردید (۴)
گفتیم شرق شناسی دراسلام به معنی عام از قرن ده و به معنی خاص که عبارت از مطالعه زبان و ادبیات و علوم عرب باشد از قرن هفده آغاز میگردد. اما در مورد افغانستان معنی عام آن تاریخ قدیمی اری دارد.

---

(۱) رجوع کنید به Hayes در A Political ond Gultural Slistoty of Euxope ج ۱، نیو یارك ، میکملن ۱۹۴۸ ص ۱۸۷-۱۸۸

(۲) Fene Poole Lndia در Mediaeval لندن ، ۱۹۰۳، ص ۲۷۳

(۳) همانجا ص ۳۳۶

(٤) آداب اللغة العربیه ص ۱٤٦

بامقام ارجمندی که افغانستان در تاریخ مدنیت مشرق زمین داشته واهتمامی که فرمانروایان این گوشه دنیا در نگهداری کتب و ذخایر علمی بخرج میدادند طبعی است که دانشمندان از گوشه های دور دست غرب به سراغ آن میایند وازان استفاده میکنند در نیمه دوم قرن هشتم میلادی مثلا الکوئین راهب انگلیسی که ازدرباریان شارلمان بود ۸۴۲-۸۱۴ کتاب جیشر را دردار الکتب غزنی مطالعه کرد جز مسافر دیگر انگلیسی نیز که در وقت اورنگ زیب به افغانستان آمد به مارسیده ولی از لحاظ مطالعه و تحقیق در تاریخ خود افغانها کارفادر کروزنسیکی Kurzenski را میتوانیم پیش قدم بدانیم وی از اهل لهستان وکشیش های آن بود ودر موقع محاصره اصفهان بواسطه افغانها در آن حدود زندگی میکرد محاصره آن شهر را بچشم خود دیده ویادداشتهای جمع و تالیف نموده و نوشته های خود را در ۲ جلد بسال ۱۱۴۲ ه هفت سال بعد از سقوط سلطان حسین صفوی در دورهٔ لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه به طبع رسانید(۱) کتاب او بنام آخرین انقلاب ایران موسوم شد (۲)

این کتاب را کشیش دیگری بنام دوسرلو بانگلیسی ترجمه کرد و بسال ۱۷۲۸ بچاپ رسانید. مطلب قابل توجه در این جا این است که افغانستان در دوقرن اخیر مشغول جنگ و مجاهده بود و از ینجهت دانشمندان غرب کمتر توانستند به خود مملکت برسند و مطالعات خود را مستقیم انجام دهند بنابر آن تاریخ مملکت جزو تاریخ ممالك مجاور مطالعه شده و مفاخر ما نیز در مفاخر دوستان ما بحساب آمده امروز جای خوشوقتی است که محققین تاریخ میتوانند مستقیماً به کشور ما بیایند و تاریخ ادبیات این مملکت را از نزدیك مطالعه نمایند.

اوایل قرن نوزده تحقیقات شرق شناسی راجع به افغانستان بیشتر شد النفستن Elphinston در ۱۸۳۹-۱۸۴۲ کتاب سلطنت کابل The Kingdom of Kabul را انتشار داد فریر Ferrier در ۱۸۵۷- سفر کاروان Carvan Journey را نوشت برنز Burnes کابل Caboul را تالیف

(۱) ابوالقاسم سحاب فرهنگ خاور شناسان ص ۲۰٤

(۲) Histoire de la dexrsix Revolufion en Perse 1724

نمود بیلو کتاب افغانستان و افغان هارا Áfghanis tan and the Äfghans
را نشر کرد (۱)

دوره تیموری های هرات در تاریخ ادبیات کشور ما از نظر غنا و ثروت هنر و ادب مقام خاص دارد در این عصر جامی* بنا بر وسعت معلومات و تنوع تالیف و کثرت آثار ادبی که کما و کیفاً بسیار قابل توجه است شهرت بسزا دارد دیر اغالباً خاتم اساتید شعر قدیم میشمارند از اینجهت هم خود این دوره و هم جامی در غرب بسیار معروف گشته بعد از وی نظیر مطایبا تش سبکی در ادبیات انگلیسی بنام Eupxutism بوجود آمد (۲) و در آغاز قرن نوزده و حتی اواخر قرن هجده یک قرن (۳) مطالعات دقیقی در احوال و آثار وی آغاز گردید شرق شناسی در مورد رجال علمی ادبی به سه صورت انجام شده است :

۱ ـ نشر آثار .

۲ ـ ترجمه آثار شان بزبانهای عربی .

۳ ـ تحقیق و نوشتن در شرح حال تالیفات ایشان

درمورد جامی هر سه صورت آن عملی گردید .

اولین کتابیکه از آثار او بواسطه دانشمندان غربی بچاپ رسید لیلی مجنون اوست، این اثر را مستر ولیم خویز در اواخر قرن هژده انتشار داد .

ظاهراً قدیمترین اثر جامی که بزبانهای غربی ترجمه شده نیز لیلی مجنون اوست ، این داستان که ششمین مثنوی هفت اورنگ وی است بسال ۸۸۹ ه ۱۴۸۴ تالیف شده و بسال ۱۸۰۵ بقلم موسیو شزی Chezy در پاریس به فرانسوی ترجمه شده دو سال بعد هارتمان Hartmann آنرا به المانی ترجمه کرد و در لیپزیک منتشر ساخت (۴) چهار سال بعد سبحة الابرار در ۱۸۱۷ به طبع حروفی در کلکته چاپ گردید و در ۱۸۱۸ این چاپ تجدید شد معروفترین مثنوی های سبعهٔ مولانا یوسف زلیخا اوست که بسال ۸۸۸

---

(۱) The Encyclopaedia of slam ده M. Longwarth Dames
چاپ لیدن ۱۹۱۳م ، ص ۱۷۲

(۲) Litenature Landmarks of anglish در Iit Gifaofore
لندن ۱۹۳۸ ص ۲۴

(۳) زیرا Sit william Tames لیلی مجنون اورا در کلکته نشر کرد .

(۴) دائرة المعارف اسلام ، ص ۶۷۷

۱۴۸۳ تالیف شده این مثنوی را Rosensweig در ۱۸۲۴ به شعر آلمانی ترجمه وطبع نمود و بعدها در (۱۸۸۸) گریفتن در لندن آنرا با نگلیسی ترجمه کرد و ترجمه خیلی متوسط آن باز درلندن بسال ۱۸۹۲ انتشار یافت.

بسال ۱۸۴۰ میلادی «ب ، ا» دورن دانشمند روسی مشغول تحقیق ومطالعه درزبان پښتو بود ویادداشتهای صرفی ونحوی خود را راجع بزبان پښتو نشر کرد پنجسال بعد متون اصلی آثار ادبی افغانی منتشر گردید، ومنتخبات زبان پښتو با ن ضمیمه شد، دراین منتخبات متون اصلی آثار معروف مخزن اسلام آخند درویزه دیوان اشعار رحمان بابا ومرزا ترجمه آثار جامی وقطعاتی از کتاب مقدس وغیره موجود بود. (۱)

در ۱۸۴۶ دانشمند آلمانی شلشتا و سارد Schechta wssehеrd بهارستان رابه آلمانی ترجمه نمود ودروینا بطبع رسانید، ترجمه کامل انگلیسی آن در سال ۱۸۷۷ بوسیله انجمن کاماشاستر Kama Shastral و نیز ترجمه دیگری از روضه ششم بقلم ویلسون C.E Wilson موسوم به Persian Wit and Humour بچاپ رسیده است (۲).

در ۱۸۴۸ دانشمند دیگر آلمانی فور بزفالکو نز متوجه تحفة الاحرار گردید و آنرا طبع نمود و در همین سال سبحة الابرار بچاپ سنگی در کلکته چاپ شد

یکی ازمثنوی های شیرین جامی سلامان و ابسال است که با ترجمه فتیز جرالد درارو پا شهرت کافی یافته است سلامان وابسال را Forbes Falconer در ۱۸۵۰ ترجمه ونشر کرد این مثنوی بسال ۱۸۵۶ با نگلیسی ترجمه شد یك ترجمه دیگر به نثر انگلیسی وبطور خلاصه همان ترجمه نویسنده معروف ادور دفتیز جرالد Edward Fitz Gerald است که در لندن بسال ۱۸۵۶ انتشار یافته است (۳) راجع به سلامان

(۱) گ، گرین ، آموختن ادبیات افغانستان دراتحاد شوروی، افغان شناسی شوروی درعرصه چهل سال ، مسکو ۱۹۵۹

(۲) از سعدی تا جامی ص ۵۷۵-۵۵۶. (۳) از سعدی تا جامی ص ۵۷۰

و ابسال د انشمند معاصر اسرا ئیل S.Pines مشغول تحقیق است ومیخواهد ریشه این داستان را که تا حال یونانی گفته شده هندی ثابت کند(۱) سلسلة الذهب نیز در همین سال به نثر انگلیسی ترجمه شد وبقلم فتیز جرالد انتشار یافت.

در ۱۸۵۸ میلادی ناسو لیس W.Nassou Lees مقدمه ای بر نفحات الانس نوشت بصورت بسیار نفیسی آنرا در کلکته طبع کرد(۲).

ترجمه وطبع آثار جامی درطول قرن نوزده وبیست ادامه داشته است بسال ۱۸۷۲ مثلا رساله کوچکی که جامی درعروض وقافیه نوشته بود بوسیله بلوکمن Blochmann در کلکته طبع گردید او انوف Iwanov مقالتی درمآخذوی در نفحات الانس The Sowrces of Jamis Nafahat نوشت (۳) ستوری C.Ä,Sterey دراد بیات فارسی Persian Literature احوال وآثارش راشرح کرده برو کلمن ماخذ تحقیق احوال وی را نشان داد(۴) پروفیسر مقالات عمیقی در مجله رایل اشیا تیک سوسایتی لندن نوشت (۵) دونفر از دانشمندان انگلیسی ویسکی برون وربکا درتواریخ ادبیات ایران خویش شرح مفصلی از احوال وآثار او نگاشتند بالاخره دانشمند معاصر انگلیسی A,T,Ärdery مناقب شیخ الاسلام عبدالله انصاری اورا انتشار داد (۶)

تا این جا علاقه مستشرقین را به جامی واهتمام ایشان به نشر و ترجمه آثار او دیدیم اکنون برویم به نظر ایشان راجع باین مرد بزرگ و احوال آثار او بدواً باید بگوئیم که دانشمندان غربی یا هر شخص دیگری که

---

(۱) 26 th,Fnternational Congress of 'Summaries of Papers Orientalists'
دهلی جدید ، هند ۱۹٦٤

(۲) ازسعدی تاجامی ص ٤٨٩

(۳) Tasb· N'S.18 1922 385-402,Tasb N.S.19

(٤) Geschlte hte Der Arabischen Liferaturz Brockelmann Vol2, 6.266
ونیز &upplement band ج۲ ص ۲۸۵

(۵) اکتوبر ۱۹٤۵ واپریل ۱۹٤٦

(٦) Zhe Islamic Quaterby ج ۷ ، شماره ۳ـ٤

بخواهد راجع باین دانشمند و مولفات او تحقیق کند ماخذ مدارك کارش همان نوشته های خود او یا تذکره نویسان ومورخین وی معاصر میباشد درارزش این نوع تحقیق ك، گیرس دانشمند شوروی می نویسد: باید مخصوصاً خاطر نشان کرد که آثار دانشمندان شوروی به معیار بلند علمی باجلب مدارك اصلی زیاد نوشته شده بود مولفین شوروی تحقیقات خود را راجع بادبیات افغانی بر منابعی که در خود افغانستان منتشر شده یا بر اساس تحقیقات ادبیات شناسان معاصر افغانی مبنی ساخته اند» برون نیز در ماخذ خود راجع به جامی تحفه سامی، سام مرزا پسر اسماعیل صفوی، مجالس النفایس وخمسة المتحیرین ذکر میکند ونوشته های عبدالغفور لاری را بهتر از همه میداند: «لیکن درمیان این همه بهترین و قیمتی ترین شرح احوالی که از و بدست است آنست که تلمیذ مشهور وی عبدالغفور لاری (متوفی در ماه شعبان ۹۱۲ / ۱۵۰٦ ومدفون درجنب مزار استاد خود) در باره او نگاشته (۱) ازینجهت است که نظر ایشان شبیه همان نظری است که علمای شرقی در باره او دارند.

صفات ممتاز اخلاقی و خصلت های پسندیده که از شخصیت وی در کتب شرقی آمده در آثار دانشمندان غرب نیز منعکس است وی از فضایل انسانی به کثرت شوق به اکتساب علم و دانش وارستگی و تجرد عزت نفس واستغنا و سادگی وبساطت عیش خیرخواهی و نیکوکاری ذوق لطیف وحب جمال شهرت دارند ودر آثار متعدد وی اشاراتی به همه این مطالب دیده میشود دانشمندان غربی نیز همه این صفات را دروی یافته و ذکر نموده اند برون مثلاً در باره وی مینویسد هم از زمان طفولیت از وی هوش و ذکای خاص مشهود می افتاد وهرچه بیشتر رشد ونمو می نمود و بکسب فضایل علوم می پرداخت ونزد استادان معروف به تکمیل نفس مشغول میشد به سرعتی تمام بر آنها فایق میگردید و آنها از او کسب معرفت می نمودند» راجع به درجه تحقیق وفضلیت وی باسولیس می نویسد: «اگر جامی را نه از لحاظ شعر وشاعری

(۱) از سعدی تا جامی ص ٥٦٥ .

بلکه تنها از جنبه تحقیق وفضل مطالعه نمائیم جای انکار نمی‌ماند که وی را قریحه سرشار ودانشی بسیار بوده است (۱) بارتولد هم در این مورد میگوید «شاعری بود متصوف با تحصیلات بسیار عالی (۲)

تواضع وفروتنی وترك ریا وبذل نفس وخلوص عقیدت از جمله اوصافی است که تقریباً در تمام کتب تذکره بوی نسبت داده شده ربکا بآن باین شرح اشارتی دارد

جامی درویشی بود بی سجاده وربا باوجود آنکه درویشی بود پرهیزگار هیچوقت از زندگی واجتماع کناره نگرفت دیگر از صفات حمیده جامی اباء نفس وی از مدح وچاپلوسی در قبال اغنیا واقویا است در قطعه‌ای که در آن التزام جمع محالات را کرده است میگوید:

فرو رفتن بآتش دان نگونسار
بپلك دیده آتش پاره چیدن
به فرق سر نهادن صد شتر بار
ز مشرق جانب مغرب دویدن
بسی بر جامی آسانتر نماید
که بار منت دونان کشیدن

براون میگوید «یکی از صفات حمیده جامی که ممکن است ناشی از ملکه غرور وی باشد امتناع وی از چاپلوسی وحقیر ساختن خویش نزد امرأ وثروتمند است واین صفتی است که نزد شعرای زمان کمتر یافت میشد (۳) میگویند هیچکس مانند جامی مفاد این اشعار نظامی را عمل نتوانست کرد:

چون بعهد جوانی از بر تو
بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی
من نه میخواستم تو میدادی

دیگر از خصایص دیگر استادهمانا طبع ظریف ونفس طیب اوست چنانچه

---

(۱) از سعدی تا جامی ص ٥٦٧ .

(۲) Fo0r Studies Klistory of Central Asja ج۳، راجع بهمیرعلی‌شیر، لیدن ، ص۱۹٦ .

(۳) Bnown در A Litery VslIII ,Tkstovq of Beraja کمبرج ۱۹۵۱ ص ۵۰۹ .

از وی مزاحها ولطیفه های بسیاری نقل شده است چنانچه مولانا فخرالدین علی کاشفی متخلص به صفی فصلی از لطایف الطوایف خود را مخصوص جامی ساخته است و در آن شیء ویك نادره ازوی حکایت کرده جامی خود روضه ششم از بهارستان خود را در نوادر و لطایبات Witicism قرار داده است .

برون می نویسد : باوجود همه زهد وعرفان جامی را طبعی شوخ و روح لطیف بوده ودر موقعی که این بیت را در باب مطلع غزلی که خود سروده بود میخوانده است :

بسکه در جان فگار وچشم بیدارم توئی
هر که پیدا میشود ازدور پندارم توئی

یکی از حضار بی ادبانه سخن او را قطع کرد گفت که اگر خری پیدا شود ؟ جامی فی الحال گفت پندارم توئی .

بالاخره گفتار برون راجع به این استاد بزرگ که دراخیر کتاب، تاریخ ادبی ایران جلد سوم معروف به ،ازسعدی تاجامی آورده است نقل می کنیم :

اگر خاتم الشعراء نباشد محققاً یکی از بزرگان اساتید شعرا است . در کلام این مردنامی اندیشه های صوفیانه وعقیده بوحدت وجود به کاملترین و نمایان ترین صورتی نمایان گردیده است و هر چند از جهات دیگر بعضی از اساتید باوی همدوش یا برا و برتری دارند ولی هیچ استاد سخن وگوینده فارسی زبان در تنوع موضوع وتفنن به فنون مختلفه به پایه کمال او نمیرسد واعجاب و تحسین معاصرین وی نسبت بقریحه فروزان او بجاو سلطنت اودر ملك سخن بسزاست .(۱)

حال ببنیم که نظرعلمای غرب راجع بآثار جامی چیست ؟

جامی ازجمله شعراء ودانشمندانی است که دارای آثار وتالیفات زیادی میباشد بطوریکه باید بگوئیم آن اندازه از آثار نظمی و نثری که از اسناد جامی در دست است شاید از هیچ یك از شعراء و صوفیه که در شمار نویسندگان و دانشمندان بوده نمانده جامی

(۱) از سعدی تاجامی . ص ۵۹۷

نه تنها به کثرت تالیف و آثار شهرت دارد بلکه به پختگی آثار نیز معروف است آثارش حتی درزمان خودش شهرت فراوان یافت وصیت فضایل او از هرات تا اسلامبول که منتهای محروسه تمدن اسلامی وقلمرو نفوذ زبان وادبیات دری است رسید (۱) چنانچه دو سلطان عثمانی محمد (۸۵۵ - ۸۸۶ هـ) و بایزید (۸۸۶ - ۹۱۸) بیهوده سعی کردند او را به عثمانی ببرند . پادشاهان نه تنها جامی را بدربار دعوت میکردند بلکه آثارش را یکی بدیگری تحفه میدادند در کتابی که راجع به میرعلی شیر نوشته است این حکایت را نقل می کند روزی امیرعلی شیر تصمیم گرفت به سلطان یعقوب ترکمن مجموعه ای از آثار جامی را بفرستد کتابدار اشتباه کرد و کتاب دیگری را که وقایه مشابهی داشت داد ، این اشتباه وقتی کشف گردید که سفیر نزد سلطان رسید ه وی از او پرسید آیا سفرش خوش بوده یاخیر سفیر برای اظهار معلومات جواب دادرفیقی دارد که ازصحبت آن نمی تواند ناخوش باشد . وچون پادشاه ازاحوال رفیق جویا شد گفت میرعلی شیر برای سلطان یعقوب آثار جامی را میفرستد واین رفیق زحمت راه سفر را آسان ساخته است .

سلطان خواست کتاب را ببیند ، معلوم گردید کتاب جامی نزد وی نبوده (۲)

آثار جامی را بطور کلی می توانیم بدو قسمت تقسیم کنیم : منظوم ومنثور .

جامی که خود به عظمت مقام ودرجت بلند شعر وشاعر ملتفت بود نزد هموطنان خویش و پارسی زبانان ایران و ماوراء النهر و هند در شاعری استاد وخاتم الشعراقبول شده است همه عقیده دارند که شعر کلاسیك فارسی بعد از وی شاعر توانا ندید . ملکه کامل شاعری آثار منظوم اورا مسلماً پخته ومتین ساخته است و همین متانت و پختگی در کلام باعث شد که شعرش درغرب شهرت کافی بیابد چنانچه دراوایل توجه دانشمندان غرب به ادبیات دری در اواخر قرن هژدد میلادی کتاب لیلی و مجنونش به وسیله ir oililaim Jona طبع و

---

(۱) علی اصغر حکمت ، جامی ، تهران ، ۱۳۲۰ .

(۲) V.V.Barthold در Four Sludies ei-lhe History of Ceutral dsia لیدن ۱۹۶۲ ص ۴۳

انتشار یافت(۱) وبعضی از دانشمندان آلمانی چون فون روز نزویگ، روکرت Ruckert دیگر هوز locjkes Hauses بلیو تنکر ار Bl̈iitenkranz مطالعات عمیقی در غزلیات او نمودند (۲) با وجود این تقدیر واقعی از سخن جامی کار هموطنان و همزبانان او است برون در مقایسه‌ای که میخواسته است از وی و نظامی بنماید این کار را به یکی از پارسی زبانان گذاشته است .

در قسمت آثار منثور او باید بگوئیم که جامی به قول متفق علیه در ادبیات عرب و علوم اسلامی احاطه کافی داشته واین معنی از آثار واشعار او روشن است همین تبحر او درعلوم عربی و مهارتش در صنعت ترجمه و تالیف بود که آثارش بزودترین فرصتی در ممالك اسلامی منتشر شد عبدالغفورلاری در این معنی میگوید :

هر ثمره که از شجرات فضایل و کمالات حضرت ایشان سرزدی ، وهر نکته که از کلك در انشا ر ایشان لایح گشتی وهر دقیقه که از خامه حقیقت نگار ایشان صادر شدی برصفحه روزگار آمده و برصحیفه دورفلك میماندواهل روزگار به تصانیف ایشان شغلی تمام می نمودند مخصوصاً اینکه بعضی از کتب وی درسی نوشته شده و محققین را به جنبه های مختلف معارف اسلامی آشنا می سازد .
دکتر تاراچندهنگام بحث از کتب درسی تصوف لوائح اورا بهترین خلاصه فلسفه صوفی میدانند .

ازهمین جهت بود که ناسولیس در ۱۸۵۹ نفحات اورامنتشر ساخت و مقدمه جامعی بر آن نوشت وداشمند مصر استاد آربری منا قب شیخ الاسلام وی را نشر کرد .

خلاصه مقام ارجمند علمی جامی وی را درزمان خودش شهره آفاق ساخت ،دانشمندان غرب پس از آشنائی با فغانستان به آثار وافکار او آشناشدند ،راجع بان مطالعه و تحقیق نمودند آنرا بزبان های غربی ترجمه کردند ودامنه این تحقیق و ترجمه تاامروز دوام دارد

---

(۱) شجاع الدین شفا ، جهان ایران شناسی .   (۲) از سعدی تا جامی ص۵۹۲ .
(۳) Tara Chaud Influeuce of Islam on Indiau Cultures الله آباد، ۱۹۶۳ ص۷۸ (تاثیر اسلام برمدنیت هند، تالیف دکتر تاراچند الله آباد، ۱۹۶۳، ص۷۸) .

خرد نامه اسکندر مخلوق جامی

بیانیهٔ ایرج افشار رئیس انتشارات دانشگاه تهران

سه نیمهٔ روزاست که سخنوران این مجلس ظریف کام لطیف حضار را از جام طرائف افکار جامی شیرین کرده اند ناگزیر برای من سخت دشوار است که نگفته نگفته ای را بعرض برسانم .

یکی از افسانه های بدیع و مضامین دلکش ازراه اساطیر و تاریخ بادب مایه ور و دلاویز فارسی وارد شده و منشأ بروز آثار متعدد بدست سخنسرایان بزرگ زبان هزار ساله بوده است شرح جهانگیری اسکندر مقدونی و بیان خرق اعمال و غرابت اسفار و انتساب افکار عجیب بدان مردی است که اورا گاهی یونانی وگاه رومی گفته ایم جامی هم یکی از زمره سخنوران تیز تك و بلند فکری است که این قصه را دست آویز بیان عقاید خود یعنی یك سلسله از افکار عرفانی قرار داد و من بنده در این مجال کوتاه میکوشم که باجمال تمام اثر فخیم و نافذ اورا معرفی کنم اساساً اخبار اسکندر پرداخته بنان مردی بوده است بنام کالیستنس که در سفر هند همگام اسکندر بود و در همان مرحله بزندان صاحب نعمت خود درگذشت و آن کتاب مفرد هم که مدون ساخته بود از میان رفت .

سپس رقرن دوم میلادی مردی از وادی نیل که نامش برما مجهول است کتابی قصه وار چنانکه از افسانه و غرابت خالی نیست بپرداخت و این همان داستان تاریخ گونه ای است که بنام کالیستنس دروغین Pseude Calliethenis شهرت دارد و جمیع روایات موجود از حدیث اسکندر اعم از عبری وعربی و فارسی و ارمنی و یونانی و جمله زبانهای اروپائی که میان ملل مختلف رایج است بر گردانده و برگزیدهٔ همان قصه نو پرداختهٔ کالیستنس دروغین است

اسکندر در مآثر ادبی زبان پارسی مردی است چند چهره گاهی رسول گونه است مانند صورتی که از او در قصص الانبیا و درگوشه

از اسکندر نامه نظامی میبینیم واین وجه متاثر ومأخوذ از قرآن کریم تواند بود . گاه خردمندی فیلسوف مشرب و جهان دیده و طالب افکار روحانی وعقاید عرفانی است مانند صورتی که نظامی ازاو در گوشهٔ دیگر آن یعنی در اقبال نامه تصویر کرده است با آنچه دررسائل موسوم به وصایای اسکندر وجوابهای ارسطو میبابیم .

وجامی هم درهمین زمینه گام نهاده است بالاخره اسکندر زمانی جهانگیر ولشکر شکن است آنچنانکه در شاهنامه وکتب تاریخ چون مجمل التواریخ ودیگر متون اورا میشناسیم .

اما مأخذ فردوسی و نظامی و امیر خسرو وپس از آنها جامی و دیگر شاعرانی که بدین مضمون کهن پرداخته اند جمله روایات کالستینس دروغین بوده است .

جامی یکی از مثنوی های هفت اورنك (سبعه) را بنام خردنامهٔ اسکندری وبه بحر متقارب مثمن سرود که آنرا بنام اسکندر نامه هم خوانده اند اما نامی که شاعر بدان داده همانا خردنامه است .

میان اسکندر نامه نظامی که از دو پاره بنام شرف نامه واقبال نامه ترکیب یافته است باخرد نامهٔ جامی تفاوتها اندك نیست جامی اگر دراقبال نامه با نظامی همگامی ویکنواختی دارد اما وجوه افتراق آنها در شرفنامه وخرد نامه نیك روشن است . جامی خود در مقدمهٔ خرد نامه میفرماید که پس از آزمایش طبع درمیدان غزل دراقتفای دوسخن مرد بزرگ یعنی نظامی وخسرو یکی از منظومه های خود را باسکندر مخصوص میسازد .

چو زین چار شد طبع من کامیاب
کنون آورم رو بپنجم کتاب
بیك سلك خواهم چو گوهر کشید
خردنامه ها کز سکندر رسید
خرد نامه زان اختیار من است
که افسانه خوانی نه کار من است

همینجاست که جامی خود بر اختلاف اساسی واصلی کتاب خود با دیگر آثاری که در زبان فارسی داریم اشاره میکند نکته اینجاست

که جامی خود را افسانه سرا نمیداند و بجای قصه خوانی بحث از خرد و خرد نامه نویسی را در خور خود میشمارد درحالیکه نظامی آنرا در شرفنامه مقصود داستان سرائی بوده است آنهم داستان حماسی و عشقی به همانگونه که در روایات کالیستنس دروغین می بینیم و در روایات کهن فارسی آن یعنی اسکندر نامه منثور قرن ششم هجری دیده میشود .

حضار محترم نیك میدانند که قدماعده ای از کتب فلسفی و اخلاقی را که متضمن بر درر افکار فیلسوفان بود خرد نامه و اسمائی به اشتباه آن می نامیدند و نمونه های برازنده از آنها در دست داریم چون جاودان خرد ابن مسکویه

جامی هم درین اثر قاصد بوده است که مسمی را با سم تطابق دهد واگرچه در خرد نامه تصوف اسلامی مطمح نظر اوست اما افکار و عقاید بزبان فلاسفه یونانی بیان میشود چنانکه در کتب اصیل فلسفی چون السعاده و الاسعاد ابو الحسن عامری یا المختار الحکم نقل شده است .

چون بحث ار خرد نامه در حقیقت متضمن بر دو جهاست یکی موضوع داستان که قالب گفتار است دیگر بیان عقاید عرفانی فلسفی که در حقیقت مضمون و مغز سخن است و برای تبیین کامل و توضیح وافی امثیلات وحکایات وابسته را بداستان اصلی الحاق کرده است

پس بطور کلی قصه اسکندر دستاویز جامی برای توجیه خرد آنهم خرد عرفانی است .

ودرهمین منظومه است که جامی ابیات ساقینامه ومطرب نامه خود را در انتهای قصص وابسته جهت تاکید و تصریح بلزوم وانصراف از دنیای ظاهری و مادی گنجانیده است .

چون هدف جامی داستان پردازی نیست ناگزیر چنانکه باید توالی و تسلسل درین قصه رعایت نمی شود و گوئی باستخوان بندی قصه توجهی نیست بدان حد که سراسر حدیث در از اسکندر و جنگها و جهانگردیهای اورا درچند بیت تلخیص کرده است

جامی میگوید که بنا بر روایات تاریخهای کهن خداوند در پیرانه سر بفیلقوس پادشاه یونان پسری داد که اورا به هفت سالگی صاحب عهد خود ساخت و:

فرستاد پیش ارسطا لش
که گردد زنا بخردی حارسش

ارسطاطالس بپروراندن اندیشه وراهبری خرد اسکندر پرداخت تا نیك ببالید و باذهنی روشن همسالان بهر فن درگذشت وازعلوم طبیعی و یزدان شناسی وریاضی وعلوم یونانیان بهره ورشد پس چون بازوی عمر فیلقوس سستی گرفت و آفتاب دولتش بلب بام رسید بارسطو پیغام فرستاد تا باسکندر بدرگاه آید چون بخدمت در آمدند فیلقوس گفت تا حکیمان اسکندر را بآزمون گرفتند و بمشکلات فنون اورا بآزمودند فیلقوس چون بکمال تربیت فرزند وقوف یافت اورنگ و تاج شاهی بدوسپرد و بارسطو که گنج حکمت بود بفرمود تا خردنامه از بهر فرزندش بپردازد پس ارسطو بنگارش خردنامه پرداخت وچون آن طرفه نامه بپایان رسید دل فیلقوس ازغم آزاد شد

بر آمد زوی همره جان دمی وز آن دم بخون غرقه شد عالمی

چون فیلقوس بمرد اسکندر بر تخت بر آمد و صلا در افکند که من بر کسی پایهٔ برتری ندارم ودر سر خیال سروری نمیپرورم پسند شما پسند من است وگزند شما گزند من مردم باو بیعت کردند واسکندر درین داستان فردی است که زیان خود وسود خلق جوید یعنی مردی است حکیم مردم دوست پس اسکندر از حکیمان روزگار خود خردنامه خواست و نخست ارسطو آغاز کرد جامی دراین قسمت خردنامه های ارسطاطالیس افلاطون سقراط بقراط فیثاغورث اسقولینوس وهرمس را نقل میکند و برای هر خرد نامه حکایتی متناسب وشوق انگیز میاورد و میگوید که چون اسکندر خردنامه هارا نویسانید پس بسوی مغرب شتافت و بزنگبار رفت وزنگ مصری را از آئینهٔ آن سرزمین بزدود آنگاه بسوی سپاه دار اسپاه راند وپس از شکستن لشکراو بشمال رفت وازشمال بشرق در آمد پس بحد جنوبی راند وبه مغرب بازگشت یعنی ازچین تاروم وروس را تسخیر کرد گاهی بهند مقیم بود وزمانی بهخوارزم شهرهای بسیار چون سمرقند ومرو وهرات راآبادان ساخت وسد یأجوج را پی افکند و با خضر نبی

همنشینی داشت جامی نقش سکه و ساختن آئینهٔ آهنین وحرفت زرگری وانتقال کتب دری به یونانی را با سکندر نسبت میدهد وهماره اسکندر را دراسفار باحکیمان که یکی هم لینوس بوده است انیس وجلیس میداند نیم نخست ازمنظومهٔ خرد نامه محتوی است برحکایت اسکندر وبدایت احوال اواما نیمه دوم کلام مشتمل است بربیان افکار عارفانهٔ یعنی آنچه خرد نامهٔ اسکندر بر آن اساس بنیاد گرفته است دراین قسمت هم گوشه هائی از حدیث اسکندر دست افزار شاعر دربیان هدف ومقصود ومنظور توضیح نکات دقیق عرفانی است مانند آنکه درقصهٔ خاقان چین آمده است که چون آوازهٔ فتوحات اسکندر بخاقان رسید رسولی را با کنیزی از آن گونه که نظامی توصیف می کند وغلامی ویك دستی جامه وخوانی طعام بخدمت اسکندر گسیل کرد

سکندر چون آن تحفه ها را بدید
سر انگشت حیرت بدندان گزید

فرستادن آن بدین انجمن
نه لایق بوی باشد ونی بمن

همانا نهان نکته ای خواسته است
که درچشمش آنرا بیاراسته است

وآن نکته این است.

که چون آدمی را مرتب بود
کنیزی که همخوابهٔ شب بود

غلامی توانا بخدمتگری
که درکار خدمت دهد یاوری

یکی دست جامه بسالی تمام
پی طعمه هرروز یك خوان طعام

چرا هرزمان رنج دیگر کشد
بهر کشور از دور لشکر کشد

گرفتم که گیتی بگیرد تمام
بدستش دهد ملك وملت زمام

همان به که کوس قناعت زند
در رستکاری وطاعت زند

روشن شد که مولانا جامی در این اشعار جاودانه چه نوع افکار عارفانه را نهفته است طبعاً نمونه ایست روشن از آنچه متصوفه همواره آدمی دنیا دار را ازتوجه بخاکدان فانی بر کنار میدارند ابیات مربوط به مباحثه اسکندر باحکیمان هند یاسئوال جواب او با مردم شهری که جمله پاکیزه روزگار بودند یا ملاقات با پادشاهزاده گریزان از تاج وتخت یادیدن فرشتهٔ کوه قاف درسفر دریا همه وهمه بیان حقایق دنیای عرفانی به منظور تنبه و عبرت

مخلوق این جهانی است وجامی چه نیك ماراد رگفتار برهمنان هند هشدار داده است آنجا که اسکندر با هندوان به غار نبی رفت وبغار نشینان گفت

که هرچ از جهان احتیاج شماست بخواهند ازمن که یکسر رواست
بگفتند مارا دراین خاکدان نباید بجز هستی جاودان
مرادی کز آن بر تر امید نیست بجز زندگانی جاوید نیست

البته حضار محترم میدانند که در قصهٔ اسکندر بخصوص در روایت اسلامی، اسکندر بتن خویش در پی چنین مقصودی بودواز حضر نبی همت خواست تامگر عمر جاودان برای او حصول یابد اما خضر ناچار.

بگفتا که این نیست مقدور من وزین حرف خالی است منشور من
کسی کو نیارد که در عمر خویش کند لحظهٔ ای بلکه کم نیز بیش
چسان بخشش زندگانی کند بقای کسی جاودانی کند

پس برهمنان حکمت پژوه بدو گفتند تو که خود بچنین راز بلندی آشنائی چرا بنده شهوت وآزی.

گرفتم که گیتی همه آن تست جهان سربسر زیرفرمان تست
چه حاصل چومیباید آخر گذاشت بدل تخم اندوه جاوید کاشت

سراسر این منظومهٔ استادانه متضمن همین نوع معانی و معارف بلند وافکار ارجمند است بخصوص درقسمت پایان. یعنی ظاهر شدن علامت مرگ دراسکندر ونامه نوشتن بمادر وداستان مشهور وصیت وزاریهای حکیمانهٔ ده گانه و بردن تابوت آن پادشاه بهاسکندریه و تعزیت پنج حکیم و نیز تعزیت ارسطو بمادر اسکندر که توجیه یك یك موارد ونقل ابیات موجب اطناب بیش از حدو ملال مستمعین بزرگوار خواهد بود نکته روشن و بارز این است که جامی میکوشد مردجهنده وپرتوان وتوشی چون اسکندر راکه ازشرق تاغرب در زیر لگام آورد درمیدان تصوف رام کند و خرد عرفانی را بفردی بیاموزد که فخر بر فلك وناز برستاره میکرده است اگر موضوع بحث من بمناسبت تحقیقاتی که در باب اسکندر نامه ها کرده ام حدیث اسکندر بود اما «فسانه گشت وکهن شد حدیث اسکندر» ناگزیرم از زبان سخنسرای بزرگ خواجه شیراز. که زادبوم اسلافش دستخوش آتش اسکندر شد خطاب به برادران مشترك المیراث وهمزبان عرض کنم

ما قصهٔ سکندر ودارا نخوانده ایم از ما بجز حکایت مهرو وفا مپرس

بیانیه ښاغلی توفیق

هرات وجامی

دوستان از من خواستند تا بیك فرصت کم در بارهٔ حضرت جامی وهرات وآنچه تعریفهای که حضرت جامی ازهرات وابنیه هرات نموده با ذکر نام بعضی از قصبات هرات - از لابلای کتب چیده مضمونی تهیه کنم وهم بنا برعایت وقت مجلس در اختصار بکوشم :
البته- چون راجع به حضرت جامی و هرات بود با افتخار قبول کردم .

بگذر بدیار یارم ای پیك شمال
بر خاك رهش بجای من دیده بمال
ورقصه حال من کند ازتو سوال
قل مات من الهجر علی اصعب حال
(جامی)

هرات :
هرات پرورشگاه ، جای زندگی وآرامگاه ابدی حضرت جامی رحمةالله علیه است ، که: در قرن نهم شهرت او کران تا کران جهان رسیده بود ،ودر زمان شاهرخ بن تیمور مرکز فرهنگی تمام ممالك ایران ، ترکستان ، ماوراء النهر ، هندوستان گردید .

بنا بشهادت اوستا وعقیدت اکثر مورخین - چون اسفزاری صاحب روضات الجنات وخواوند میر مؤلف حبیب السیر، ومیرخواوند مولف کتاب روضه الصفا: هرات از سلسله کیانیان است ، چنانچه اشاره شد هرات که : درقرن نهم پایتخت شاهان بزرگ وادب دوست تیموری بوده کانون شعرا ونویسنده گان و هنرمندان بزرگ نیز بوده :
تعریف و توصیف هرات را میتوان بیشتر از کتاب مشهور روضات الجنات در اوصاف مدینه هرات تالیف اسفزاری دریافت .

در وسعت شهر هرات گویند

در وسعت شهر هرات گویند : زمانی از (سرپل انجیل) تا (در بند شیخ حرم) واز نواحی (ملاسیان) تا سرپل خیمه دوزان) قریب یك فرسنگ در دو فرسنگ بوده ، و بعد ها عرض آن از درهٔ (دو برادران کمر کلاغ تا (پل مالان) بهساحت دوفرسنگ بلکه از درهٔ مذکور تا (کوه اسکلجه) و(جگرخان) که چهار فرسخ است وطول او از (اوبه) تا (کوسویه) (۱) که قریب سی فرسخ است وسعت یافته :
از (ابو الفتح محمد سلطان) که مشهور به کچیك مرزا) بوده و درسفر حج دوکرت بمصر رسیده شنیده شده است که :
« مصر با آن عظمت ربع هرات باشد واما ضمایم مصر بیشتر است .. !!!
اینکه چرا هرات باستان به شکل کنونی در آمد : اینهم چیزیست که بتاریخ گذشته حواله میشود زیرا - دریك واقعهٔ طاعونی سال ۸۳۸ عده ان مردگانی که بگور و کفن رسیده بودند به(ششصد هزار نفر) بالغ شده که از بزرگترین وقایع اسف انگیز قرن نهم میباشد .

هرات در زمانی جامی

در زمانی که حضرت جامی بهرات میزیسته همانا مرکز مهم سلطنتی خراسان درهرات وانجا مقر سلاطین تیموری بوده : وجامی که با این طایفه همزمان بوده - یك قسمت از سلطنت شاهرخ (۸۱۷ - ۸۵۰) و تمام دورهٔ سلطنت مرزا ابوالقاسم بابر (۱) (۸۵۶ - ۸۶۱) ومرزا ابو

(۱) کوسویه کهسان - امروز

(۱) مرزا ابوالقاسم بابر فرزند بایسنغر شاهرخ وفات او (۸۶۱ ھ)

سعید گورکان (۸۶۱-۸۷۳) وقسمت اعظم سلطنت سلطان حسین بایقرارا درك فرموده وهرسه دورهٔ انقلاب را بعد از وفات شاهرخ از(۸۵۰-تا ۸۵۶) وبعد از وفات بابر وپس ازمرگ ابوسعیداز ۸۷۳ تا ۸۷۵ درك کرده واز ۸۷۵ تا آخرعمر برای حضرت جامی امنیت وآسایش میسر ودر اینمدت بیست وپنجسال بهترین آثار منظوم ومنثور ازآن استاد گرامی بوجود آمده است که : بروز واضح آثار جامی را میتوان از زمان سلطنت مرزا ابوالقاسم بابر بحساب آورد .

هرات و جامی

وقتیکه نظر برحیات جامی و اقامتگاه وی و هرات باستان معطوف میشود :

اشعار لطیفه شعرای آن سامان میرسانند که : هرات تاچه پایه مهدشکوه وجلال وچگونه دارات اعمار دقیقه، قصور رفیعه صنایع ظریفه باغهاو نزهتگاه های عالیه بوده مانند . باغ سفید ، باغ زاغان ، باغ جهان آراء ، باغ شهر ، باغ نظر گاه .

باغ مختار ، باغ مصلی که - در دیوان وآثار حضرت جامی نیز نمودی از این قصور عالیه وکاخهای زیبا درقالب شعر و مضمون ریخته شده ، واکثر اشعار وصفی بصورت کتیبه هاولوائح باقلم دقیق خوشینویسان عصر و نقاشان چیره دست آن سامان تهیه و نگاشته آمده چنانچه در آثار حضرت جامی نیز بیش از پانزده بیست قصیده غرا در وصف این عمارات بنظر میخورد :

وماه از هرکدام نمونه ئی در اینجا ذکر می کنیم :

(در وصف عمارات مدرسه گوید)

صبح ازل بخامهٔ زرین آفتاب
بر لوح سیم چرخ نوشتند این خطاب
کاین سبز خشت مدرسه زر نگار نیست
جز بهر هر هنر طلب دانش اکتساب
خوابت شود عبادت اگرزانکه چند شب
برخود کنی حرام درین مهد جهد خواب

باشد مجامع علما - روضه های قدس
خود را بآن ریاض کش ازمرتع دواب
بهتر ز کنج مدرسه نبود ترا پناه
زین دهر پرحوادث وچرخ پر انقلاب
معمور باطنی ! که پی کسب و کار علم
این کارخانه ساخت درین عالم خراب

(درخطاب به عمارت سلطان حسین میرزا)
از علو قدر بکرسی نهاده پا
فرق مقیم فرش حریم تو عرش سا
از طرف بامت ار نگرد پاسبان بزیر
درچشمش آفتاب نماید کم از سها

وضع تو بی نظیر و بنای تو دلپذیر
آب تو جانفزای و هوای تو دلکشا

بعد سلطان را چنین ملتفت میسازد ! -

عالم پناه شاها چون می کشد دلت
از شاهدان سروقد برقع خفا :

چه ؟
پوشیده نیست بر تو که در عرصه فناست
معموری که هست درین عرصه فنا
آن به ! که از اشارت معمار عقل و دین
در باغ ملک قصر عدالت کنی بپا

والبته التفات میفرمائید که : مقصود جامی همیشه تنها توصیف عمارت نبوده ...

«درصفت عمارت دیگر»
حبذا قصری که ایوانش ز کیوان برتر است
قبه والای او بالای چرخ اخضر است
. . . .

بهر استاد مقرنس کار او هر بامداد
گچ سرشته مهر زاسفیداج صبح انور است
شاخ و برگ نقش های صفحه دیوار او
در علو منزلت با شاخ طوبی همسر است
می کنم دعوی که است افزون زعالم فسحتش
گرچه طول وعرض عالم کشور اندر کشور است
. . . .
شاه ابوالغاری معز ملک و دین سلطان حسین
کز سرابستان جاهش نه فلک یک منظر است
. . . .
ملک ازو شد دلبر زیبا و این فیروزه طاق
پیش این ایوان مقوس ابروی آن دلبر است

(در وصف عمارتی)
(که بر بام عمارت شاهی ثبت شده)

اغلب- در آن زمان عمارات دولتی راعمارات شاهی می گفتند :

خاک این عالی بنا بر خاک گردون سر کشد
تا بنای عالم است اینسان عمارت کس ندید
. . . .
شاهد معنی رصورتهاش از بس جلوه کرد
خاطر ناظر زهر صورت بصد معنی رسید
. . . .
بینمش پاک از سرشت آب و گل گویا حدای
همچو قصر خلدش ازیکدانه گوهر آفرید
. . . .
بر مشام جان زند بوی گلاب از فرش او
بسکه آب لطف ازگلهای سقف اوچکید
. . . .

در تعریف خانه یی از خانه های هرات

منزلی خوش خانه دلکش مقامی دلکشاست
ساقی گلچهره کو و مطرب خوشگو کجاست

. . . . . .

حبذا بیتی تمام ارکان که هر کآمد درون
غیر آب حوض او بیرون شدن دیگر نخواست

در تشویق صاحب خانه بسوی سخاوت و پذیرفتن گوید ـ

از سوال سائلیش هر لحظه ذوقی دیگر است
بزم جودش را مغنی آری آواز گداست

. . . .

چون صریر فتح ایوانش همی آید بگوش
زایر انرا خیر مقدم سائلانرا مرحبا ست

در زیبائی منزل شاهی

بنام ایزد این منزل روح پرور
که ذات البروج ست چون چرخ اخضر
درو برج های برگرد ون کشیده
بهر برج گردان یکی روشن اختر
نه خانه است این بلکه باغی است خرم
راز هار نو خیزد اشجار نو بر
روان آب زنجیر برروی دروی
چو بر روی معشوقه جعد معنبر

. . . .

در باره منزل دیگر سلطان

زین مروح خانه بادی میوزد بس دلپذیر
بر مشام جانت ای دل قوت جان زین باد گیر
بین مشبک ها در هر سو صد بند و گره
تا کنند آیندگان رادل بدام خود اسیر

. . . .

بعد در تحسین سلطان و نسبت پذیرفتن او مردم را گوید :

ناگریز خلق باشد سایه اقبال او
گرچه دارند از فروغ مهر و نور مه گریز
تا زیند اندر پناه دولتش پیر و جوان
یاور او باد هم بخت جوان هم عقل پیر

ظاهراً در وصف باغ جهان آراء

این مقام خوش که [می بخشد نسیم وصل یار
خیر دار حل فیها خیر ار باب الدیار
بیقرار ار انرا پدید آید قرار دل از و
جای آن دارد که باشد نام وی دار القرار
نقش دیوارش اگر صورت نگر چین بنگرد
رو بدیوار آورد در صورت خود شرمسار
گنبد غنچه است در باغ جهان آرای دهر
کز ورقهای ملون باشدش سقف و جدار
سپس خطاب بشاه و نصیحت را عنوان می کند
سعی در تعمیر صورت بیش ازین منما که هست
پیش معماران دار الملک معنی عیب و عار
شاهبا ز همت خود بر پران زین خاکدان
تا کند بر شاخ سدره طائر قدسی شکار

در تعریف منزلی از منازل هرات

حبذا منزلی که چرخ برین
بنماشای اوست رو بزمین
دور ها شد که با هزاران چشم
هیچ جا منزلی ندید چنین
برون روضه ها بهشت آسا
در درون برجها سپهر آئین
. . . .
بسته بر آب خاک نقش و را
نقشبند حلقته من طین
. . . .

ظاهراً - باغ سعادت هرات

این همایون خانه کامد خانهٔ چشم جهان
روشنائی باد ازوچشم جهان را جاودان
خانه چشمش چرا گویم که روشن دیده ام
در سیاهی نور آن پنهان و نور این عیان
در صفا چون خانه کعبه است لیک افتاده است
رمز آنجا بر کران از خانه اینجا در میان
در زمین بوس سرافرازان زرین تاج دهر
این سعادت خانه را پر زیب و زیور داستان

. . . . ۞ . . . .

در وصف بنائی از بنای سلطنتی

بر تر آمد در علو این منزل از چرخ برین
نیست با این منزلت یك خانه در روی زمین

. . . .

هست طاق غرفه اش ابرو و شه در وی چو چشم
نیست خوبان جهان را چشم و ابروئی چنین
شاه بیت نظم عالم خوانمش ور بشنود
جان فردوسی ز خلد این نکته گوید آفرین

. . . . .

عدل او تا بست دست ظلم را دیگر نشد
رنجه موئی بر گوزن از پنجه شیر غرین

. . . .

تا بنای ملك را زیر سپهر بیستون
غیر عدل و راستی نبود ستون را ستین
از ستون عدل او بادا بنای ملك راست

. . . .

در وصفت معمورهٔ سلطنتی

سقاك الله یا خیر المعانی ولا اخلاك عن وصل الغوانی
توئی آن آسمان بیت معمور که در روی زمینت نیست ثانی

* * * * * * *

در و دیوار تو باشد منقش به نقش جمله آمال و امانی
بود حوضت بسان چشمه خضر
لبالب از زلال زندگانی

* * * * * * * * *

در وصف عمارتی که از چوب ساخته شده بوده

این ملمع پیکر فیروزه رنگ زرنگار
چون فلك با خشت و گل دارد بنائی استوار

* * * * *

چون درخت اصل وی از چوبست وین طرفه کزو
رسته چندین شاخ و برگ گل نه در فصل بهار

* * * * *

تیشه نوحش تراشید است تا کشتی صفت
غرقه طوفان محنت را برد سوی کنار

* * * *

بر مقر جود دارد جای نی برخاك خشك
کشتی نوح است گوئی کرده بر جودی قرار

* * * * *

در تعریف عمارت فرخ

بنام ایزد چه دلکش منزل است این
نه آب و گل همه جان و دل است این
بسی مه برفلك منزل بریده بعمر خود چنین منزل ندیده

* * * * *

منقش از زر حل هر در او   دری ازخلد درهر منظر او

• • • • •

میان حوض نرگسدان یمین   بر وفواره‌های نرگس آئین
زهر نرگس جهنده آب از آن سان   که گاه شادی آب از چشم جانان

• • • • • •

در تعریف منزلی از منازل سلطانی
نسیم جان شنوم گو ئیاز عالم دل
گشاده اند دری در حریم این منزل

. . . .

ندیدهٔ صفحه دیوارا وخراش قلم
نمو ده نقش ضمیر مصو ران چگل
دلی که دیده کشاید بطاق ایوانش
بطاق ابروی جانان کجاشود مایل

. . . .

دهد بقای مخلد هوای او گوئی
فرو شده بگلش پای عمر مستعجل
سپس در تعریف سخاوت سلطان گوید:-
به غور جود کفش چون رسم که دریائی است
محیط و ار نه قعر ش پدید نه ساحل

. . . .

گویا - درصفت رباط است
ای سر از قدر بر فلك سوده   عالمی در پناهت آسوده
درزمین بوس سرکشان جهان   آستان تو گشته فرسوده
هرکه دیدهٔ فروغ شمه تو   دیده بر آفتاب نکشوده
در جمال تو دولت ازلی   هر زمان چیزدیگرافزوده

. . . .

در صفت عمارت دیگر

حبذا منزلی چو کاخ بهشت	خاک و خشتش همه عبیر سرشت
گوئی از طارم سپهر برین	بیت معمور آمده بزمین

. . . .

آب فواره اش ترانه سرای
بر صدای ترانه جسته زجای

. . . .

لیس فی الکاینات ثاینها
خلد الله ملک بانیها

در وصف گازرگاه شریف

طوبی لروضة سجدت ارضها الجباه
بشری لسدة لثمت تربها الشفاه
این آستانه ایست که از خاک او برند
شاهان ملک افسر عز و سریر جاه

. . . .

گازرگهی است تربت او کابر مغفرت
بر درگهش سفید کند جامه سیاه
بندد بروی خود همه درهای حادثه
هر کس که آورد بحریم درش پناه
وین منقبت زدولت صاحبدلی گرفت
کز مهد خاک کرده درین بقعه خوابگاه
پیر هرات زبدهٔ انصاریان که سود
بر طاق چرخ قبهٔ دهلیز او کلاه
جامی حریم کعبهٔ هر حاجت این دراست
روی دعا به کعبه کن حاجتی بخواه



در وصف گازرگاه شریف

طوبی لبقعة خضعت عندها الجباه
خاکش سران دین و دول راست سجده گاه

قدر زمین زد ولت پا بوس او بلند
پشت فلك ز سجده تعظیم او دو تاه
آب لطافتش که زدریای رحمت است
شوید زطبع داخلش اندیشه گناه
بعد در تعریف سلطان‌حسین بانی آن می‌گوید :
معمور عدل اوست چه مسجد چه مدرسه ؟
مشغول فضل او چه رباط و چه خانقاه
خواهد زدست بخشش او او بحر داد و نیست
در عهد عدل او بجز این بانك داد خواه
. . . .

در تعریف تحسین گازر گاه
بر خوان لاجورد درین طرفه خانقاه
از بهر شام وچاشت دو قرص مهر وماه
بهر قدوم صادر و وارد علی الدوام
ازدر نهاده پنجره اش چشمها براه
. . . .
قایم بجایگاه خوشست این بنای خیر
خیری چنین نبوده جهانرا بجایگاه
. . . .
زنیسان که آب لطف چکد زابر سقف او
ازسنگ فرش اوچه عجب گردمد گیاه
اینهم در تعریف هرات است

صبحدم مرغ صفیری زد وگفت	که بهین جنت دنیا شام است
گل بخندید که ای عربده گوی	این عجب صحبت تنافر جام است
به هری دم زدن از صحبت شام	سجده بر کعبه وبر اصنام است

اینقدر فرق بود صحبت شام
که هری صبح بود او شام است

جامی و کوی مشایخ هرات

چون اقامت جامی از خرد سالی در هرات وتحصیلات وی نزد علاولدین قوشچی ومولانا سعدالدین کاشغری وغیره درهرات بوده بملاقات وصحبت بعضی مشایخ کرام هرات نیز میر سیده ودر اکثر مو ارد ازایشان بحرمت نام برده که خود بذاته تذکار یست از نام هرات :-

اول صحبت شیخ بهاءالدین عمر جغاره گی

جغاره قریه ایست باصفا ازقراء هرات و در جنوب شهر واقع است و حضرت جامی در نفحات الانس من حضرات القدس میفرماید که :

بهاءالدین عمر ازصغرسن مجذوب بوده در اوقات ادای نماز کسی رامی نشانده که بر کمیت اعدادرکعات نماز ویرا تبیه می کرده

روزی پرسید که درراه چه خبر بود؟

گفته شد هیچ ندیدم !

گفتند هرکس نزد فقیری میرود باید اینچنین رود که نه ازشهری خبری داشته باشد و نه درراه چیزی دیده باشد •

جامی میفرماید که مراازوی این بیت بخاطراست

دلارامی که داری دل درو بند

دگر چشم از همه عالم فرو بند

(وفات۸۵۷)

دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی (۱)

کوسویه کهسان امروزاست ازقراء بزرگ مربوطه حکومت غوریان هرات جامی میفرماید وی [خواجه شمس الدین محمد) ازاولاد کبار واحفاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمدجامی النامقی است خرقه حضرت شیخ جام سلسلتاً بخانوادهٔ ایشان رسیده

---

(۱) صفحه ۴۵۵ نفحات (۱) صفحه ۴۹۶ نفحات

جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی و بصحبت شیخ بهاوالدین عمر بسیار میرسید خدمت مولانا سعدالدین کاشغری مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی وغیر ایشان ازعزیزانی که در آنوقت بودند بمجلس ایشان حاضر می شدند و معارف و لطایف وی را استحسان می کردند وفات او در سال (۸۳۶) قبرش بحوالی مسجدجامع شریف هرات نزدیك بمزار ابویزید مرغزی .

سوم جلال الدین ابو یزید پوارنی .

پوران قریه ایست بیك فرسخی دروازه عراق واقع غرب شهر هرات جامی میفرماید وی (جلال الدین پورانی کسب علوم شرعی کرده بود و باین واسطه بمقامات عالیه رسیده بود وی رادر طریقت بحسب ظاهر پیری نبوده است هما نا که اویسی بوده است و بصحبت مولانا ظهیرالدین خلوتی میرسید :

وکم بودی خانۀ وی از مهمانان که خالی بودی و با آنکه دخل وی از باغ زراعت اندك بودی برای مهمانان طعام های مرغوب مهیا کردی :

روزی میگفت : هر وقت جماعتی ازعزیزان ازشهر متوجه (پوران) شدندی بر من ظاهر می شد میدانستم که چند کس اند و کی خواهند رسید طعام مناسب ایشان ترتیب میکردند که چون برسند بی زحمت انتظار در پیش شان نهم ؛

جامی فرماید که روزی با جماعتی بزیارت ایشان رفتیم وقت انگور بود مارا به باغ انگور در آورده وخود رفت، طواف کردیم و انگور خوردیم یکی از رفقا خوشه چند انگور برداشت رفیقی باو گفت : مولانا اجازه برداشتن نداده اند، وقصه عالمی را گفت که در باغ خود خوردن را اجازه میداد و بردن رانه . . . .

چون مولانا پورانی آمد طعام آورد خوردیم و اجازت رفتن خواستیم بردر باغ ایستاد وگفت اینجا هم خوردن اجارهاست وهم بردن، آن عالمی که چنین کاری کرده نیکو نکرده ما متحیر شدیم که چگونه از صحبت ما مطلع شده (۲) . . . . .

---

(۲) صفحه ۵۰۱ نفحات

فرماید یکبار دیگر نیز باجمعی ازرفقا زیارت توی اتفاق افتاد دروقت بازگشتن یکی ازرفقا نیت کرده بود که- اگر مولانارا کرامتی هست می باید قدری کشمش به تبرك بمن بدهد چون با مولانا خیر باد کردیم آن شخص را آوازداد که یك ساعت باش !
بخانه رفت ویك طبق مویز آورد و گفت معذوردار که در باغهای ما کشمش نمی باشد .
گویند چنان در نماز مستغرق می شد که گاهی دست چپ بالای راست می نهادو گاهی دست راست بالای چپ •

(خانهٔ جامی درهرات)

خانه ومقر جامی: قریب پل تولکی مشهور به دولت خانه امروز واقع شمال شرق شهرهرات ونزدیك (قریه باغ نظرگاه) بود که هنوز کوره راه قدیمی گازرگاه شریف ازپهلوی آن ده می گذرد ؛
فوت حضرت جامی نیز روز پنجشبه ۱۸ محرم ۸۹۸) به قریه دولتخانه واقع شده وجنازه اش توسط خاقان کبیر سلطان حسین میرزا وشهزادگان (سلطان احمد میرزا مظفر حسین میرزا) و (امیرعلی شیر نوائی) وسایر اراکین دولت وسادات وعلما ومشایخ درحالیکه در دوش گرفتن تابوت او یك بردیگر سبقت می جستند ازقریه دولت خانه برداشته شده تامصلی رسیدند و بمقابل مرقد پدر بزرگوار ایشان مولانا (سعدالدین کاشغری) در تخت مزار یعنی (خیابان هرات واقع شمال غرب شهرهرات دفن شده وبدین ترتیب دوام زندگی یك عارف کامل پایان یافت ویك جهان دل دردل خاك پنهان شد •
بدرستیکه ما از برای خدائیم وبسوی او بازگشت کنندگانیم :

بهر تو به بر و بحر بشتافته ام
هامون بریده کوه بشکافته ام
وزهر چه رسیده پیش رو تافته ام
تاره بحریم وصل تو یافته ام

ترجمه بیانیه عبدالمنعم محمد عمر
مدیر عمومی کتابخانه عامه قاهره

مولانا «نور الدین عبدالرحمن جامی»

مولانا شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی یکی از بزرگترین شاعران متصوف اسلامی است که درقرن نهم هجری «قرن پانزدهٔ میلادی» می زیستندوی در دورهٔ زندگانیش میان ادیبان شاعران و دانشمندان از آنرو که در فروع علوم دینی، لغت، ادب و تاریخ معلومات فراوان داشت دارای مقام و منزلت بس بلندیست چنانکه بهمین جهت ونیز بواسطه فضل و تقوی و پرهیزی که داشت نزد پادشاهان و بزرگان عصر خویش موقعیت ومقام خاص داشته است.

مولانا در ۲۳ شعبان سنه ۸۱۷ هـ «۷ نوامبر ۱۴۱۴ م» در قصبهٔ خرجرد از توابع ولایت جام خراسان بدنیا آمد و باپدرش نظام الدین احمد ابن شمس الدین محمد شیبانی که از دانشمندان «دشت» مربوطات اصفهان است بغرض اقامت در شهرهرات سفرکرد، دراینجا بود که پدرش به تربیت و تهذیب وی در کوچکی همت گماشت تا آنکه آموزش ابتدائی را در آنجا بپایان رسانید و پس از آن بغرض فرا گرفتن علوم جانب سمرقند که درین ایام مرکز بزرگ دانش وهنر بود وجویندگان دانش وهنرهای گوناگون از جاهای دور کشورهای اسلامی بدان روی می آوردند شتافت!

در سمرقند مولانا جامی به تصوف توجه گماشت و به نخستین رهبر روحی که تاثیر عمیقی دروی بجای می گذارد یعنی جناب شیخ سعد الدین کاشغری شاگرد و جای نشین رهنمای بزرگ شیخ بهاؤ الدین نقشبندی بخاری پیوست، وی به پژوهش دانش و تمرین ریاضت تصوفی و روحی ادامه می داد تا آنکه شهرت وی آفاق گیر شد و دانشمندان و ادیبان و همچنین متصوفین بجانبش روآوردند مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در آغاز زندگی ادبی خویش تخلص دشتی را برگزیده بود و در نوشته هایش آنرا منعکس می ساخت. بعداً تخلص دیگری را «جامی» اختیار کرد که نسبت وی را

به مسقط الراس وی «جام» و همچنین به شیخ الاسلام احمد جامی متوفی ۵۳۶ هـ می رساند، چنانکه میگوید.

مولدم جام ورشحهٔ قلمم جرعهٔ جام شیخ الاسلام است
لاجرم درجریدهٔ اشعار بدومعنا تخلصم جامی است

مولانا جامی بمنظور پژوهش علم به کشورهای مختلف اسلامی بسفر برداخت ودرین سفر بهدانشمندان بزرگ اسلامی که پیش از وی بودند پیوست، بسوی مرورفت تا بادانشمندان آن ناحیه تماس گیرد ومخصوصاً استاد وپیر طریقت خویش خواجه عبدالله احرار را زیارت کند، همچنین بسمرقند رفت «سنه ۸۷۰ هـ» بعدآدرسال ۸۷۷ هـ به مناطق حجاز روی آورد و در سال ۸۷۸ هـ به هرات باز گشت، دراثناء سفر به مشهور ترین شهرهای اسلامی مثل کربلا و نجف ودمشق وحلب وتبریز وبغداد وکردستان وهمدان گذر کرد این طولانی ترین سفری بود که مولانا پیمود ودر خلال آن کتاب خویش معروف به «رسالهٔ مناسك حج وعمره» را نوشت همچنین در سال ۸۸۴ هـ بمنظور پیوستن بمجالس تصوفی که پیروی خواجه عبدالله احرار برگذار می کرد بسوی شهر فاراب رهسپار گشت.

مولانا عبدالرحمن جامی در ۱۸ محرم سنه ۸۹۸ مطابق ۹ نوامبر ۱۴۹۲ میلادی پس از آنکه هفتادوهشتم بهار عمر گرانمایهٔ علمی و ادبی خویش را سپری کرد در شهر هرات پدورد حیات گفت وآثار فکری واثرات روحی جاویدان ازخود بیادگار گذاشت.

عصر جامی :-

قرن نهم هجری «پانزدهٔ میلادی» که جامی درآن می زیست از آرامش دامن بحدوافر برخوادار بود هرچند برخی پیش آمدها و پیکارهای که میان پادشاهان تیموری بوقوع می رسید تاجای موجبات اضطراب ونا امنی بود ولی وضع بدینمنوال باقی نماند و درزمان زمام داری سلطان حسین بایقرا «۸۷۵-۸۹۹ صلح و آرامش در خطهٔ خراسان وماوراءالنهر در طول ۲۵ سال پادشاهی موصوف حکمفرما بود درین روزگار پرفیض وبرکت بسیاری‌از علوم وفنون به اوج شگوفای خود رسیدند واز برکت تشویق وترغیب و حمایت این پادشاه هنر پرور و وزیر دانشمند و ادیب وی نظام الدین

امیر علیشیر نوائی بزرگترین دانشمندان وادیبان ومردان هنر (۱) بسوی پایتخت وی روی آوردند چنانکه پایتخت وی شهر هرات در آن عصر مرکز بزرگ علم و هنر و ثقافت گردید، سلطان حسین بایقرا بهمولانا جامی احترام زیادی داشت طوریکه وی در کتاب خویش «مجالس العشاق» احترام وتقدیر خویش رانسبت به این شاعر متصوف بزرگ یادآوری کرده و بهرهٔ راکه ازصحبت‌های نیکو و متبرک مولانا دیده بود ذکر نموده‌است‌هم‌چنانکه وزیرعلیشیر نوائی در کتاب معروف به «خمسة المتحیرین» خویش که بزبان چغتائی نوشته شده است بود ازشاعر بزرگ ما ترجمانی کرده‌است گواینکه این آرامش اجتماعی و این شیوهٔ های علم پرورانهٔ زمامداران وقت در پرورش فکر وشخصیت جامی عمیقاً موثر بودندچه بزرگترین آثار عربی وفارسی منظوم ومنثور وی درین روزگار بوجود آمدند.

همینطور این قرن به گسترش و توسعهٔ نفوذ متصوفین وعقائد و آراء ایشان در تمامی کشورهای اسلامی امتیاز دارد، تنها تیموریها نبودند که متصوفین راتجلیل واحترام میکردند بلکه صوفیها باروش های گوناگونیکه داشتند درهمهٔ کشورهای اسلامی افزایش یافتند وپادشاهان وامراء پیران طریقت راتعظیم واحترام میکردند وبه ایشان نزدیکی می جستند، از برازنده ترین روشیکه درین عهد در بخارا سمرقند وخراسان وهند انتشار یافت طریقهٔ نقشبندیه است که بهاءالدین عمر نقشبندی بخاری متوفی در ۷۹۱ آنراپی ریزی کرد.

جامی درصف پیروان این روش قرارگرفت ومراحل آنرا تحت رهبری پیران وپیشوایان بزرگ آن طریقت و مخصوصاً شیخ سعدالدین محمد کاشغری متوفی در سال ۸۶۰ پیمود ـ جامی به شیخ سعدالدین نزدیکی جست استاد وپیرش هم اورا دوست‌میداشت حتی دختر خودرا بعقدوی درآورد واورا پس ازدر گذشتن خویش بازماندهٔ خویش درراس طریقت قرارداد بدین ترتیب عبدالرحمن جامی ازبرازنده ترین شاعران متصوف وازسرشناس ترین پیران و رهبران متصوفه گردید وشهرت وی بیرون ازحدود خراسان رفت وددانشمندان

---

(۱) مدرسه کمال الدین بهزاد رسام شهیر هیرات درین ایام بحد زیادی ترقی کرده وکتابخانه ازآثار جاویدان وی نسخه معروف به بوستان سعدی رابیاد گارداشت که درآن شش تابلوی مزین ورنگه آمیزی شدهٔ وی وجود داشت:

وپادشاهان از بسیاری کشور های اسلامی با وی مکاتبه داشتند همچنین رشته های دوستی میان وی وسلطان محمد فاتح سلطان آل عثمان وخلیفهٔ وی سلطان بایزید ثانی بوجود آمد چنانکه در کتاب منشآت فریدون بك «منشآت السلاطین» متن دونامهٔ که میان سلطان بایزید وشاعر متصوف جامی ردوبدل شده اند آورده شده است که ما ازخلال آن احترام وتقدیر عمیق سلطان را نسبت به این عالم بزرگ درمی یابیم همچنانیکه در برخی ازمثنویات جامی ومخصوصاً مثنوی «سلسلة الذهب باشعاری برمی‌خوریم که جامی در آن سلطان محمد فاتح ونیز سلطان بایزید رامی ستوده است همچنین این ستایش‌ها در بسیاری قصائدی دیگری در دیوان «خاتمه الحیات» وی بچشم میخورند.

شاه اسمعیل صفوی نیز بفضایل این متصوف بزرگ اشاره نموده و احترام خویش را نسبت به ادبیات وی آشکار کرده است چنانکه پسر وی سام میرزا نام مولانا جامی را در کتاب خود بنام تحفهٔ سامی با تعظیم واحترام تمام ذکر نموده است، در ین کتاب فهرست تمامی آثار جامی را آورده است طوریکه این کتاب اولین فهرستی بشمار میرود که ثمرات فکری شاعر متصوف رادر بر دارد.

تاریخ سامی ثبت کرده است که مولانا، نورالدین عبدالرحمن جامی مراتب تصوف رامتدرجاً پیمود تا آنکه بنقطهٔ آخرین آن رسید و روح خویش را به جایگاه پروردگار خویش رسانید وبرعلاوه به بسا علوم ومعارف دیگر نیزدست یازید برخی آیات حکمت آمیز قرآن را تفسیر کرده وبرخی احادیث نبوی راشرح نموده، درصرف ونحو وموسیقی وعروض وغیره علوم وفنون تألیفاتی نمود، ودر ادبیات سهم شایان و وافری گرفت بخصوص درشعر، جامی نوشته است که بالاترین مراتب تصوف دراسلام تقوی وپرهیز دردنیا واخلاص درعبادت مولی سبحانه است باعصر وفیت درعلم وادب جهت تقویهٔ وپیشبرد مدنیت وسهم گرفتن درخدمت انسانیت، بدینترتیب وی بزرگترین ادیب و مشهورترین شاعر متصوفی بار آمد که در قرن نهم هجری طلوع کرده بود گفته امیرعلی شیر نوائی در بارهٔ وی راست است که میگوید.

عاجز از تعداد اوصاف کمال اوست عقل انجم گردون شمردن کی ز کار اعور ست؟

برگذاری پنجصد و پنجاهمین محفل سالگرد این شاعر متصوف در واقع تجلیل بهترین معانی انسانیت و بزرگداشت مثل علیائیست که اسلام منادی آن وجاید داشتن میراث فکری است که مولانا جامی بیادگار گذاشته است.

این امر مراموقع میدهد تشکرات قلبی خویش را بحکومت افغانستان و بخصوص بوزارت مطبوعات افغانی بنا بر برگذاری این مهرگان علمی و فرهنگی واینکه لطف کرده‌اند وشخص مرا بمنظور تحکیم روابط دوستی و فرهنگی میان دولت مصر و افغانستان، روابطی که ریشه آنرا در دعوت بسوی اسلام و هنگامه های محبت و برادري وانسانیت میتوان یافت دعوت کرده اند تقدیم نمایم.

همینطور این مهرگان ثقافتی فرصتم میدهد تا احترامات پوهنتونهای جمهوریت متحد عربی را نسبت به متصوف بزرگ و این دانشمند دائره المعارفی که با ثمرات فکری خویش در بسیاری علوم و فنون سهم شایان دارد به پیشگاه افغانستان عزیز، شاه حکومت ومردم تقدیم کنم - افتخار دارم که مرا به ادای این وجیبه و پیغام نیکو واداشته اند.

اینک جامع از هر احتراماتش را با اعتراف به فضل و دانش مولانا جامی در علوم اسلامی می فرستد و سهم مولانا را در تفسیر آیات حکمت آمیز قرآن و احادیت نبوی و اینکه تصوف اسلامی را به بلندترین مراحل که روح بشری میتواند برسد ارتقاء بخشیده است ستایش می کند آنچنانیکه خدمات وی را بعلوم لغت عربی که ممثل رابطهٔ محکمی میان دو ثقافت عربی و دری است موجب افتخار خویش میداند.

هرچه دانشکده های قاهره و عین شمس و اسکندریه همگی فضل و برتری مولانا جامی را در شعر و ادب و حکمت و تصوف و آنچه به میراث فکری انسانی افزوده است تمجید می کنند

برای نگهداشتن این خاطره و این یاد بود نیکو کتاب خانه جمهوریت متحد عربی بنشر فهرستی از مولفات مولانا جامی چه نسخه های خطی و چه چاپی بزبان های فارسی و عربی و ترکی پرداخته است دو کتاب خانه دیگر باداشتن نسخه بخط مولا جامی از تالیف بزرگ وی «رسالهٔ مناسک صبح و عمره» و همچنین نسخه «تحفة الاحرار» خطی ۸۸۰ ه و نیز دیوان کوچک خطی مولانا که تاریخ کتابت آن ۸۹۳ هجری است و در حیات مولانا نوشته شد است ، سرافرازند .

این فهرست شامل مطالبی در باره آن عده مولفات مولانا نیز هست که بزبان های اروپائی از قبیل انگلیسی وفرانسوی والمانی ترجمه شده است و این خود ثابت می کند که ملل جهان به آنچه جامی از آثار وآرا و افکار از خود باقی گذاشته است توجه مبذول میدارند .

جناب رئیس

اقایان .

مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی در میان صدها دانشمند ادب وشعر وفلسفهٔ افغانستان که در بنیان گذاری مدنیت انسانی سهم شیایانی دارند همچون پرچم برافراشته است .

ومن سخن خویش را با تقدیم احترامات قلبی ام به این کشور عزیز پادشاه حکومت ومردم این سرزمین پایان می بخشم و اسلام علیکم !

صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
مقدمه	۴	بوعلی	بوعلی ها
ب	٦	محبوت	محبوب
ه	۳	حود	خود
و	۷	ار	ار بری
-	۸	این عربی	ابن عربی
	اخیر	نها	تنها
ز	۲۰	شخیصت	شخصیت
اول	۱٦	اتار	آثار
-	۱۷	بزگتر	بزرگتر
دوم	٦	هین	همین
۲	۷	شخیت	شخصیت
۳	٦	باوجویکه	باوجودیکه
-	۱۲	زمسان	زمان
۹	اول	زمرهٔی	زمره
۹	۲۴	کمان	که آیت
	اخیر	نوامببر	نوامبر
۱۰	۲۰	شرج	شرح
۱٦	۲۳	سهروري	سهروردی
۲۱	۱۲	ملوکیطوف	ملوك الطوايفي
۴۲	۵	ازازمنه	درازمنه
۴۹	۱۹	توضیخ	توضیح
۳۱	۱۸	بادجویکه	باوجودیکه

صفحه	سطر	غلط	صحيح
٣٢	٢	درتوحيد	دوتو حيد
٣٣	١٥	يغيكك	يغنيكك
٣٣	٨	نقشبند يى	نقشبندي
٣٤	٣٢	اقول	اقوال
٣٩	١٥	سلاطينى	سلاطين
٤٢	٤	اصنا صوف فيه	اصناف تصوف صوف فيه
٤٤	١٨	شبخ	شيخ
	٢١	او	و
٥٤	٢	مقيد	مفيد
٥٤	٢٧	و ير	و بر
٥٦	اخير	ليكلى	ليلى
٥٧	٢	هفقاد	هفتاد
٥٨	٢٦	نششته	نشسته
٥٩	٢	لهظه	لحظه
-	٣٦	زميده	رميده
٦٠	اول	بسشت	بشست
٦٤	٣	دزدو	زددو
٦٥	٧	توانيش تو	تو توانيش
٦٦	٩	بوى او	بسوى او
٦٧	٨	شو	شوى
٦٨	٣٦	خواهد	خواند
٥٨	١١	مزاج	مزاح
-	١٥	حسته	خسته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۷	اخیر	حدا	خدا
۸۹	۱۹	دغه دغه	دغدغه
۹۱	۱٦	پی	بی
		تنگک	آنگک
۹۳	۱۱	محقت	مشقت
	۲۰	در	ور
	۲۳	نقس	نفس
۹۵	اخیر	زاثدالوصف	زائدالوصف
۱۰۰	٤	پشتیانی	پشتیبانی
۱۰۳	٦	استعمداد	استمداد
	۲۲	ارزیانی	ارزیابی
۱۰۷	۱۲	مخوصاً	مخصوصاً
۱۰۸	۲٤	منتشرې	منتشر
۱۱٦	۱۸	مستشرقن	مستشرقین
۱۲۲	۵	نگفته نگفته	نگفته گفتهٔ
	۱۷	رقرن	درقرن
۱۲۲	۱٦	چامی	جامي
۱۲۷	۲۰	به اسکندر	به اسکندریه
۱۲۸	۱٦	صعب حال	اصعب حال
۱۲۹	۱۲	درزمانی	درزمان
۱۳۱	۹	مقیر	مقیم
۱۳۳	اخیر	هرلوصد	هرسو بصد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۴	اول	ناگریز	ناگزیر
	۱۵	سیس طاب	سپس خطاب
	اخیر	حلقته	خلقته
۱۳۶	۱۵	حودی	جودی
۱۳۷	۲	یمین	سیمین
۱۳۸	اخیر	ران	سران
۱۳۹	۲۲	گقت	گفت
	۲۳	تنافرجام	نافرجام
۱۴۰	ماقبل سطر اخیر	شتخ الاسلام	شیخ الاسلام
۱۴۱	۷	پوارنی	پورانی
	۲۵	گهت	گفت
	۲۵	اجاره	اجازه
۱۴۴	۲۳	برخوادار	برخوردار
۱۴۷	ماقبل سطر اخیر	حکمث	حکمت
۱۴۸	اخیر	اسلام عیکم	السلام علیکم



مطبعه دولتی